

شناسنامه :

نام کتاب : فلاحیان؛ مردی برای همه فصول جنایت

نویسنده : علیرضا نوری زاده

طرح روی جلد از احمد صیاد

چاپ اول : اپریل ۲۰۰۲ - اردیبهشت ۱۳۸۱

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

ناشر : انتشارات نیما، اسن ، آلمان

ISBN - 3 - 935249 - 59 - 4

Lindenallee 75-45127 Essen-Germany

Nima Verlag: Tel.:0049 (0) 201-20868- Fax: 0049 (0) 201-20869
www.nimabook.com nimabook@gmx.de

پیشدرآمد

زمانی که سربازان گمنام امام زمان سلطنت آباد (که امروز همگی برای ما چهره‌های آشنائی هستند) گوی رادمرد اپوزیسیون آن بختیاری راست قامت و آزاده را در پاریس بریدند، من در مقاله‌ای در روزنامه «صوت الکویت» که آن روزها دبیری سرویس ایران و افغانستان و آسیای میانه را در آن عهده دار بودم، فلاحیان را دستور دهنده و مسئول مستقیم این قتل خواندم. بعدها نیز هربار سرو آزاده‌ای از جمع مبارزان و دگراندیشان در خانه پدری و خارج از ایران به تیغ و گلوله و این آخری‌ها آمپول‌های هوا و شیاف‌های پتاسیم و سم سربازان گمنام امام زمان به قتل رسیدند، من فلاحیان را عامل این قتل‌ها خواندم. در آن روزها کسی در وطن جرأت برزبان آوردن نام شیخ علی اکبر فلاحیان را نداشت، و در خارج کشور نیز حرف‌ها — توجه رژیم بود و ستون‌های رژیم به نوعی مصونیت داشتند. در جریان

میکونوس سرانجام همه پذیرفتند که قاتل اصلی کاک صادق شرافکندی و یارانش وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی است که سربازان گمنام ایرانی و لبنانی امام زمان را برای به قتل رساندن رهبر حزب دموکرات کردستان و یارانش اعزام کرده بود .

بعد از دوم خرداد فلاحیان از وزارت اطلاعات رفت اما، حضور او همچنان در همه بخش‌ها سنگینی می‌کرد . با بودن سعید امامی و مصطفی کاظمی و پورمحمدی و اکبریان، فلاحیان همچنان زمام امور وزارت را در دست داشت .

همانطور که در فصل‌های بعدی خواهید خواند وزیر اطلاعات قربانعلی دری نجف آبادی، ملای متظاهری که در وزارت خانه نان و ماست می‌خورد اما فلاحیان دستش را در کارهای اقتصادی کاملاً بند کرده بود، روزی یکی دو ساعت از ارشادات فلاحیان برخوردار می‌شد .

در چنین احوالی طرح قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران و دگراندیشان که مدتی متوقف شده بود با شکافته شدن سینه داریوش فروهر و همسرش پروانه از سر گرفته شد .

باردیگر نام فلاحیان به عنوان آمر اصلی قتل‌ها به میان آمد، و من که ناخواسته در جریان مسائل پشت پرده قتل‌ها قرار گرفته بودم (شرحش را در نخستین کتابم درباره قتل‌ها و سعید امامی آورده‌ام) به یکباره با انبوهی اطلاعات در مورد

فلاحیان رو به رو شدم . اکبر گنجی که کتاب را به او تقدیم می کنم نام عالیجناب خاکستری را به فلاحیان داد، که به همراه عالیجنابان سیاه پوش و سرخ پوش فصل‌های خونین انقلاب را رقم زده بود .

این کتاب تأملی است در احوال مردی که از فردای انقلاب، تیغ به دست جستجوگر سینه و گردن بود . مردی که با نخستین حکمش به عنوان قاضی شرع، درخوزستان سه چهار نظامی ایرانی اعدام شدند .

در گذار از روزگار علی فلاحیان، آشنائی با حمید اکبری و همسرش خانم فاطمه بروجنی فرزند سردار بروجنی یکی از رشیدترین فرماندهان سپاه که در جنگ با عراق جان باخت، نقطه‌ی عطفی در شناخت حالات و روحیات فلاحیان و آشنائی با مسائل پشت پرده زندگی او بود .

کتاب را با نامه‌ای که این زوج آشنا با فلاحیان در ژانویه گذشته برایم فرستادند آغاز می‌کنم. حمید اکبری از نزدیکان فلاحیان و مدیر بنیاد همگرایی اندیشه‌ها بود که فلاحیان در پوششش آن، به کارهای خلاف قانون و اخلاق خود ادامه می‌داد. اکبری سرپرستی دفتر انتخاباتی فلاحیان را نیز در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی عهده دار بود و همسرش نیز بر بخش فعالیت‌های فرهنگی بانوان بنیاد نظارت می‌کرد . این دو زن و شوهر جوان و باایمان اینک دور از وطن و در شرایطی ناگوار به سر می‌برند. فلاحیان و

مافیای او در پی این دو هستند. حمید اکبری و همسرش زمانی که از نامزد شدن فلاحیان در انتخابات ریاست جمهوری آگاه شدند، نامه‌ای خطاب به او نوشتند و نسخه‌ای از آن را برای من فرستادند تا در رسانه های بین‌المللی منتشر کنم. متن این نامه در الشرق الاوسط، میدل ایست میروور، و شمار دیگری از نشریات بین‌المللی و کیهان لندن منتشر شد. همچنین تلویزیون فضائی NITV و رادیوهای فارسی زبان خارج متن نامه را به نقل از من پخش کردند.

در بخش بعدی مطالب تازه‌ای درباره‌ی فاطمه قائم‌مقامی یکی از معشوقه‌های علی فلاحیان و اخلاق و روحیات وزیر سابق اطلاعات در برخورد با زنان، آمده است و سپس به جنایت گرگان نظر می‌اندازید و در پی آن، گوشه‌ای از بازجویی جواد آزاده معاون سابق وزارت اطلاعات و تیمش را از فهمیمه دری نوگورانی همسر سعید امامی آورده‌ام. در پایان این بخش، از راز قتل يك تاجر یهودی در آغاز انقلاب توسط جواد آزاده پرده برداشته می‌شود. فصل بعدی یادآوری است درباره‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و ناگفته‌هایی که پیرامون تنی چند از قربانیان، به دست من رسیده است. و سپس اظهارات عباسقلی زاده رئیس دادگستری تهران درباره‌ی نگارنده آمده است.

آنچه در فصل پایانی کتاب می‌آید، مربوط به حادثه‌ای است که در شهر «برمن» آلمان و نیم حادثه‌ای در شهر «اسن»

برای من رخ داد.

برای بازگوئی گذشته‌هائی از جنایات فلاحیان و اصحابش به آلمان رفته بودم، اما هنوز زبان نگشوده از سوی مأموران مسعود رجوی که یکی‌شان از بغداد آمده بود، زیرباران مشت و ناسزا و رنگ، خون‌آلوده سالن سخنرانی را ترك گفتم. در واقع در «برمن» بود که رابطه‌ی پنهانی رجوی و فلاحیان و سعید امامی و حسینیان برایم قاطعیت یافت.

بعد از سه سال تحقیق و تأمل در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، و آمران و عاملان آن، هنوز می‌بینیم زوایای تاریک این پرونده آن قدر زیاد است که شاید سال‌ها وقت لازم است تا فقط گوشه‌هائی از این زوایا با نور واقعیت‌ها، روشن شود. تلاش من نیز اگر تنها در حد نور شمعی روشنائی ایجاد کند، از نگاه خودم، بی‌ثمر نبوده است.

لندن - علیرضا نوری زاده

اپریل ۲۰۰۲

فروردین ۱۳۸۱

جناب آقای شیخ علی فلاحیان ، سلام علیکم

بیش از يك سال است که قصد داشتم نامه‌ای به مضمون ذیل برایتان نوشته و رونوشت آن را جهت اطلاع عموم در رسانه‌های گروهی ایران درج نمایم. تا ملت ایران بیش از پیش با چهره شما و خانواده و بستگان و دوستانتان آشنا شود. زمانی که دریافتم خود را برای مقام ریاست جمهوری نامزد کرده‌اید و شورای نگهبان نیز صلاحیت شما را تأیید کرده است، مصمم شدم که با توجه به آشنائی چندین ساله خودم و همسرم با شما و خانواده‌تان و متأسفانه همکاری با نهاد ساختگی شما در امور فرهنگی یعنی (بنیاد همگرایی اندیشه‌ها) و همکاری در ستاد انتخاباتی شما در دوره ششم مجلس شورای اسلامی بخشی دیگر از سیاه کاری‌های شما و نزدیکانتان را که تا کنون آشکار نشده از طریق آقای نوری زاده به اطلاع مردم ایران برسانم. خوشبختانه در یکی دو سال اخیر بسیاری از مسائل در رابطه با عملکرد شما در دوران وزارت اطلاعات و بعد از آن برای مردم توسط روزنامه نگاران مبارز و آزاده کشورمان فاش شده است و متأسفانه شماری از این روزنامه نگاران اینک در زندان بهای شهامت خود را در شناساندن چهره شما به مردم ایران می‌پردازند .

من در این نوشته فقط به مواردی که خود و همسر من شاهد آن بوده ایم می پردازم و از بیان شنیده ها در مورد شما پرهیز می کنم .

یکی از مهمترین مسائلی که در رابطه با شما و خانواده تان همه گاه مطرح بوده است موضوع مال اندوزی و حرص و آز شما و فساد اخلاقی است و شخص شما با همه قدرت و امکانات در این موارد نقش اصلی را داشته اید. واگذار کردن خانه های یکی از شرکت های وابسته به وزارت اطلاعات از جمله به خواهرتان (همسر شیخ حسین معصومی) در محله اختیاریه تهران یکی از نمونه هاست حالا شما می گوئید خانه ندارید؟ زهی تأسف من خود در خانه پدر مرحومتان شاهد بودم که هنگام اعلام اسامی وزرای کابینه آقای خاتمی که همه خانواده شما بیصبرانه منتظر آن بودند وقتی فهمیدند که نام شما در بین وزرا نیست، پس از لعن و نفرین خاتمی بالاخره به این نتیجه رسیدند که چون فرصتی نیست باید که اموال و املاک وزارت تحت اختیار شما را تا جایی که ممکن است به اعضای خانواده و نزدیکان واگذار کرد. البته پیش از آن و در فرصت کافی چندین ساله خدا می داند که چه میزان از آن نوع سوء استفاده ها صورت گرفته که یقین دارم روزی آشکار خواهد شد.

در شب آخر وزارت شما با دستپاچگی واحدهای مسکونی وزارت را به بستگان خود واگذار کردید. برای این که بعضی از بستگان از قافله عقب نمانند یکی از خواهرانتان (همسر آقای لطفی) شبانه خود را از نجف آباد به تهران رساند تا به یکی دیگر از خانه های بادآورده دست یابد. آقای فلاحیان شما خود این شیوه را به بستگان و نزدیکان خود آموخته بودید چرا که پیش از این در کسب اموال نامشروع اقدامات

متعددی داشته اید که من به چند مورد آن اشاره می کنم. تأسیس شرکت تولید غذای کودک «نوباوه» در شهرکرد چند شرکت تولیدی و ساختمانی در اراک، احداث پروژه های وسیع ساختمانی به نام و با همکاری برادران حاج حسین فلاحیان در تهران و اصفهان. راه اندازی چاپخانه ای بسیار مدرن برای شوهر خواهرتان آقای محمدی در تهران (خواهران فلاحیان به ترتیب همسران شیخ حسین معصومی، لطفی، محمدی و درخشان می باشند) و خرید تجهیزات و ابزار پیشرفته از خارج از کشور، همچنین اقدامات پسر بزرگتان محمد که دوران طلبگی را در قم می گذراند اما تنها کارش حقه بازی های مالی و رانت خواری بود. شما همه آن شرکت های بزرگ مصادره ای و سرمایه گذاری ها و سهام های وزارتتی را به عنوان موقوفات پشتوانه «بنیاد همگرایی اندیشه ها» کردید. همین شیخ حسین معصومی شوهر یکی از خواهرانتان را که در قم به عنوان طلبه ای کودن و درس نخوان و بیعار شهرت داشت و خود شما بارها از بیعاری و فساد اخلاقی او نزد همسر و مادران شکایت کرده بودید، و مادران همواره در این زمینه شکایت ها و شکوه هایش را با من در میان می گذاشت، در کنار خود رشد دادید و با حمایت های شما بود که او توانست برای ساختن حسینیه ای در شاهرود دست به کلاهبرداری بزند و طلا و جواهر و پول پیرزنان و بیوه های این خطه را که برای احداث حسینیه کمک کرده بودند به جیب بزند. شما خود می دانید که این فرد با حواله سازی خرید اتومبیل از کارخانجات ایران خودرو و سایبا و فروش غیرقانونی آن ها به مردم و صدور چک های بلامحل از حساب پدرش حاج میرزا معصومی به گونه ای که بعدا بتواند همان چک ها را به نصف و ثلث

قیمت بخرد، چه سوءاستفاده های کلانی کرد. تکیه اش هم به حضرتعالی بود که دستتان باهم دریک کاسه بود.

وقتی معصومی به ظاهر ورشکسته شد شما با آقای غیوری نماینده رهبر در هلال احمر صحبت کردید که به او کمک کند. ایشان هم کمک سخاوتمندانه ای به وی کرد و سریعاً يك واحد از آپارتمان های اخویتان حاج حسین فلاحیان به او فروخته شد درباب فساد اخلاقی شوهرخواهر محترمتان از نزدیک شاهد فجایی بوده ام که از بازگویی آن شرم دارم اما یکی از آنها داستان آن خانمی است که دربنیاد همگرائی اندیشه ها درس دینی می خواند.

شما آقای فلاحیان با برپائی شرکت های متعدد مثل نوباره در شهرکرد برای تولید غذای کودک و شرکت های متعدد در اراک و اصفهان و تهران و اهواز و شرکت های ساختمانی به نام اقوام و نزدیکان خود، در کنار خرید چاپخانه برای آقای محمدی شوهرخواهرتان، و پروژه ساختمانی حاج حسین برادر خود، يك امپراطوری مالی وسیع به وجود آوردید. درسایه همین شرکت ها میلیونها دلار اقلام از تجهیزات مختلف از خارج وارد کردید. پسر ارشد شما که به عنوان طلبه در حوزه مشغول تحصیل بود به دنبال کارهای تجارتي شما بااستفاده از رانت های متعدد دست در دست شیخ حسین معصومی شوهر خواهر فاسد شما ثروت هنگفتی برای شما و خودش دست و پا کرد. شما بسیاری از شرکت ها و مؤسسات تجاری و فرهنگی برای ایجاد پوشش جهت سوءاستفاده های خود به وجود آوردید که یکی از آن ها بنیاد همگرائی اندیشه ها بود که همسر من اداره آن را عهده دار بود. من و او دنبال کارهای فرهنگی

بودیم و شما دنبال ...

اعضای خانواده شما که پیش از انقلاب وضع مالی بسیار بدی داشتند از برکت شرکت های شما صاحب ثروت و موقعیت ویژه ای شدند. حالا شما می گوئید پول ندارید و یکاش کسی به شما ۲۰۰ میلیون تومان قرض بدهد. شوخی می فرمائید عالیجناب خاکستری !!

در «بنیاد همگرانی اندیشه ها» پول ها تا دینار آخر به جیب شما و اخوان محترم حاج آقا قاسم و حسین و محمد پسر بزرگتان و دیگر بستگانتان سرازیر شد. در زمان برگزاری انتخابات خبرگان در سال ۷۷، موفقیت شما در مقطعی صورت گرفت که از وزارت اطلاعات عزل شده بودید اما ماهیت شما هنوز برای مردم آشکار نشده بود.

همچنین با رد صلاحیت رقبای شما در شورای نگهبان فضای مناسبی برای شما ایجاد شده بود. شما با پرداخت رشوه های هنگفت و دادن وعده های دروغین به عشایر و شیوخ عرب توانستید با حداقل آراء وارد مجلس خبرگان شوید. در اینجا فقط به خاطره ای که شما برای همسرم نقل کردید بسنده می کنم. شما در سفرتان به خوزستان به تعدادی از روسای عشایر برخورد کرده بودید و پس از احوالپرسی از آنها پرسیده بودید چطور به من رأی دادید و یکی از آن ها گفته بود راستش حاج آقا ما فقط به عکس خوشگل شما رأی دادیم. نقش نامقدس شما در قتل های زنجیره ای برای همگان روشن است. شما در قتل های قبل از خاتمی نقش اصلی را داشتید.

بعد از خاتمی نیز با حمایت قاطع از سعید امامی و باندش در واقع کارگردانی هنوز با شما بود. شما بارها در محافل خصوصی در

رابطه با قتل‌ها می‌گفتید يك مشت جاسوس محارب معاند و مرتد را کشتن که این همه جنجال ندارد. چرا خاتمی سنگ این‌ها را به سینه می‌زند و امنیت نظام را به خطر می‌اندازد همیشه از سعید امامی و دوستانش به نیکی یاد می‌کردید و آن‌ها را سربازان ملتزم ولایت و امام زمان می‌خواندید.

اما در بیرون مرتب می‌گفتید این قتل‌ها در زمان من انجام نگرفته ربطی به من ندارد. درحالی‌که از عملکرد خود و وابستگان همه‌گانه احساس شادی و رضایت می‌کردید و می‌گفتید بچه‌ها حکم اسلام را انجام داده‌اند.

شما در طول صدارت خود بر وزارت اطلاعات و بعد از آن خیلی‌ها را مرتد و ناصبی و واجب‌القتل می‌دانستید. حتا به دوستانی که در انقلاب و نظام خدمت کرده‌اند انگ‌زدیت با ولایت فقیه و اسلام زدید. خیلی از آن‌ها که دست به جنایات سال‌های اخیر زدند با گفته‌های شما گمان می‌کردند حکم شرع را جاری می‌کنند ... حال درباره بنیاد همگرایی اندیشه‌ها صحبت کنیم.

شما این بنیاد را در سال ۷۳ تأسیس کردید که هدف اولیه آن پرداختن به امور فرهنگی و اشاعه قرآن بود. پس از موفقیت در انتخابات خبرگان در سال ۷۷ این بنیاد را راه‌اندازی کردید. نخست دفتر بنیاد در اهواز روبه روی دادگاه ویژه روحانیت قرار داشت که محل ستاد انتخاباتی شما نیز بود و مسئولیت آن را آقای درخشان شوهر یکی از خواهرانتان عهده‌دار بود. روزی حاج قاسم فلاحیان با همسر من در اصفهان تماس گرفت و از او خواست مسئولیت امور فرهنگی بنیاد

را به عهده گیرد. سپس به اتفاق حاج قاسم، همسرم و شیخ حسین معصومی به خوزستان اعزام شدند و اکثر شهرها را بررسی کردند ولی هیچ جایی را مناسب این کار ندیدند .

تا این که در شهر بروجن در سازمان تبلیغات اسلامی به صورت آزمایشی بنیاد شما در تابستان ۷۸ کلاس های آموزشی زیر نظر همسرم و با همکاری خودم برپا کردیم. و از بچه های مذهبی برای تدریس درخواست کمک کردیم. بعضی از دوستان و نزدیکان ما بارها به ما گوشزد کردند که کار شما با فلاحیان عاقبت خوبی ندارد. می گفتند این آدم در قتل های زنجیره ای دست داشته و ممکن است به زودی به دادگاه خوانده شود و برای شما خوب نیست همکار او باشید. ایکاش حرف آنها را می شنیدیم. اما با شما تا انتخابات مجلس ششم نیز همکاری کردیم .

روزی که مقرر بود دفتر بنیاد افتتاح شود من و همسرم به اتفاق آقای مهدی کرمی از حوزه علمیه قم پوستر امام و رهبر و خاتمی را نصب کردیم. اما وقتی برادر شما حاج قاسم به همراه شوهرخواهرتان شیخ حسین معصومی وارد ساختمان شدند و تصویر خاتمی را دیدند فریاد زدند «تصویر این آدم چرا ؟ مهمترین هدف ما مبارزه با خاتمی و ریشه کن کردن اوست حالا شما تصویر او را بالا می برید ...»

سرانجام بنیاد افتتاح شد و همسرم اداره آن را به عهده گرفت. یادتان هست که در پایان یک دوره آموزشی ویژه زنان و دختران یک اتوبوس برای ملاقات جناب عالی به تهران آمد و بعد از دیدار خانم ها با شما همگی عازم اردوی تابستانی یک هفته ای مشهد شدند .

آقای شیخ حسین معصومی در جریان این اردو با خانم ... آشنا

شد و همراه خانم کجاها رفت و سهم حضرتعالی از این سفره گسترده چه بود ؟ که خدا و همسرم جرئیات آن را می‌دانند. یادتان هست آن روزی را که خانم ... به دفترتان آمد، در راقفل کردید و پس از شش ساعت وقتی بیرون آمدید به کارکنان گفتید شما که فکرمان نیستید خودمان باید به به فکر خودمان باشیم ... زمان گذشت و به انتخابات مجلس ششم رسیدیم شما روز عید فطر به اصفهان آمدید حاج قاسم اخوی شما از همسرم خواست افراد منتفذ اصفهان را جمع کند تا شما اهداف خود را با آنها در میان بگذارید. علی رغم تلاش همسرم اکثر مردم با شناختی که از شما داشتند حاضر به شرکت در جلسه نشدند و فقط چهار پنج تن از بچه های سپاه به دیدار شما آمدند. گفتید که قصد شرکت در انتخابات را دارید و از حاضرین نظرخواهی کردید. همسرم در پاسخ گفت موقعیت شما در اصفهان با موقعیت شما در خوزستان تفاوت دارد در اصفهان شما پایگاه ندارید و از سوی هیچ جریانی حمایت نمی شوید. مطبوعات اصلاح طلب چهره زشتی از شما ارائه کرده اند و مردم از شما نفرت دارند. اغلب مردم اصفهان طرفدار آیت الله منتظری هستند و از قبل با اطلاعاتی‌ها بد بودند و دلیلش هم آرای بسیار پائین ریشه‌ری در انتخابات ریاست جمهوری است .

شما در پاسخ گفتید هدف من راهیابی به مجلس ششم نیست. بلکه می‌خواهم به خاتمی و دار و دسته اش ثابت کنم که صلاحیت من از سوی وزارت کشور و شورای نگهبان تأیید خواهد شد. و معنای این امر این است که من در قتل‌های زنجیره ای نقشی نداشته ام و بیگناه هستم. هر آنچه علیه من در مطبوعات چاپ می‌شود خیالبافی و مزخرفات ضد

انقلاب است. اینها با من کاری ندارند هدفشان انتقام گرفتن از اسلام و امام است. و امروز با حمله به من کینه هاشان را آشکار کرده اند . . .

آقای فلاحیان چگونه انتظار دارید که مردم ما حرف های شما را باور کنند. شما برای دستیابی به قدرت و حفظ آن از هیچ تلاشی فروگذار نکردید. و علی رغم آن که حضور افراد نظامی در ستادهای انتخاباتی ممنوع بود شما تعدادی از بچه های سپاه را به ستادتان آوردید. شما برای این که از يك سو نرخ خود را بالا ببرید و از سوی دیگر دوستان و یاران خاتمی را به ارباب و ترور متهم کنید ، نمایش مسخره منفجر کردن بمب صوتی در ماشین استیجاری خود و ... را ترتیب دادید و قبل از آن مرتب به استاندار و مسئولین نیروی انتظامی هشدار می دادید که خطری متوجه شما است. حتا ترتیبی داده بودید که هنگام مصاحبه تان با خبرنگاران مجله نیوزویک بمب منفجر شود اما به سبب بعضی اشکالات کار زودتر انجام گرفت. اولین انفجار ساعت ۱۱ شب جلوی دفتر شما در خیابان رکن الدوله اصفهان توسط سعید عسگری از لشکر ۸ نجف اشرف و بهنام طاهری برادر زن وی از اعضای سپاه اصفهان انجام گرفت. برخلاف همیشه که شما از ماشین های مدل بالا استفاده می کردید برای عوامفریبی این بار از پیکان آقای مصطفی میلانی استفاده می کردید که اخوی آن را اجاره کرده بود. شما در استراحتگاه بودید وقتی بمب صوتی را جلوی دفتر در برابر ماشین پیکان منفجر کردند و به در و پنجره و اتومبیل های مردم خسارت زیادی وارد ساختند مردم با وحشت به خیابان ها ریختند. پس از لحظاتی مسئول تیم حفاظتی شما به صحنه آمد. منظورم حسین نجمی از اطلاعات سپاه

است. بعد نیروی امنیتی و آتش نشانی به محل آمدند و اینگونه وانمود کردند ممکن است انفجار دیگری هم درکار باشد. ولی در نهایت معلوم شد بمب صوتی یا به قول مأموران پیازی بوده است. شما خیلی سعی کردید خبرنگاران را به محل بکشانید اما تنها روزنامه سیاست به سردبیری یوسف پور از نوکران شما خبر را منتشر کرد و اخوی حاج قاسم چند هزار نسخه از آن را خریداری و مجانی توزیع کرد.

و در سخنرانی شما در دانشگاه صنعتی اصفهان نوکر دیگران آقای بخت آور دست به توزیع روزنامه زد اما انتظامات جلوی این کار را گرفت و بخت آور بازداشت شد. و با پا درمیانی همسر من حاج هادی خلیلی مسئول انتظامات وی را آزاد کردند. بعد از انفجارهای ساختگی که بهبودی در موقعیت شما ایجاد نکرد، به چند جلسه مناظره توسط نوم خردادی‌ها دعوت شدید که هر بار به نحوی طفره رفتید. حتا در جلسه بحث درکنار آقای مزروعی و دکتر شیرزاد در دانشگاه اصفهان سئوالات دانشجویان را بی پاسخ گذاشتید و در مناظره دیگری که با عمادالدین باقی در خیابان جی و تالار جی برگزار شد، و شما قول شرکت داده بودید خلاف وعده کردید و از حضور در جلسه خودداری نمودید و در جریان انتخابات اگرچه زمان گرفتن کارت برای نمایندگان نامزدها به پایان رسیده بود شما با اعمال فشار توانستید برای هر پنج صندوق یک نماینده داشته باشید. و هیأت نظارت اصفهان در این زمینه با همسر من کاملاً همکاری کرد. اما شما از او ناراحت شدید که چرا برای هر یک صندوق یک نماینده پذیرفته نشده است.

همسر من در پاسخ شما گفت من خلاف قانون کار نمی‌کنم. شما

فرمودید خاتمی چی ها تو را هم خریده اند. پسر شما محمد در این زمینه برخورد بسیار زننده ای با او داشت و گفت تو نفوذی هستی که سرانجام غائله با دخالت داماد شما مجتبی اعلم الهدی خاتمه یافت. آنچه برای من و همسرم شگفتی انگیز بود ارتباط تنگاتنگ شما با حسین شریعتمداری مدیر کیهان بود. آن روزها که گنجی و باقی مشغول افشاگری علیه شما بودند و بعد از انتشار مطالب روزنامه «فتح» شریعتمداری به شما در اصفهان تلفن زد و گفت چرا درباره این ها کاری نمی کنید. شما گفتید شما باید کاری برای ما بکنید. بعد با محسنی اژه ای تماس گرفتید و پس از چند مکالمه طولانی با او و شریعتمداری، متن شکایت شما علیه باقی را که شریعتمداری با نظر محسنی اژه ای نوشته بود برای شما به اصفهان فکس کرد که همسرم پیش نویس آن را دارد و شما عین مطلب را پاکنویس و امضاء کردید و توسط همسرم برای محسنی اژه ای فرستادید که مبنای بازداشت و محاکمه و محکومیت باقی شد.

فاطمه بروجنی (اکبری)

خانم بروجنی در بخش دیگری از افشاگری های خود و همسرش به کارها و فعالیت های اقتصادی فلاحیان اشاره می کند که در انتخابات اخیر کاسه گدائی به دست گرفته بود. فلاحیان برای اداره کارهای اقتصادی اش از اقوام نزدیک خود مثل برادران، فرزندان، دامادهای خانواده، پسر عموها، داییها و عمه هایش استفاده می کرد و زمانی که از وزارت اطلاعات کنار رفت برای این که مبادا وزیر

جدید زیر فشار خاتمی باب تحقیقات رادرباره فعالیت‌های اقتصادی‌اش باز کند، توسط مهندس پاینده یکی از پسر عمه هایش، درى نجف آبادی وزیر اطلاعات وقت و دامادش را نیز وارد کارهای اقتصادی کرد. در این مرحله یکی از شرکت‌های فلاحیان با داشتن عواملی در دبی به قاچاق شمش‌های طلا مشغول بودند. طلای ناب ۲۲ عیار در شمش‌های یک کیلوئی توسط این عوامل بدون هیچ نوع بازرسی وارد کشور می‌شد و بالعکس کیلو کیلو سنگ‌های قیمتی و عتیقه و فرش‌های بسیار نادر، به دبی فرستاده می‌شد. فلاحیان در یک معامله به هر یک از اقوامش یک میلیون تومان دستخوش داد. فلاحیان چند معدن را نیز تصاحب کرده بود که در یکی از آنها حسین الله کرم رهبر انصار حزب الله را نیز شریک کرد ...

س : آقای حمید اکبری از آشنائی خودتان با آقای فلاحیان بگوئید.

ج : آشنائی با آقای فلاحیان از اوایل تحصیل ما در قم شروع شد. با آقای شیخ حسین معصومی شوهر خواهر ایشان آشنا بودیم و هم مباحثه و دریک مرکز. این آشنائی به رابطه‌ی خانوادگی تبدیل شد. یعنی با پدر و برادر آقای فلاحیان و همین طور ادامه پیدا کرد تا وزارت ایشان.

س : درباره پدر و مادر آقای فلاحیان صحبت کنید.

ج : پدر آقای فلاحیان فوت کردند و مادرشان در قید حیات هستند. پدرشان يك کشاورز ساده و آدم با معنویتی بود. آنچه ما از ایشان دیدیم برخلاف پسران و بچه‌هایشان آدم بسیار بی تکبر و بی آلاشی بود. هیچوقت باهمه امکاناتی بالایی که داشت یعنی با همان کشاورزی و باغات اهمیتی به مسائل سیاسی و جیفه دنیا نمی‌داد. ایشان در ۱۸ تیر ماه سال ۱۳۷۸ فوت کردند. این مصادف با زمانی بود که آقای فلاحیان بامسئله قتل‌های زنجیره‌ای درگیر بود. با خودکشی سعید امامی و موضوع کوی دانشگاه درگیری داشتند. شبی که پدرشان فوت کردند با تهران تماس گرفته شد. آقای فلاحیان به علت سخنرانی آقای خامنه‌ای نتوانستند صبح حرکت کنند تا سخنرانی رهبر تمام شد و ایشان ساعت ۴ بعد از ظهر به اصفهان آمدند. مراسم در نجف آباد همان ده جلال آباد انجام شد و نماز را خواندند. آقای فلاحیان گفتند پدرم وصیت کرده که ایشان را در مشهد کنار امام رضا به خاک

بسپارم. نهایتاً شب جنازه را به فرودگاه بردند. نزدیک به حدود دویست نفر از اقوام و نزدیکانشان به اصفهان رفتند و جنازه را به مشهد حمل و در حرم امام رضا به خاک سپردند. مراسم کوچکی نیز در آنجا برگزار شد و به تهران برگشتند. نکته بسیار جالب این که در مجلس ترحیمی که آقای فلاحیان در تهران گرفتند، حتا خیلی از نزدیکان و دوستانشان از حضور در آن مجلس پرهیز کردند. برغم این که فوت پدرشان هیچ ربطی به مسائل سیاسی نداشت، آن‌ها از دادن آگهی تسلیت نیز خودداری کردند. وضع بقدری خراب بود که کسی جرأت نمی‌کرد به ایشان تسلیت بگوید. کار بجایی کشید که با بچه‌ها و یکی دو جریانی که تماس داشتیم با اصرار ازشان خواستیم که پیام تسلیتی برای آقای فلاحیان بفرستند. این احتمال وجود داشت که آقای فلاحیان چند روز دیگر محاکمه شوند. در يك مسجد کوچکی بعد از پل سیدخندان بالای حسینیه ارشاد که به نظرم اسم آن‌جا مسجد امام صادق است جلسه‌ای گذاشتند که عده‌ای از آقایان آمدند. آقای محمدی گلپایگانی و پور محمدی از طرف رهبر آمدند ناطق نوری، ریشهری، رازینی و سعیدی و بقیه آقایان که آمدند طلبه‌های مدرسه حقانی و دوستان آقای فلاحیان بودند. اما واقعیت اینست که اگر تمام دوستان آقای فلاحیان در آن جلسه حاضر می‌شدند انبوه جماعتی باید می‌آمدند که متأسفانه چنین نشد و روشن شد که با عملکرد آقای فلاحیان دوستانش نیز از ایشان فرار می‌کنند.

س : آقای فلاحیان چند برادر و خواهر دارند.

ج : آقای فلاحیان سه برادر دارند و چهار تا خواهر. خود آقای

فلاحیان فرزند ارشد خانواده هستند. برادرشان یکی حاج حسین* و دیگری حاج حسن و آن دیگری حاج قاسم. حاج حسن قبلاً معلم بود اما حالا در تهران مغازه صنایع دستی دارد و رابطه چندانی با آقای فلاحیان ندارد. حاج حسین که بعد از آقای فلاحیان است بیشتر در امور اقتصادی و ساختمانی و خرید و فروش و تجارت داخلی و خارجی فعالیت داشت. در بازرسی نیروی انتظامی در کمیته‌ی انقلاب بوده و بعد از ادغام کمیته‌های انقلاب وارد نیروی انتظامی در بازرسی شد او از سال‌ها پیش نزد شیخ قدرت علیخانی کار می‌کرد و مدتی هم در وزارت اطلاعات مسئول دفتر فلاحیان بود.

س : در رابطه با خواهران آقای فلاحیان چه می‌دانید

ج : آقای فلاحیان چهارتا خواهر دارند. یکیشان خانم آقای محمدی هستند. البته آقای محمدی دو تا هستند که یکیشان در نجف آباد هستند که معلم اند. و خواهر دیگر فلاحیان خانم آقای محمدی هستند که قبلاً در دادگستری اصفهان بودند و در سال‌ها ۷۱ به تهران می‌روند و چاپخانه بزرگی با همکاری و کمک آقای فلاحیان دایر می‌کنند. خواهر دیگرشان خانم لطفی هستند که در روستای جلال‌آباد نجف آباد به اتفاق همسرش در کار تعلیم و تدریس است. خواهر که‌تر فلاحیان به

* در سال ۱۳۷۲ حاج حسین فلاحیان اخوی حجت الاسلام و المسلمین علی فلاحیان مشاور رهبر و عضو مجلس خبرگان و وزیر اطلاعات سابق، که مدیر کل بخش اقتصادی وزارت اطلاعات بود و با اکبریان معاون مالی وزارتخانه کار می‌کرد با شراکت اسلامی نسب معاون سابق وزارت بازرگانی و مهندس خاموشی مدیر اتاق اصناف و یکی از اعضای آل بهرمانی و مدیر یکی از بخش‌های بنیاد مستضعفان برای جلوگیری از ازدیاد جمعیت و انتشار امراض مقاربتی اقدام به تأسیس یک کارخانه کوندم (کاپت) سازی در جاده تهران ساوه کردند. برای تأسیس کارخانه این‌ها یک هکتار زمین گرفتند و از وام تبصره ۲ که مخصوص مناطق محروم است بهره‌مند شدند و ده برابر ارزش اسمی کارخانه وام ریالی گرفتند.

نام خانم مهری فلاحیان همسر شیخ حسین معصومی است که قبلاً در وزارت اطلاعات کارمند بود. در قم، اصفهان و تهران کار می‌کرد و در حال حاضر مسئول دفتر آقای فلاحیان می‌باشد.

س : از پسران آقای فلاحیان بگویید.

ج : پسر بزرگشان محمد مدتی درحوزه علمیه قم بود ولی بیشتر دنبال کارهای اقتصادی شرکت های پدرش بود. اهل درس و بحث نبود. او مدتی از شاگردهای آقای جوادی آملی به شمار می‌رفت. معمولاً آن وقت ها با پسر سید احمد خمینی و با بعضی از علمای تهران آنجا درس می‌خواندند. ولی عملاً مایه علمی ندارد و بیشتر دنبال تجارت است. محسن پسر دوم آقای فلاحیان همان فردی است که در جریان انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۸۰ يك نفر را كشت البته این کارش برای من غیرمنتظره نبود. ایشان هر وقت پشت ماشین می‌نشست دیوانه وار رانندگی می‌کرد. به پلیس احترام نمی‌گذاشت. سر چراغ قرمز نمی‌ایستاد. وقتی با پلیس درگیری پیدا می‌کرد بعد از شناسائی آزادش می‌کردند. از این مسائل بارها در اصفهان در جریان انتخابات و در اهواز اتفاق افتاد. با اینکه ایشان قبل از سن ۱۸ سالگی گواهینامه نداشتند ولی رانندگی می‌کردند. پسر سومشان ابراهیم توی حوزه علمیه قم مدرسه شهیدین هستند. مدرسه شهیدین طلبه های مبتدی را می‌پذیرد. حالا باید درس ۱۸ سالگی باشد. يك پسر كوچك هم دارند كه اسمشان را فراموش كردم دبستانی بودند و حالا گمان كنم كه در كلاس پنجم باید باشد.*

* زمانی که با تصویب هیأت وزیران قرار شد وزارت اطلاعات بخش اقتصادی خود را منحل کند، پیش بینی شده بود که شرکت‌ها و مؤسسات وابسته به وزارت اطلاعات به دولت واگذار شود. تا حدودی نیز این کار عملی شد اما بعد بسیاری از این

س : رفتار آقای فلاحیان با پسرانشان چه طوری بود؟ خشن بود و تحکم آمیز یا دوستانه .

ج : پسران آقای فلاحیان به حال خود رها بودند. متأسفانه ایشان کاری به مسائل تربیتی نداشتند. توی خانواده‌ی اینها مسائل تربیتی جایی و معنایی نداشت.

س : شایعاتی درباره‌ی قتل صاحب يك نمايشگاه اتومبیل آقای سیامک سنجری بر سر زبان ها بود و این که پسر فلاحیان عامل قتل او شد، در این باره چیزی شنیده‌اید و می دانید .

ج : واقعیت اینست که شخص شما شنیده‌ها را بیش از من می‌دانید. ولی اینقدر می‌دانم که از این ها هیچ چیز بعید نیست. چیزی را فراتر از این نمی‌توانم بگویم. همیشه سعی می‌کنم وقتی چیزی را با چشم خودم ندیده‌ام نگویم. جنبه‌ی اخلاقی قضیه را در نظر می‌گیرم و هم این که مطمئن شما بیش از من می‌دانید. ولی این که این ها به راحتی آدم بکشند و کارهای غیراخلاقی زیاد انجام بدهند هیچ بعید نیست.

س : همسر آقای فلاحیان کیست؟

ج : همسرایشان خانم امینی هستند که خانم من بیشتر آشنا هستند تا من. می‌توانید از ایشان بپرسید.

اطلاعات به دولت واگذار شود. تا حدودی نیز این کار عملی شد اما بعد بسیاری از این شرکت‌ها به بخش خصوصی انتقال یافت آن هم با قیمت‌های بسیار نازل. چون خریداران همان مدیران قبلی شرکت‌ها بودند که در دوران وزارت علی یونسی از وزارت اطلاعات اخراج شده بودند. اکبریان امروز از طریق اقوامش ۲۲ شرکت از شرکت‌های تابعه وزارت اطلاعات را متصرف شده است.

برادران پور محمدی و پسر عموها و پسردائی هاشان ۱۸ شرکت و اقوام فلاحیان

س : خانم اکبریان، لطفاً درباره همسرو دخترهای آقای فلاحیان بگوئید چگونه آدم‌هایی هستند؟

ج : ارتباط ما خانوادگی بود. درایران به این جور تیپ‌ها ما می‌گیم بالای شهرنشین. خانم فلاحیان زیاد خودخواه و متکبر بود. اهل شهریار کرج‌اند. تنها دخترش با مجتبا اعلم الهدی ازدواج کرده که در دفتر مقام رهبری کار می‌کند.

س : روحیات خانم فلاحیان جدا از کبر و غرور چگونه بود؟ مثلاً رابطه‌ی ایشان با شوهرش آیا دوستانه بود یا ... ؟

ج: روابط دوستانه بود. کم حرف می‌زد. با خانم‌ها زیاد نمی‌جوشید. س: آیا در برخوردهایتان اظهار نظری راجع به مسائل امنیتی پیش می‌آمد و راجع به خانم‌ها و مسئولان دیگر حرفی زده می‌شد؟

ج : نه. برخوردشان طوری بود که ما جرأت حرف زدن نداشتیم. در جلسات یکدیگر را تماشا می‌کردیم. اجازه نمی‌داد از زندگی خصوصی‌شان صحبتی بکنیم. اصلاً پیش نمی‌آمد.

س : وضع خانه ایشان را برای ما توصیف کنید.

ج : خانه تنها در یک محل نبود. چند جا بود. در محل‌های گوناگون. ما رایکجا نمی‌بردند که حتماً از آنجا بگویم. زیاد نمی‌خواستند. ما سر در بیاوریم. ولی همه خانه‌ها تشریفاتی بود پر از اثاث گرانبها. در هر اتاق یک تلویزیون رنگی. خود ما نتوانسته بودیم یک تلویزیون رنگی تهیه کنیم. ولی در خانه‌های ایشان در هر اتاق تلویزیون رنگی بود با اثاث و قالی‌های گرانبها. با تمام امکانات رفاهی و زندگی شاهانه.

ج : خانم‌شان اتومبیل داشتند و راننده؟

س : يك اپل مشگی داشتند و خودشان رانندگی می کردند. دختر و پسران ایشان هرکدام جداگانه ماشین داشتند.

س : آیا گارد هم با آنها در حرکت بود؟

ج : همیشه چند تا خانم بودند که با هم حرکت می کردند. توی خانه مستخدم نمی دیدیم. خانه ها از بس بزرگ بود که خدمه دیده نمی شد. حتما مستخدم داشتند.

ج : خیلی ممنونم خانم.

س : آقای اکبری شما باتوجه به دورانی که با اینها گذرانید مقداری از اخلاق و روحیات آقای فلاحیان بگوئید. آقای فلاحیان چند سال در مقام رئیس دادگاه، چند سال در مقام معاون و قائممقام وزیر اطلاعات و بعد هشت سال در مقام وزیر اطلاعات بوده و بعد در مقام مشاور رهبر برای ما از این سالها تعریف کنید.

ج : آقای فلاحیان بارها در این زمینه صحبت هایی می کرد. بعضی از نزدیکانشان می گفتند که حاج آقا چهره همیشه بشاشی دارند و خوش برخوردند. وقتی هم که با ایشان همکاری داشتیم می گفتند دیدید که برخلاف نظر مردم و خلاف عقیده بعضی ها چهره حاج آقا بشاش است و فرد خوش برخوردی هستند. واقعیت اینست که ایشان تظاهر به این رفتارها داشتند می خواستند چهره خوبی از خود نشان بدهد و آدم خشن و نظامی مسلک نباشد ولی عملاً این جور نبود نمونه این را ما در انتخابات مجلس ششم دیدیم. تا قبل از انتخابات و جمع آوری صندوق آراء با تمام اطرافیان و مسئولین ستادها و بچه ها برخورد خیلی خوبی داشتند. می گفتند و می خندیدند شوخی می کردند. ولی فردای آن روز اینطور نبود. اصلاً کسی جرأت نمی کرد نزدیکش برود. خود من زمانی که

خانم می‌خواست به مگه برود برای خداحافظی از روی ادب و برای این‌که مدتی با هم بودیم جرأت این را نداشتیم برای خداحافظی نزد ایشان برویم. خیلی خشن و ناراحت بود. برداشت شخص من این بود که آقای فلاحیان ژست نرم‌خویی و ملایمت برای خود می‌گیرد اما فکر میکنم ایشان ذاتاً انسان نرم‌خویی نیست.

س : یکی از مسائلی که درباره آقای فلاحیان مطرح است و ما به وفور حکایاتی درباره‌اش شنیدیم و در یک مورد خاص که من تحقیق کردم و دنبالش را گرفتم مسئله‌ی قتل خانم فاطمه قائم مقامی بود آیا از جزئیات ارتباط ایشان با این خانم آگاه بودید. آیا شما از ضعف آقای فلاحیان در مقابل زن اطلاع داشتید. در ارتباط با همکاریتان با ایشان مواردی از این جریان را دیدید.

ج : مسائل اخلاقی چیزی نیست که سرسری گرفته شود. من خیلی دقت می‌کنم که توی این قضایا خدای ناکرده به کسی ظلم نشه. ولی برخلاف گفته آقایان علما که کسی نباید خودش را در معرض تهمت قرار بدهد. آقای فلاحیان متأسفانه این جنبه را رعایت نکردند. نمونه‌ای را که قبلاً به شما گفته بودم. من اصلاً از ایشان انتظار نداشتم که مثلاً با خانمی ارتباط برقرار کنند. فرض بر این می‌گیریم که ایشان شرعاً صیغه‌ی خانمی را خوانده باشند. بهر حال عرف جامعه ما این را نمی‌پذیرد برای آقای فلاحیان، برای کسی که یک روحانی است. عرف جامعه این را نمی‌پذیرد. ایشان به خاطر موضوع زن از یک بچه‌ی هیجده نوزده ساله‌ای که من نباید اسمشان را ذکر کنم استفاده می‌کرد که ما آن موقع می‌گفتیم به این جوان تلفنچی آقای فلاحیان، ایشان گوشی موبایلشان را دست او می‌دادند در حالی که تازه با این جوان

آشنا شده بودند. پس حتماً انگیزه‌ای پشت این قضیه بود. این آقا پسر فرزند کسی است که عمویشان شهید شده بود و مادرشان بیوه‌ی جوانی بود که سی و چند سال داشت. من از ارتباط برادر ایشان حاج قاسم با این پسر و خود آقای فلاحیان مشکوک شدم. آدم‌های خیلی لایقتری آنجا بودند ولی چطور میشه که ماشین‌های آقای فلاحیان در اختیار این آقا پسر که گواهینامه هم نداره قرار میگیره و بحث این موضوع پیش میاد که در قبال به خلوت نشستن با آن خانم ... خب اینها خیلی حرفه.

س : از جریان ارتباط حاج قاسم با همین خانم که صیغه ایشان شده بود کسانش می گفتند این خانم همزمان صیغه‌ی آقای فلاحیان هم بوده چه می‌دانید.

ج : حتماً بوده هیچ بعید نیست. و شرایط ملموس هم نشان می‌داد که حاج خانم صیغه‌ی حاج قاسم بوده. حالا اگر ما اتهام هم نزده باشیم ولی وقتی خود آقای فلاحیان به ما یا حاج حسین معصومی می‌گوید حالا مگر اشکالی داره شما که فکر ما نیستید ما باید فکری به حال خودمان بکنیم. این جای بحث است و اساساً آیا شرعاً يك خانم را می‌شود در يك زمان واحد دو نفر صیغه کند.

س : شما گفتید در این مورد به آقای فلاحیان اعتراض شد ایشان عبارتی به کار بردند که «شما که در فکر ما نیستید ما باید فکر خودمان را بکنیم.»

ج : من این را با آقای معصومی که شوخی داشتیم باهم سؤال کردم که خلاصه حاج آقا بهشان بد نمیگذره. ایشان در جواب رو کردند به آقای فلاحیان و ایشان آن حرف را زدند. و حالا هم منظور ایشان را

درست نمی فهمم که واقعاً نظرشان این بود که واقعاً بریم زن صیغه ای
برایشان پیدا کنیم بیاریم . من دقیقاً نمی دانم منظورشان چه بوده .

س : از نزدیکان آقای فلاحیان چه کسانی در وزارت اطلاعات کار
می کنند؟

ج : آقای ابراهیم فلاحیان که البته من ایشان را از نزدیک ندیدم
ایشان در بخش اقتصادی وزارت اطلاعات هستند .

س : درباره کارهای وسیع اقتصادی آقای فلاحیان و
نزدیکانشان چه اطلاعی دارید .

ج : متأسفانه در جامعه ای امروزی ایران درزمینه ی مسائل
اقتصادی و مالی آقای فلاحیان مطالب دقیقی تا کنون عنوان نشده . آنچه
گفته شد نوعی کلی گویی بود . من نمیدانم انگیزه ی این کار چیست و چرا
از آقای فلاحیان می ترسند . یا آقای فلاحیان از دیگران خیلی مسائل
دارند و اینها نمی توانند درباره ایشان چیزی بگویند . و این جای سؤال
است . ولی من بدون شك این را می دانم که آقای فلاحیان از آقای
رفسنجانی و دیگر آقازاده ها هیچ کمبودی ندارد ، ایشان در مسائل
اقتصادی کوتاه نمی آیند ، اکثر نزدیکانشان از اخوی ها گرفته تا
پسرانشان آلوده مسائل مالی هستند . بنیاد همگرایی اندیشه ها که
ایشان تأسیس کردند اگرچه ظاهراً غیرانتفاعی است ولی شرکت های
چندی زیر پوشش بنیاد فعالیت می کند . در واقع زیر پوشش موقوفات ،
آقای فلاحیان غرق در مسائل مالی و اقتصادی هستند البته با کلاه
شرعی .

س : مسائل مالی را که شما به طور مستقیم در جریانش بودید و

خبر داشتید شرح بدهید.

ج : بخشی را که من در جریانش بودم نتوانستند پنهان کنند. ولی خیلی از واقعیت ها را پنهان می کردند و ما خبر نداشتیم. مثلاً همان خانه های وزارت اطلاعات را که وقتی شب آخری که آقای خاتمی وزراء را معرفی می کند ایشان با اکثر اعضای خانواده دور هم بودند و به هر یک، یک خانه دادند. این را خیلی ها می دانند حتا بچه های وزارت اطلاعات از آن باخبرند. برای چه خانم معصومی خانه گرفته یا خانم محمدی برای چه از آن خانه ها گرفته و دیگران از آن خانه ها گرفتند چه حق و حقوقی داشتند مگر ارثیه ی آقای فلاحیان بوده. شرکت نوباره شهرکرد که خودشان ادعا دارند مال وزارت اطلاعات بوده این جزو موقوفه بنیاد همگرایان اندیشه ها شد. چندین شرکت در اراک که من اسم هایشان را نمیدانم و البته ارتباطشان را فقط میدانم. پسرشان محمد در آن شرکت ها رابطه داشت. شرکت های زیادی هست که سر در نمی آورم، خود شرکت کیان طایر که ایشان با اسم دیگران یکی از سهامداران این شرکت هستند و خیلی از شرکت های دیگر که من نامشان را نمی دانم.

س : در اصفهان عقار و ضیاع چی و زمین و ملک ؟

ج : قطعاً بوده ولی طوری نیست که مردم به راحتی بدانند. یا مسئولین بدانند. همه مخفی است.

س : این بنیاد همگرایی اندیشه ها که شما مدتی مسئولش بودید کارش چیست،

ج : آقای فلاحیان وقتی که از وزارت اطلاعات عزل شدند گفتند

تصمیم گرفته ام در کارهای سیاسی شرکت نکنم و به حل مشکل جوانها بپردازم و به کارهای فرهنگی و قرآنی رو کنم. ما هم علت همکاری مان یا آقای فلاحیان علاقه به کارهای فرهنگی بود این واقعیت قضیه است. ایشان این بنیاد را در سال ۷۴ به ثبت رساندند. به اسم مجتبا اعلم الهدی دامادشان و خودشان و برادرشان ثبت شده بود. ولی مسکوت مانده بود و از طریق وزارت ارشاد مجوز این بنیاد را می گیرند. شروع کار ایشان با انگیزه‌ی کار فرهنگی نبود. زیرا عملاً پولی برای مسائل فرهنگی خرج نمی کرد. و ما این مشکل را از روز اول با آقای فلاحیان داشتیم. ایشان می گفتند حالا شما خرج کنید بعد ما می دهیم. ما از کجا بیاوریم خرج کنیم. آقای فلاحیان در این زمینه هیچ قدمی برنداشتند فقط موارد اقتصادی را موقوفه این بنیاد کردند که بهانه‌ای داشته باشند از مسئولین کمک بگیرند. حتا ایشان از يك شهر كوچك كه شهر بروجن است شهر پدرهمسرم، موكت آنجا را از محل خمس و زكوة از امام جمعه آنجا گرفت برای کلاس‌های تابستانی. در این شکی نیست که آقای فلاحیان قصدش قربت نبود برای (بنیاد همگرایان اندیشه‌ها). خیلی از مسئولین که شعار مسائل فرهنگی در ایران می دهند همه برای کلاهبرداریست.

س : این نکته‌ی جالبیست که آقای فلاحیان به شما می گویند که کار سیاسی نمی کند ولی بلافاصله می آید و در خبرگان شرکت می کند و بعد هم در انتخابات مجلس شورای اسلامی.

ج : اصلاً انگیزه این بود که با این شکل به مردم نزدیک بشه.

س : خود آقای فلاحیان واقعاً تصور می کرد که مردم به او رأی

بدهند.

ج : من فکر نمی‌کنم. خود آقای فلاحیان می‌دانست که مردم به او رأی نمی‌دهند. ولی فکر نمی‌کرد که اینقدر آراء او کم و یا ناچیز باشد. چون ما به خودش گفته بودیم همان روزهای اول گفته بودیم که جو اصفهان با اهواز فرق دارد. اهواز چند جهت داشت. یکی اینکه اکثر نماینده هائی که طرفدار جریان‌های چپ بودند آن‌ها را شورای نگهبان رد صلاحیت کرده بود. از جریان‌های راست اکثر نامزدها هم آدمهای خیلی شاخصی هم نبودند. قتل‌های زنجیره‌ای هنوز رو نشده بود و شما هنوز چهره‌ی منفور امروزی در بین مردم نبودید. مطبوعات شمارا داغون کردند و چیزی برای شما نگذاشتند. این صحبت‌هایی بود که ما همان روزهای اول با آقای فلاحیان در میان گذاشتیم. اما آقای فلاحیان روی چند تا نکته تکیه داشتند. یکی اینکه ایشان می‌خواستند بگویند که من هنوز هستم و دولت آقای خاتمی که ادعا دارد من عامل اصلی قتل‌های زنجیره‌های هستم، وزارت کشور این دولت مرا تأیید می‌کند. چرا که اگر من از نظر آن‌ها آدم این جوری هستم پس نباید مرا تأیید بکنند. پس وقتی مرا تأیید می‌کند این خود نشانگر اینست که آنها خودشان قبول دارند که من عامل قتل‌های زنجیره‌ای نیستم. من باید به مردم حالی کنم که عامل قتل‌های زنجیره‌ای نیستم و اینها همه جنبه‌های تبلیغاتی و روانی علیه من است. این اساسی‌ترین برنامه‌ی آقای فلاحیان بود. اما درباره شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، آقای فلاحیان از مدت‌ها قبل به نزدیکانش گفته بود که قصد دارند در انتخابات آینده ریاست جمهوری شرکت کنند.

س : خیلی عجیبه ایشان خیال می کرد که رأی می آورند؟

ج : آقای فلاحیان دلایل و پارامترهای خودشان را داشتند. می گفتند رأی می آورم. اما من فکر می کنم قبلاً می دانستند که رأی نمی آورند یا حداقل فکر نمی کرد آرایش اینقدر پائین باشد.

س : شاید همانطوری که گفتید آقای فلاحیان می خواست با شرکت در انتخابات و گرفتن جواز صلاحیت و مشارکت در واقع بعدها نشان بدهد و استناد بکند که من بیگناهم. چون اگر من گناهی داشتم تأیید صلاحیت هم از سوی وزارت کشور و هم از سوی شورای نگهبان نمی گرفتم.

ج : کاملاً درسته. بهترین نکته همین بود.

س : هیچوقت راجع به قتل های زنجیره ای با هم صحبت کردید.

ج : من این مطلب را به شما بگویم که مردان سیاسی از هر نوعی چه اطلاعاتی چه سیاسی این طور نیست که برای این جور مسائل معمولاً مدرک دست کسی بدهند. ولی این واقعیت هم وجود دارد که هر کسی با این گونه اشخاص رابطه داره میتونه از نظراتش باخبر بشه و در نشست و برخاست ها تا اندازه ای از کارهایش سر دربیاره. میفهمه آقا چکاره است نقش آقای فلاحیان در خصوص قتل های زنجیره ای از همان روزهای اول هم برای مردم روشن بود هم از برخوردهایشان مشخص بود. و یا آنهایی که نزدیکتر بودند به مردم و با رابطه هایی که داشتند قضیه برایشان روشن بود و برای ماها روشنتر. وقتی که ایشان از آقای سعید امامی به نیکی یاد می کند. وقتی که ایشان کشته شده هارا آدم های مرتد و لایبالی و ضد دین و مذهب میدونه و

ایشان میگه مگه چی شده آقا برای دو نفر کشته شده آقای خاتمی جنجال راه انداخته داره برای مملکت بحران درست میکنه، وقتی آقای فلاحیان این جورى در انظار صحبت میکنه خب مشخص است که در این قضایا نقش اصلی را آقای فلاحیان داره و همیشه نقش ایشان را در این قتل ها نادیده گرفت .

س : با آقای خاتمی خیلی بد بود .

ج : بسیار بد بود با آقای خاتمی . طوری صحبت می کرد که از يك روحانی بعید بود . ایشان و نزدیکانش به آقای خاتمی دشنام می دادند . حتا تا جایی که خاتمی را به عنوان يك بچه مسلمان هم قبول نداشتند .

س : راجع به گنجی و باقی چه نظری داشت .

ج : آقای فلاحیان می گفت آقای گنجی خیالپرداز و قصه نویسه . و این قصه ها با واقعیت نمیخونه . يك روز تلفنی داشتند با گنجی صحبت می کردند . البته خود ایشان می گفتند که من يك تلفن از آقای گنجی داشتم . من بخشی از صحبت های ایشان را می شنیدم ، ایشان از آقای گنجی می پرسید « شما دارید مرا لگد مال میکنین با این کارها و نوشته هایتان مرا بیچاره کردید . چی دارید می نویسید . » حالا من نمیدانستم که آقای گنجی در جوابشان چه میگفت . ولی ایشان گفتند که آقای گنجی گفتند من می نویسم و شما جواب بدهید من گفتم این درست نیست که شما به سری خیالپردازی هارا بنویسید من جواب خیالپردازی های شما را بدهم . من جواب چی را بدهم این صحبتی بود که با آقای گنجی داشت . ولی آقای فلاحیان معمولاً این طیف بچه ها

را ضد مذهب و دین می دانستند می گفت این ها دارند ریشه ی مذهب را می زنند.

س : هیچوقت ایشان در مورد خود من حرفی نزد .

ج : در مورد شما ایشان نه ولی اطرافیان چرا صحبت زیاد بود. عامل صهیونیسم و رادیو اسرائیل و بیگانه ها و از این حرف ها زیاد بود، زمانی آقای حسینیان در مورد شما حرف هایی زدند. حاج قاسم اخوی آقای فلاحیان، همان زمان می گفت که این آقای نوری زاده را مرحوم سعید امامی خیلی روشن کار کرد و در لندن يك دیداری با ایشان داشتند که بتوانند ایشان را به طرف نظام جلب کنند. و یکی از علت هایی هم که ایشان از آقای خاتمی طرفداری کردند نتیجه ی زحمات و تلاش هایست که سعید امامی انجام داد و ایشان را به طرفداری از نظام اسلامی جلب کردند. این را هرگز فراموش نکردم که درباره شما می گفتند.*

* توضیح نگارنده : من تا يك هفته بعد از قتل فجیع زنده یادان داریوش فروهر و پروانه ی نازنین، حتا اسم سعید امامی را نشنیده بودم. البته می داستم نام یکی از معاونان فلاحیان اسلامی بوده، جریان آگاه شدن از نقش سعید امامی را در قتل ها در کتاب «اعترافات سعید امامی» به تفصیل نوشته ام. سعید امامی دشمن خاتمی و اصلاح طلبان بود. و مثل فلاحیان پیروزی خاتمی را در دوم خرداد سال ۷۶ يك فاجعه می دانست. بنا بر این گفته حاج قاسم فلاحیان که حمایت من از خاتمی نتیجه زحمات سعید امامی است در تضاد با خط فکری و راه و رسم فلاحیان و امامی است. به طور کلی بعد از افشاگری های من، فلاحیان و حسینیان و یاران حلقه دفتر ویژه امنیتی ولی فقیه مثل احمد وحیدی، سردار ذوالقدر، و ... بر آن شدند با عنوان کردن مطالب بی پایه و دروغ علیه من ضمن تهیه خوراک برای یکی از همپالگان شان در دستگاه رجوی یعنی برادر عباس ذاکری، به شأن و نام من لطمه بزنند. اما این کار به جای آن که به من لطمه زند، پیوند عمیق دستگاه امنیتی مسعود رجوی را با فلاحیان و مریدانش آشکار کرد.

س : وقتی که آقای فلاحیان در انتخابات شکست خورد و آن قضایا پیش آمد بعد از آن برخوردشان با شما چه جوری بود .

ج : من بعد از انتخابات دو بار با آقای فلاحیان ملاقات داشتم. و یکی دو ماه بعد از آن کشور را ترک کردم. یکی فردای روز انتخابات بود که ایشان يك سری اعتراضیه هایی داشتند به هیئت اجرایی که می گفتند تقلب در انتخابات شده. من نماینده ایشان بودم در فرمانداری. یعنی ایشان نامه ی رسمی نوشتند که ما نماینده ایشان هستیم برای هر نوع پیگیری و اعتراض به فرمانداری و ایشان، از من خواستند که شکایت ها را به فرمانداری ببرم. خیلی از شکایت ها نامعقول بود، یعنی چیز معقولی توش نبود. این واقعیت قضیه است . پسرایشان خیلی ناراحت شدند و برخورد بدی با من کردند. من آن شب محل را ترک کردم و برادر ایشان آمدند سراغ من گفتند که حاج آقا خیلی ناراحت هستند. گفتم این دلیل همیشه که زحمات دیگران را هدر بدهند. من که نمیتوانم ضدقانون و برخلاف قانون عمل کنم. آن وقت با من این جوری رفتار میکن . واقعیت این است که ما دیگر قلباً با آقای فلاحیان نبودیم حتا در رأی دادن هم با ایشان نبودیم. از قبلش هم با ایشان نبودیم. منتها براساس مسائل خانوادگی و مسائلی که در اصفهان ایشان سراغ ما آمدند در محنورات اخلاقی قرار گرفته بودیم. درباره مسائلی که ایشان اعتقاد داشتند این جور نبود. حتا ما برای بازدید صندوق هایی که میرفتیم نمایندگان شورای نگهبان خیلی برای ما احترام قائل می شدند. برای بچه هایی که از طرف آقای فلاحیان میرفتیم بازدید صندوق ها خیلی حرمت برایمان قائل بودند. هرکاری داشتند انجام می داند. شورای

نگهبان برای هر چند نفری يك کارت نمایندگی میداد که برای نظارت صندوق ها باشند. آقای فلاحیان با آقای شریعتمداری در تهران تماس گرفتند همان که در کیهان هستند، و بعد از تماس ایشان، آقای شریعتمداری به هیئت شورای نظارت اصفهان توصیه میکند که برای هر صندوق يك نفر بگذارند که این خواسته ایشان خلاف قانون بود. ایشان با این که در همه صندوق ها نماینده داشتند باز هم قلدری می کردند و به فرمانداری اعتراض می کردند و خیلی ایرادهای بیجا که حتا يك رأی ایشان را نتوانستند اضافه بکنند. در این باره گفتنی زیاد است که لزومی ندارد با گرفتن وقت شما به آن ها پردازم، من نمی خواهم زیاد وقت شما را بگیرم.

س : مقداری راجع به فعالیت های اقتصادی آقای فلاحیان توضیح بدهید.

ج : شرکت جی شرکتی است در اصفهان که من در انتخابات مجلس ششم متوجه شدم که خیلی از سهامداران و مسئولین آن شرکت آنجا می آیند ولی عملکردشان طوری نیست که همه قضایا برای ما روشن شود و مقدار سهام و چند درصد دارندگانشان را بشناسیم. اکثر این شرکت ها مربوط بود به اخویشان حاج حسین و حاج قاسم یا دوستان دیگرشان که ارتباط نزدیکی باهم داشتند و سهامدار عمده ای این شرکت ها بودند. شرکت دیگری که من یقین دارم نساجی نجف آباد است و در داخل کشور بعد از شرکت نساجی یزد و یکی دوتا کارخانه بزرگ دیگر، این شرکت مهم ترین شرکت نساجی است. زمانی که برای تبلیغات پارچه لازم شد آقای فلاحیان شماره تلفن موبایلی به من دادند و گفتند که

با این شخص تماس بگیرم. کسی که در تهران در کارهای اقتصادی ایشان بودند. وقتی به این شخص توی شرکت مراجعه کردم گفتند هر قدر پارچه می‌خواهی بردار ببر این حرفها نیست. گفتم من پول این پارچه‌ها را چه جوری باید با حاج قاسم حساب کنم. ایشان به من خندیدند که رقمی نیست بردار برو. و من رقم بالایی از آنجا پارچه گرفتم و به ستاد تحویل دادم. از کارکنان آنجا شنیدم که می‌گفتند شرکت اصلاً مال آقای فلاحیان است.

س : آقای فلاحیان رابطه‌اش با آقای خامنه‌ای چطور بود.

ج : اینکه آقای فلاحیان و دوستانشان دم از ذوب بودن در ولایت می‌زنند و واقعیت اینست که آقای فلاحیان رابطه‌ی خیلی خوبی با دفتر داشتند. حتا این را آقای هاشمی در جلسه هیئت دولت آقای فلاحیان به طور شوخی گفتند ولی فکر میکنم که شوخی نبود و جدی بود. یک بار از آقای فلاحیان پرسیدند اصلاً تو به ما بگو وزیر ماهستی یا وزیر آقای خامنه‌ای. ارتباط ایشان با دفتر خیلی خوب بود. از آقای گلپایگانی گرفته تا اختری و دیگر شخصیت‌ها.

س : با حجازی چطور بود.

ج : با حجازی هم خوب بود فکر میکنم مشکلی باهم نداشتند.

س : آقای فلاحیان اهل اصفهانند یا خوزستان.

ج : این نکته‌ی بسیار خنده دار است. اصل قضیه این است که وقتی به خوزستان رفتند دلیلشان این بود که من اهل آبادان هستم و فرزند خوزستانم. در بروشورهای تبلیغاتی هم خود را فرزند دلیرخوزستان معرفی کردند گفتند که من فرزند خوزستانم و متولد آبادان

هستم کاندیدای خوزستان شدم. بحثی هم نیست که محل تولد آقای فلاحیان در آبادان است ولی تادوران دبیرستان ظاهراً ایشان در آبادان بوده و این چیز است که پدرشان برای من تعریف کردند. بعد می آیند نجف آباد اصفهان ده جلال آباد که در فاصله سه چهار کیلومتری نجف آباد است ساکن می شوند. ولی آقای فلاحیان در اصفهان برعکس این قضیه را گفتند. دربروشورشان نه تنها اسم آبادان را نیاوردند اسم نجف آباد و جلال آباد را ذکر کردند. و تکیه داشتند که من اصفهانی هستم. در یکی از جلسات بعضی ها از ایشان سؤال کردند که آقای فلاحیان شما چرا از خوزستان کاندید شدید؟ ایشان گفتند قصد داشتم نماینده‌ی اصفهان باشم و از قبل این تصمیم را گرفته بودم به این دلیل که چون خوزستان یک استان پهناور است یک وقتی این دو استان که فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی خوبی هم دارد فعالیت کنیم. به این خاطر کاندیدای خبرگان از خوزستان شدم و از اصفهان نیز کاندیدای مجلس شورای اسلامی. البته در این جلسه هیچ اشاره‌ای به محل تولدشان نکردند.

س : جریان حسینیة شاهرود چیست .

س : ابر سد روستائیس است که در چند کیلومتری شاهرود قرار دارد. روستایی است فرهنگی که بیشتر علمای خراسان از آنجا درآمده و روحانی زیاد دارد من جمله آیت الله معصومی امام جمعه تربت حیدریه. عموزاده شیخ حسین معصومی شوهر خواهر آقای فلاحیان. می گویند شهر علمائی است. شیخ حسین معصومی زادگاهش ابرسد بوده و پدر و مادرش ساکن آنجاست و کشاورزی می کردند. اواخر وزارت آقای

فلاحیان به صورت تفریحی همراه شیخ حسین معصومی به آنجا می‌روند به ابرسد. آنجا به پیشنهاد شیخ حسین معصومی قرار بر این می‌شود که یک حسینیه ساخته شود. آقای فلاحیان بیست میلیون تومان از وزارت اطلاعات اعتبار می‌گیرند و کنگ حسینیه را می‌زنند. تعجب این که همه دست اندرکاران می‌گویند این اعتبار به یک روستا برای چیست؟ یعنی درکل سمنان این بزرگترین حسینیه است. در این مورد کلی حیف و میل می‌شود شیخ حسین معصومی با برانگیختن احساسات زنان طلا و جواهرات خانم‌های آنجا را از دستشان می‌گیره برمیداره میاره تهران می‌فروشه که رقم بالایی نصیبش می‌شود. شیخ علناً کلاهبرداری می‌کرد از مردم به هر طریق و به هر عنوانی چه بصورت اعانه چه بصورت قرض پول می‌گرفت و می‌گفت برای حسینیه می‌گیرم من که خودم را وقف این کار کرده‌ام شما هم باید گذشت کنید. کار کلاهبرداری به حایی رسید که یک نمونه را برایتان توضیح می‌دهم که خود من واسطه بودم. از یک بنده خدای دهاتی پولی قرض گرفته بود که متأسفانه چون من این روستائی را می‌شناختم واسطه شدم و معصومی از او پنج میلیون تومان گرفت اما زمان سررسید از بازپرداخت این پول خودداری می‌کرد. من به آقای فلاحیان مراجعه کردم که اگر این کارها ثواب هم داشته باشه که کباب شد آن بنده خدا. آقای فلاحیان به آقای غیوری زنگ زدند و گفتند که آقای معصومی کارهای خیر فرهنگی انجام داده است و یک سری اشتباهاتی هم مرتکب شده و حالا حدود چهل پنجاه میلیون تومان کم آورده باید کمکش کنی. که آقای غیوری مقداری کمک کرد. آقای نوری شاهرودی سفیر ایران در عربستان سعودی یک

مبلغ زیادی به این حسینیه کمک کرد. به هر حال این يك اسراف کاری بی حساب بود که حیف و میل زیادی شد و هم این که اصل کار با آن هزینه ها کار بیجایی بود.

س : آقای فلاحیان در مبارزه انتخاباتی در اصفهان چندین جلسه گذاشتند من جمله یکی از آن ها با آقای عمادالدین باقی بود و قرار بر این بود که با هم مناظره کنند که آقای فلاحیان گریخت و نیامد. شما چون در جریان مبارزه انتخاباتی آقایان فلاحیان بودید در این باره چه اطلاعاتی دارید .

ج : من تا آخرین جلسه که در دانشگاه صنعتی برنامه ریز جلسه ها و تنظیم کننده کارها بودم. يك روز عده ای دانش آموز و دانشجو آمدند پیش من و از من خواستند که آقای فلاحیان را در جلسه ای دعوت کنند در تالار جی اصفهان با آقای عمادالدین باقی آنجا مناظره کنند. و اعلامیه ای هم دادند که از بچه های مشارکت بودند. من با آقای فلاحیان صحبت کردم و گفتم حالا که شما نظرتان اینست که می گین به سنوآل ها پاسخ میدهم و می گین استقبال میکنم صلاح در اینست که به این جلسه بروید. نرفتن شما به این جلسه سنوآل برانگیز خواهد شد. ایشان قول دادند که در دفترتان یادداشت کنید و به اینها هم قول بدهید که من در جلسه حاضر خواهم شد. من هم با حاج قاسم صحبت کردم و به آن بچه ها هم قول دادم که آقای فلاحیان در مناظره با عمادالدین باقی حاضر شوند. ولی روز موعود که فرا رسید آقای فلاحیان نیامدند و من واقعاً شرمنده شدم قولی دادند ولی در جلسه شرکت نکردند. بعدا که بهشان گفتم گفت یادم نیست. من چنین قولی نداده بودم. ما اصلاً آن

روز ایشان را ندیدیم. خیلی راحت زد زیرش و گفت در این تاریخ جای دیگر جلسه داشتم.

س : شما مدتی مسئول باغ نور اصفهان بودید.

ج : نه من مسئول کارهای فرهنگی باغ نور بودم. کارهای اقتصادی آنجا دست من نبود. دست شخص دیگری بود.

س : اصولاً داستان باغ نور چیست؟

ج : زمان آقای فلاحیان هرجایی که می‌رسیدند و می‌دیدند يك منبع درآمد است انگشت رویش می‌گذاشت و از طریق قدرتی که داشتند آن‌جا را به دست می‌آوردند و اجاره می‌کردند. باغ نور يك مرکز توریستی است نزدیک سی و سه پل اصفهان جلو هتل کوثر اصفهان. اینها بهانه کردند که این باغ دست بهائیهاست. شخصی به نام سیامک که فامیلش یادم نیست آنجا را اداره می‌کرد. آمدند و این بحث را عنوان کردند که آن آقا بهائی است و فساد را رواج می‌دهد. آنجا را ازش گرفتند و از شهرداری اجاره کردند. و بعد یکی از آقایانی را که قبلاً در اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات کار می‌کرد و اسمش حسین صفاری بود و ارتباطات خارجی و سفرهای خارجی زیاد داشت و در بعضی مسائل و در گیریهای خارج از کشور تا آنجا که من می‌دانم شرکت داشت ایشان را آوردند و به عنوان نماینده وزارت اداره باغ نور را به این شخص واگذار کردند و خود آقای حسن محمدی مدیر کل اطلاعات وقت اصفهان با آقای حسین صفاری همکاری می‌کرد. مردم می‌دانستند که این‌ها ظاهر کار است. در ظاهر می‌گفتند آقای محمدی و صفاری باهم دوست هستند و آقای صفاری را به عنوان کسی که از

تهران آمده اصفهان و مقداری فعالیت اقتصادی دارد معرفی می کردند. سوء استفاده های مالی زیاد شد، باغ نور درآمد خوبی داشت با آنهمه درآمد به شهرداری چیزی نمی دادند. شهرداری خواست آن جا را جمع کند اینها آمدند به مسئولین وانمود کردند که ما کار فرهنگی می کنیم. يك حسینه عریض و طویل آنجا ساختند که بلا استفاده ماند. درباره آقای صفاری گفتنی زیاد است. ایشان از نزدیکان آقای فلاحیان است و در امور اقتصادی کارهایی داشتند معدن سنگ و شرکت با کام سپاهان که يك شرکت ساختمانی بود و در آن با آقای محمدی مشارکت داشتند.

س : خود شما آنجا چه کار می کردید.

ج : من مسئول کارهای فرهنگی بودم. این کارهای فرهنگی بهانه ای بود برای مسئولین که بگویند ما کارهای فرهنگی انجام می دهیم. من کارم آموزش بچه ها بود. آموزش فرهنگی برای نوجوانان بود. مردم که می آمدند آنجا مسابقاتی گذاشته می شد در روزهای ولادت و شهادت ها مراسمی بود کلاً در حوزه فرهنگ. من روزهای آخر با اینها مشکل داشتم. اصولاً پولی برای امور فرهنگی خرج نمی کردند. نظرشان این بود که باید هزینه هارا از محل درآمد تأمین کنید، درحالی که درآمد بود هزینه ی پرداخت نمی شد. البته مسائل دیگری هم بود که از گفتن آن ها معذورم.

س : آیا آقای فلاحیان از مقامات مسئول کشور مدارکی داشت که از فلاحیان می ترسیدند.

ج : به گفته ی خود آقای فلاحیان و نزدیکان او در طول مدتی که ایشان در وزارت اطلاعات بوده برای تمام کسانی که مسئولیتی

داشته اند، پرونده باز کرده است. از رده های کوچک تا بالا. من اعتقاد دارم که برای همه پرونده ساخته. با این که خودش می گوید من برای این ها مورد دارم ولی فکر می کنم. برای آنها هم که ندارد پرونده ساخته به خاطر غرایز سیاسی. به همین علت حتا نمایندگان مجلس نتوانستند چیزی به ایشان بگویند. همه آنها پیش فلاحیان مسئله دارند.

س : شما موارد خاصی سراغ دارید.

ج : موارد زیاد است ایشان از شخصیت ها با خانم ها تصویر دارد فیلم دارد موارد زیاد دارد و دلیل زیاد دارد. مثلاً از آقای ولایتی که از خودشان است وزیر خارجه بود با خانمی که دست به گردنش انداخته عکسی دارد که در دست یکی از اینها دیدم. البته از نظر من زیاد مهم نیست. زمانی که خارجه بوده این عکس را گرفته ولی برای ایشان پرونده بود. برای جامعه سنتی این قبیل عکس ها مسئله است. احساسات مردم را تحریک می کند و مسئله ساز است.

س : آقای فلاحیان از این قبیل مسائل استفاده می کرد، باجگیری می کرد.

ج : قطعاً می کرد. باجگیری می کرد. در خیلی موارد اگر می بینید مثلاً مجمع روحانیون کوتاه می آید و کاری به کار ایشان ندارد قطعاً باج می گیرد. والا آقای فلاحیان با همه کارهای خلاف شان و دست داشتن در پرونده قتل های زنجیره ای باید محاکمه می شدند.

س : شما یکبار در يك گفتگوی خصوصی اشاره کردید که آقای فلاحیان درباره روحانیان مدارکی دارند.

ج : ایشان و اخوی شان حاج قاسم از شخصیت های درجه يك

مجمع روحانیت، چه در رابطه با خودشان و چه در رابطه با خانم‌ها دلایلی دارند از زمینه اقتصادی و مسائل اخلاقی مدارکی دارند که جرأت نمی‌کنند قدمی بر علیه ایشان بردارند. می‌دانند اگر بیش از حد خود فراتر بروند قطعاً آقای فلاحیان پرونده‌ها را رومی‌کند.

س : شما این خبر را می‌دانید که زمانی آقای فلاحیان زیر فشار بود در باره قتل‌های زنجیره‌ای و با پیگیری اصلاح طلبان و اکبرگنجی و باقی گفته شد که آقای فلاحیان مقدار زیاد مدارک را به خارج فرستاده و در جای امن گذاشته و به طوری که دیگران بشنوند گفته که اگر قرار است من بروم زندان با رئیس می‌روم تا اسرار خیلی‌ها را بیرون بریزم. شما برخورد این جوری با ایشان داشتید.

ج : البته آقای فلاحیان در این زمینه با بعضی‌ها جور دیگری صحبت کرده. یک نمونه برای شما تعریف می‌کنم. آقای فلاحیان می‌گفت اینها با من کاری ندارند. اینها جرأت اینکه به من نزدیک شوند و درباره من خطائی کنند ندارند. اینها می‌خواهند از آقای هاشمی و رهبری و امام انتقام بگیرند. اینها مرا بهانه کرده‌اند فردا بعد از من نوبت آقای هاشمی و بعد رهبری است اینها هدفشان کلاً انتقام گرفتن از امام و نظام است. این نکته ای بود که آقای فلاحیان با بچه‌های مذهبی و اطرافیان نزدیکش در میان گذاشت.

س : این که آقای فلاحیان گفته که اگر قرار است بازجویی بروم با رئیس می‌روم داستانش چیست.

ج : این نکته را یکبار از آقای فلاحیان سؤال کردم این که این روزنامه‌ها می‌نویسند جریان چیست؟ ایشان جواب دادند که من خودم

را به کسی سنجاق نمیکنم. گفتند که از حرف من سوء استفاده شده بد فهمیده اند. من آن جویری نگفتم. گفتم که اگر من را ببرند آقای هاشمی را خواهند برد.

س : از جاسوس های فلاحیان در حوزه های علمیه و درون روحانیون اطلاعاتی دارید.

ج : واقعیت این است که در خارج از کشور به روحانیون ایران و فشارهای وارده به آنان در قم و جاهای دیگر پرداخته نشده است. فراموش نباید کرد که حرکت ها و جنبش های اصلاح طلبی بخشی از طرف روحانیون سرچشمه گرفته و حمایت می شود. ولی متأسفانه فشارها چنان زیاد است که علما و روحانیون جرأت سخن گفتن ندارند. چون که سروکارشان با دادگاه ویژه روحانیت یا با تیپ ۸۳ امام جعفرصادق یا با نمایندگی فقیه است. بهر حال نهایتاً برایشان در زمینه های مختلف مشکل تراشی می کنند در زمانی که آقای فلاحیان وزیر اطلاعات بودند ایشان توجه زیادی به حوزه علمیه داشتند و سعی کردند که ...

س : ایشان به هر حال دادستان دادگاه ویژه روحانیت بود.

ج : بله، سعی کردند که خصوصاً يك مدرسه را که مدرسه معصومیه نام دارد، از وجود طلبه های جوانی در این مدرسه استفاده بکنند که با اطلاعات رابطه داشته باشند. یعنی اکثر طلبه های مدرسه معصومیه اطلاعاتی بودند. یا مستقیم از اداره اطلاعات به مدرسه معصومیه آمده بودند. و مدارس دیگر هم مشابه این بود. به طوری که هیچ مدرس و عالی جرأت نداشت حرفی بزند. چون سرو کارش با

اطلاعات و دادگاه ویژه و تیپ ۸۳ امام جعفر صادق و نمایندگی ولایت فقیه میافتاد. البته موارد زیادی در این باره وجود دارد.

س : از نقش آقای فلاحیان در رابطه با ورود شمش های طلا که توسط خانواده ایشان وارد کشور شده بود چه اطلاعاتی دارید.

ج : این موضوع در سال ۱۳۷۰ اتفاق افتاد. یکی دو سال بعد از صدارت آقای فلاحیان در وزارت اطلاعات بود. موضوع را دقیقاً برای شما شرح می‌دهم. حاج حسین فلاحیان برادر آقای فلاحیان و آقای حسن مظفری که اهل قم هستند و از اقوام نزدیک آیت الله معصومی امام جمعه تربیت حیدریه و نماینده خبرگان و رهبری‌اند. اینها مقداری شمش طلا وارد کشور کردند ولی گیر افتادند. بعد با دخالت آقای فلاحیان مشکشان حل شد. و تمام شمش‌های طلا آزاد گردید. در مسائل اقتصادی حاج قاسم و آقای فلاحیان بعد از این که از وزارت بیرون آمدند، فعالیت‌ها را ادامه دادند. دفتر اقتصادی حاج قاسم در خیابان ترکمنستان در مقابل اداره ثبت اسناد درحوزه وارد کردن چای گرفته تا برنج و انواع کالاهای اقتصادی مورد نیاز بازار فعال است و در چندسال اخیر آپارتمان سازی و موارد زیادی از این قبیل کارهای پر رونق اقتصادی نیز به فعالیت‌های دفتر اضافه شده‌است.

س : در جریان آشنائی با آقای فلاحیان از قتل عده‌ای از برادران اهل سنت چیزی می‌دانید.

ج : شنیدم ولی بهتر است چیزی از من نپرسید.

س : چرا چون شیعه‌ی متعصبی هستی نمی‌خواهید جواب

بدهید.

ج : نه . من آدم متعصبی نیستم. حتا به آنهایی که دین و مذهب ندارند احترام قائلم ولی نمی‌خواهم چیزی بگویم که به اختلافات دامن بزنم و اوضاع را خراب تر کنم.

س : راجع به قتل‌های خارج از کشور چه می‌دانید.

ج : تردیدی ندارم که قتل‌های خارج از کشور نیز توسط عوامل وزارت اطلاعات و با اطلاع و دستور فلاحیان و مسئولان بلند پایه وزارت مثل سعید امامی انجام گرفته، من چون به دنبال کارهای فرهنگی بودم اصلاً کاری به امور امنیتی نداشتم ولی یکبار از حاج حسین معصومی شوهر خواهر فلاحیان سؤال کردم این آقای حسین صفاری در کجا این همه چاقو خورده آیا این زخم‌ها مربوط به جنگ است؟ چون صفاری در جنگ هم مجروح شده بود. معصومی چون به من اعتماد کامل داشت گفت: این زخم‌ها مربوط به مأموریت‌های خارج است. صفاری در قالب کارهای اقتصادی زیاد به خارج سفر می‌کرد. معصومی می‌گفت حسین صفاری در درگیری‌ها در زمان به هلاکت رساندن بعضی از مخالفان و ضدانقلاب، زخم برداشته و در یکی از مأموریت‌ها همراه ایشان کشته می‌شود و خودش زخم بسیار بر می‌دارد. ولی به ایران باز می‌گردد، و کسی هم - در خارج - متوجه این موضوع نمی‌شود.

س : فکر نمی‌نید صفاری همان فردی است که در قتل زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو و کاک عبدالله قادری دست داشت و در این جریان مجروح شد؟

ج : بلی احتمالاً همان شخص است. البته من ایشان را از سال

۷۵ به این طرف ندیده‌ام.

س : آقای صفاری چه قیافه ای دارد.

ج : فیلم هایی هم از ایشان هست که در کارهای فرهنگی اصفهان شناخته شده. کمی چاق و گرفته و قد متوسطی دارد .

س : در اکثر قتل های داخل و خارج کشور مسئله ی فتوا وجود داشته، چه کسی فتواها را می داد.

ج : آقای فلاحیان مجتهد بودند. خودشان را مجتهد می دانستند. در مصاحبه با مجله ی نیوزویک آمریکاهم اجتهاد را که از شرایط وزیر اطلاعات بودن می باشد توضیح دادند. ایشان گفتند که من اجتهاد دارم. بلی آقای فلاحیان مجتهد بودند.

س : از روحانیون با چه کسانی بیشتر در رابطه هستند و نزدیک اند.

ج : با اکثر بچه های مدرسه حقانی و اکثر قضات قوه قضائیه. با محسنی اژه ای خیلی نزدیک بود. اینها در به دادگاه کشاندن بچه های اصلاح طلب نقش مهمی داشتند. برنامه هارا قبلاً تعیین می کردند. همه چیز برنامه ریزی می شد. شکایت ها ساختگی بود. شکایت را خودشان می نوشتند و می دادند دست آن آقا می گفتند امضاء کن. یعنی در قوه قضائیه خود آقای اژه ای و رازینی برنامه می ریختند. شکایت هارا تنظیم می کردند می نوشتند می گفتند امضاء کنید. يك نمونه اش شکایت از روزنامه فتح بود که فکر می کنم در رابطه با مطلبی بود که آقای عمادالدین باقی نوشته بودند در مورد آقای فلاحیان در همان انتخابات دوره ششم سال ۷۸. آقای محسنی اژه ای در تماس تلفنی که آقای

فلاحیان داشتند شکایت را مطرح کرد. البته شریعتمداری کیهان هم در این موضوع نقش داشت. يك شکایتی را خودشان تنظیم کردند و بر علیه روزنامه فتح و چند روزنامه دیگر و شخص آقای عمادالدین باقی. بعد فکس کردند دفتر آقای فلاحیان که همان دفتر فرهنگی ما باشد بنیاد همگرائی اندیشه‌ها. آنجا من دادم تایپ کردند و بعد از امضای آقای فلاحیان به همان شماره تلفنی که فکس را فرستاده بودند، به آقای محسنی اژه‌ای و شریعتمداری برگشت داده شد. من به خاطر دارم این شکایت به پیشنهاد محسنی اژه‌ای و شریعتمداری نوشته شد. یعنی آقای فلاحیان معتقد بود که جواب اینها را ندهد. ولی آن‌ها معتقد بودند که باید شکایت بشود. و همین شکایت‌ها مبنای زندان رفتن آقای باقی شد.

س : آیا شریعتمداری با آقای فلاحیان ارتباط نزدیک داشت ؟

ج : البته، مگر می‌شود اینها رابطه‌ی نزدیک نداشته باشند. در جریان قتل روشنفکرها و نویسندگان و گرفتاری‌ها باهم مشورت می‌کردند. همفکر بودند.

س : برنامه هویت را با هم‌دیگر ساختند

ج : کاملاً درست است.

س : شما که اصفهانی هستید درباره قتل احمد میرعلائی چه

می‌دانید.

ج : متأسفانه در این باره حرف مستندی ندارم و چیزی

نمی‌توانم بگویم.

گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد*

خسرو خوبان که بعد از تغییر اسم به روح الله حسینیان از سوی دوستان قدیمش درحوزه « روحی » خطاب می‌شود هفته گذشته سرانجام جعبه اسرار را گشود و همانطور که قبلاً پنبه خاتمی و دوم خردادی‌ها را زده بود و از شرکت داشتن بهزاد نبوی و خسرو تهرانی در انفجار دفتر ریاست جمهوری و قتل رجائی و باهنر پرده برداشته بود، این بار در یک جمع واقعاً برگزیده از دانشجویان وابسته به مافیای مؤتلفه در گردهمایی سراسری آن‌ها در مشهد، کارش را با صاحب این قلم یکسره کرد و برای نخستین بار رازی را فاش کرد که تاکنون حتا رفقای گرمابه و گلستانش یعنی فلاحیان و میرحجازی و پورمحمدی و ریشهری از آن بی‌خبر بوده‌اند. از آنجا که افشاگری‌های حسینیان بسیار جالب و در

* آقای حمید اکبری در سخنان خود اشاره به ادعاهای روح اله حسینیان و علی فلاحیان در رابطه نگارنده، از آنجا که در مقاله کیهان لندن به حسینیان پاسخ گفته‌ام عین آن نامه را در این جا آورده‌ام.

عین حال نشان دهنده وحشتی است که او و هم پالکیهایش از افشاگریهای ما دارند به اهم آنها اشاره می‌کنم :

۱ - در پاسخ دانشجوئی که از او می‌پرسد نظر شما درباره ارتباط مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) - که حسینیان مدعی است همه کاره قتل‌های زنجیره‌ای بوده و چون از چپ‌هاست بنا براین قتل‌ها کار دوم خردادی‌ها بوده است - با آقای ریشهری که توسط نوری زاده مطرح شده چیست؟

حسینیان می‌گویند: واقعاً این فقط از آن دروغهایی است که فقط از آقای نوری زاده و گنجی بر می‌آید. همین دروغ گفتن هنر می‌خواهد. چند روز قبل خدمت مقام معظم رهبری بودم - حسینیان با این گفته می‌خواهد بگویند با آقا در رفت و آمد و حتا رفاقت است و در حالی که جد و آباد خاتمی و دوم خردادی‌ها را می‌گویند حضرت ولی فقیه به او لطف ویژه دارند - يك کسی آنجا بود که من با آن آقا قهر بودم. آقا سؤال کردند از من که با این آقای - اسم بردند - چه جوری هستید، سر صلح و سازش هستید؟ جواب ندادم. آقا دوباره اصرار کردند و گفتند جواب چیست؟ من گفتم «لا و نعم» زدند زیر خنده. آقا فرمودند آقای حسینیان لری حرفشان را می‌زنند. گفتم آقا چون نمی‌توانم دروغ بگویم نمی‌دانم چه بگویم. می‌گویم خیر نیستم. در این مورد هم آقای موسوی (کاظمی) سال ۷۴ یا ۷۵ از شیراز به تهران منتقل شد و اصلاً سال ۷۶ در شیراز نبود که بخواهد رئیس ستاد ریشهری باشد ... رئیس ستاد يك معلمی بود که اسمش معلوم است و اصلاً موسوی با ریشهری ارتباطی نداشت ...

حسینیان درباره مصطفی کاظمی یعنی همان موسوی اشاره به اختلاف‌های او و حائری در شیراز می‌کند و از چپ بودن موسوی و در نهایت وابستگی او به باند مهدی هاشمی یاد می‌کند.

در پاسخ خسرو خوبان باید بگویم که اولاً من در رابطه با مصطفی کاظمی و نقش او در برپائی ستاد انتخاباتی ریشهری در همین کیهان نوشتم که «کاظمی» یا به قول حسینیان «موسوی» با آن که دو سال بود از شیراز به تهران منتقل شده بود اما همچنان شیراز زیر نگین او بود. او ریشهری و فلاحیان را به شیراز برد و ستاد انتخاباتی ریشهری را نیز او برپا کرد و هیچ جا ننوشتم در زمان انتخابات او، در شیراز بود. در عین حال دروغ پردازی از جمله صفات ویژه نوب شدگان در ولایت فریب است و گرنه آنچه را که ما تا به حال نوشته ایم خوشبختانه یکی بعد از دیگری مهر تأیید و صحت گرفته‌اند و لازم است ایشان کمی در اوراق مرکز اسناد خود تفحص کند تا معلوم شود دروغ پرداز کیست. آنکه هویت رفیق او سعید امامی و نقش فلاحیان را در قتل‌ها فاش کرد، یا آن که می‌کوشد با انداختن توپ قتل‌ها در زمین خاتمی و اصلاح طلبان، آخرین برگه‌ای که آنها در نبرد با مافیای قدرت دارند از دستشان بگیرد.

۲ - در طول سخنرانی و گفتگوی حسینیان با گلادیاتورهای حاج حبیب مؤتلفه در مشهد نام صاحب این قلم ۲۴ بار در سخنرانی و سؤال‌ها و جواب‌ها مطرح می‌شود. با جاریان و گنجی پیوند می‌خورم که به ادعای خسرو خوبان اخبار را از آن سو به من رد می‌کرده‌اند. به این بخش از سخنان او توجه کنید: «همین آقای پروازی

را يك كسى به اسم اثنى عشرى كه عضو مشاركت است با او صحبت کرده و نوار را كه گرفتند تكثير كردند ... يك نوار هم برای نوری زاده فرستادند كه تلكسش را برای من آوردند (البته منظور فاكس است چون استفاده از تلكس مال زمان طلبگی ایشان است) بعد من تطبیق دادم دیدم همان نواری است كه برای نوری زاده فرستادند. در آن نوار اسم بنده را هم آورده بود. حالا در این نوار داخلی نیاورده مقداری احترام کرده بود. بعد كه من پیگیری كردم دیدم كه مصاحبه نوری زاده است. از دوستان آنجا كه سؤال كردم گفتند بله آقا ۲ تا نوار بوده یکی را هم فرستاده اند به خارج كه فرق می كرده است. همین اثنى عشرى مشاركت به فرشاد ابراهیمی هم می گوید ما يك كار دیگر می خواهیم بكنیم اگر تو همراهی كنى این سناریو بسیار عالی درست می شود ...»

۳ - در این جا حسینیان موضوع اعترافات امیر فرشاد ابراهیمی را با سخنان حجت الاسلام پروازی كه پیش از جریان قتل های زنجیره ای به دست من رسید و آن را در كیهان و روزگار نو چاپ كردم قاطی کرده است.

سخنان پروازی روی نوار كاست بود در حالی كه مطالب امیر فرشاد از روی نوار ویدئو پیاده شد و به حسینیان نیز در همین نوار اشاره می شد.

شاهكار حسینیان آنجاست كه از روابط من و سعید امامی پرده بر می دارد و حقیقتی را فاش می كند كه تا امروز خود ما نیز از آن بی خبر بوده ایم ! این كه بنده از بچه های قم بودم (قبلاً رفیق عزیز حسینیان، یعنی برادر حسین شریعتمداری تو اب ساز نماینده مقام معظم رهبری و

سرپرست مؤسسه کیهان در سلسله مقالاتی که هم اکنون به عنوان جلد ششم «نیمه پنهان» منتشر شده ادعا کرده بود که من در کربلا درس می‌خوانده‌ام و پدرم از آخوندهای درباری بوده که پس از بازگشت از عراق عبا و عمامه را کنار می‌گذارد و فکلی می‌شود و محضر می‌گیرد و با علم و دکتر امینی سر و سری پیدا می‌کند (حال آن که بنده متولد بلورسازی نزدیک ساعت مشیرالسلطنه، بزرگ شده در امیریه و جاده قدیم شمیران هستم و از دوران دانشجویی به بعد نیز ساکن آپادانا بوده‌ام. دوران دبستان را نیز منهای یک سال که در جهان تربیت مرحوم بنی‌احمد گذراندم در محضر بانوی بزرگوار شوکت‌ملك جهانبانی در مدرسه ایران بودم اما آقای حسینیان پس از کشفیات شریعتمداری کشف تازه‌ای کرده‌است. ایشان به دانشجویان مؤتلفه فرموده‌اند: « من در اینجا یک اخباری در خصوص نوری زاده بدم. آقای نوری زاده از بچه‌های قم بود و خبرنگار اطلاعات. تا اوایل انقلاب هم در تهران بود اما بعداً پناهنده شد و رفت خارج و شروع کرد علیه جمهوری اسلامی به نوشتن مقالاتی در روزنامه‌های ضدانقلابی ایرانی مثل کیهان سلطنت طلب و نیمروز و امثال اینها، و بعد هم یواش یواش نویسنده مستمر الحیات شد و در الشرق الاوسط هم که‌گاه مقاله می‌دهد. یکی از کارهایی که خدا رحمت کند سعید امامی انجام داد با ایشان ارتباط برقرار کرد و یواش یواش شروع کرده به نفع جمهوری اسلامی کار کردن. منتها بعد از ماجراهائی که پیش آمد ارتباط قطع شد مجدداً آقای نوری زاده به آن طرف غلتید و شروع کرد علیه جمهوری اسلامی به هتاک‌ها و توهین به انقلاب و اسلام. یعنی یک مقداری آقای نوری زاده راست می‌گوید، با

سعید امامی يك ارتباطی داشت پولهایی هم گرفت از جمهوری اسلامی. منتها نمك شناسی كرد.»

مشاهده كرديد با اين حقايق تكان دهنده‌اي كه خسروخويان فاش کرده، مطمئن باشيد كه براي شعبه فارسي زبان بعث عراق و يكي دوتا راديو و مطبوعه خارج از کشور براي يك ماه خوراك تهيه شده تا از فردا با استناد به سخنان «روحي جون» ادعا کنند نگفتم فلانی با رژيم است و سعید امامی رفيقش بوده و ...

آنچه لازم است در کنار رفع اشتباه از خسروخويان و حسين شريعتمداری و ديگر اطلاعاتچيهای جمهوری اسلامی درباره محل ولادت و رشد و نماي خود ذکر کنم، تصحيح بعضی از اشتباهات نه چندان لپی در گفتار ایشان است. اولاً من هرگز نویسنده الحيات نبوده‌ام. حال آن که من نویسنده رسمی المجله و الشرق الاوسط در همین مدت بوده‌ام و امروز نیز همچنان با الشرق الاوسط در همکاری روزانه و مستمر هستم. نکته بعدی این که من هرگز خبرنگار اطلاعات نبوده‌ام بلکه نخست به عنوان مقاله نویس و بعد سردبیرگزارش و سپس دبیر سیاسی روزنامه تا يك ماه و نیم بعد از انقلاب با این روزنامه همکاری داشته‌ام و این دوران از بهترین سال‌های عمر من بوده است.

سعید امامی را تا پیش از قتل‌های زنجیره‌ای نه می‌شناختم و نه هرگز علاقه‌ای به شناختن آدم‌هایی مثل او داشته‌ام. در گزارشی که پنج سال پیش درباره دستگاه اطلاعات رژيم در نشریه‌المؤجز که سردبیری آن را دارم نوشتم، در اشاره به مسئولان بلند پایه وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه - که با کمک‌های بسیار

ذیقیمت ... از یاران زنده یاد داریوش فروهر و یکی از روحانیون مخالف رژیم مقیم خارج تهیه شد - در برابر عنوان معاون امنیتی فلاحیان نوشته ام «حاج اسلامی» چون در آن تاریخ اسم کوچک او را نمی دانستم و درعین حال خبر نداشتم اسلامی نام واقعی این فرد نیست. من زمانی از هویت امامی آگاه شدم که در جریان نقش او و فلاحیان و کاظمی و ... در قتل‌های زنجیره‌ای قرار گرفتیم. و شرح این ماجرا را به تفصیل در کتاب‌های «اعترافات سعید امامی» و «ناگفته‌ها در قتل‌های زنجیره‌ای» بازگو کرده‌ام. آنچه درباره جمهوری اسلامی پیش و پس از مرگ سعید امامی نوشته‌ام موجود است و نشان می‌دهد چه تصویری از این رژیم داشته و دارم.

می‌رسیم به مسئله پول گرفتن، به طور کلی گویندگان چنین حرفی یا مرا نمی‌شناسند و یا از چگونگی زندگی زندگیم بیخبرند. آدمی که ۱۸ ساعت کار می‌کند، نیازی به پول گرفتن زیر میزی و پشت پرده ندارد. به جای آنکه من از سعید امامی و امثال او پول بگیرم آن هم با خفت و خواری و مذلت، بو تا کتاب درباره جنایات او و سران مافیای رژیم چاپ می‌کنم، هم درآمدش حلال است و هم انتشارش اسباب افتخار.

۲ - در شماره گذشته ماجرای قتل ابراهیم زال زاده نویسنده و ناشر و دوست دیر و دور و استاد دکتر تفضلی را از زبان یکی از عاملان این جنایت به نقل از برادرش بازگو کردم. اینک به موارد دیگری از قتل‌ها توجه کنید.

«محمدحسن ضارب دکتر رضا مظلومان پس از موفقیت در مأموریت خود در پاریس، مدتی به اطلاعات رشت فرستاده شد که جلوی

چشم نباشد. در جریان یکی از دیدارهای سعید امامی از رشت برای سخنرانی در جمع کارکنان اداره کل اطلاعات و سرکشی به دوایر اداره، مطابق معمول امامی و همراهانش در مهمانسرای وزارت نیرو - اداره برق - اقامت داشتند. روز دوم ورود به رشت، سعید امامی، محمد حسن را به مهمانسرا احضار کرد و در حضور ... و ... و نصرت گفت: فلانی را می شناسید و مقصودش يك جوان رشتی بود که نمایشگاه اتومبیل بزرگی داشت و می گفتند مطالب روزنامه های ضد رژیم و کتاب های مخالفان را فتوکپی می کند و مخفیانه به دانشجویان می دهد و برای بعضی ها پست می کند اما هیچ نوع مدرکی از او نداشتند.

محمد حسن دقیقاً این جوان را می شناخت. همان روز طرح کار را ریختند و شب با يك پژوی سفید که سعید امامی نیز در صندلی عقب آن نشسته بود به نمایشگاه اتومبیل فرد مورد اشاره رفتند و در آنجا با گلوله این فرد را به قتل رساندند و با سرقت دو اتومبیل اینطور وانمود کردند که قتل صاحب نمایشگاه توسط سارقان اتومبیل صورت گرفته است. محمد حسن نیز مدتی بعد با اوراقی که برایش درست کرده بودند به عنوان فردی که مخالف رژیم است و مدتی در زندان بوده به ... پناهنده شد.

همیشه فاطمه ...

قصه دلباختگی علی فلاحیان به فاطمه قائم‌مقامی مهماندار زیباروی شرکت آسمان، علیرغم فاش شدن گوشه‌های مختلفی از آن، همچنان پر از رمز و راز و ناگفته‌هاست. اصولاً وزیر اطلاعات سابق و مشاور فعلی رهبر جمهوری اسلامی، مردی عاشق‌پیشه و زنباره‌است. معشوقه‌های ریز و درشت او در طول بیست‌ساله اخیر آنقدر زیادند که انگشت نهادن روی تک تک آنها خود کتابی مستقل می‌طلبد، اما دلدادگی و سرسپردگی او به فاطمه قائم‌مقامی حکایتی متفاوت است که تضادهای عجیب شخصیت فلاحیان را به نمایش می‌گذارد. ذکر این نکته ضروری است که مشاور ولی فقیه بر خلاف دیگر ارباب‌عمائم هیچگاه بی‌اعتقادی خود را به مبانی مذهب و اخلاق پنهان نکرده‌است. برای نمونه زمانی که به دعوت مشاور امنیتی صدراعظم آلمان به این کشور سفر کرد و با این امید که سرو ته پرونده میکونوس (قتل

دکتر صادق شرفکندی رهبر حزب دموکرات کردستان و یارانش در رستوران میکونوس برلین را در گفتگو با «اشمیت باوئر» به هم آورد چند روزی را در آلمان به سر برد، اولاً به جز یکی دو نوبت به گفته یکی از همراهانش، نماز نخواند. روز سوم ورود به آلمان، تنی چند از مأموران امنیتی سفارت ایران به دیدارش رفته بودند. سر ظهر یکی از مأموران که می خواست جلوی وزیر مجتهد تظاهر به دینداری کند، بلند شد و با کسب اجازه آقا به دستشویی رفت و وضو ساخت و در بازگشت به اتاق خطاب به فلاحیان گفت، مارا بی برکت نگذارید بفرمائید اقامه - نماز - کنید تا از انفاس قدسی شما بی نصیب نمانیم. فلاحیان با خنده گفت ، حاج آقا ما مسافریم نماز شکسته می خوانیم و چون گرفتار هم هستیم، نماز ها را یکجا آخر شب می خوانیم. ثانیاً در چهارمین و پنجمین شب اقامت در آلمان آقای فلاحیان به همراه فردی به نام عطاری چند ساعتی غیبت کرد و وقتی در شب پنجم به علت وصول يك دستورالعمل محرمانه خیلی فوری، حسین موسویان سفیر وقت ایران به جستجوی جناب وزیر پرداخت به او گفته شد: «آقا به آپارتمان عطاری رفته تا يك خانم ترك را ارشاد کند.»

این خانم که «شیان» نام دارد مدتی بعد به دعوت وزیر اطلاعات سابق به تهران سفر کرد و بیش از يك ماه در شمشك و دماوند و اصفهان میهمان مخصوص حجت الاسلام و المسلمین علی فلاحیان بود .

در يك مورد دیگر، فلاحیان به دختر يك کارگر افغانی که برای او کار می کرد دل بست. و با هزار دلار شیربها که به پدر دختر داد، او را به همسری موقت خود درآورد. این خانم که در حال حاضر در پیشاور

پاکستان است و به همسری يك هموطن خود درآمده است، به گفته‌ی خودش ۱۱ ماه صیغه‌ی آقای فلاحیان بوده است، و در این مدت وزیر سابق اطلاعات خانه‌ای برای او در شهرک غرب تهیه کرده بود که در پی فسخ صیغه - در آخرین ماه وزارت فلاحیان - او خانه را تخلیه کرده است. این خانم توسط خود فلاحیان به عقد جوان بیست ساله‌ای از مردم هزاره افغانستان که باغبان وزارت اطلاعات بود درآمد و فلاحیان سه میلیون تومان به آنها داد ...

زمانی که یکی از مأموران فلاحیان در سفارت ایران در پاریس در گزارشی به او از روابط غیرمشروع سفیر وقت ایران با نو خانم فرانسوی پرده برداشت، جناب وزیر، سفیر را به تهران احضار کرد. (این نوخانم وکیل فرانسوی که یکی شان دختر نولتمردی بازنشسته از وزرای دوگل و پمپیدو بود و در جریان دادگاه رسیدگی به پرونده قتل زنده یاد شاپور بختیار وکالت ضیاءالدین سرحدی و یکی از متهمان به شرکت در قتل رهبر نهضت مقاومت ملی و دستیارش سروش کتیبه را برعهده داشتند، علاوه بر متنعم شدن از کیسه‌ی پرفتوت رژیم ولایت فقیه، با سفیر رژیم نیز روابطی عاشقانه برقرار کردند. و یکی شان نزدیک به يك سال و نیم معشوقه سفیر بود که در حال حاضر در مقام معاون وزیر خارجه سخنگویی دستگاه دیپلماسی ولی فقیه را نیز عهده‌دار است). آقای سفیر وحشت زده به تهران رفت. چون رئیس واقعی او علی اکبر ولایتی و حتا رفسنجانی نبود. وزیر امورخارجه بیش از آن که در اندیشه امور دیپلوماسی باشد، مشغول تهیه کردن سخنرانی برای نشست مجمع اهل بیت (که امروز ریاست آن را برعهده دارد و حقاً

که این مقام درخور ایشان است) و کنگره علامه مجلسی و کنفرانس بیماری های مجاری ادرار و ... بود رفسنجانی نیز در آن تاریخ در پی تغییر قانون اساسی جهت زمینه سازی برای شرکت خود در انتخابات بود و در عین حال بعد از زهرچشمی که فلاحیان از او در جریان کشتن دکتر عبدالرحمن قاسملو در وین گرفته بود، اصولاً به حوزه های مورد نظر فلاحیان نزدیک نمی شد. به هر حال سفیر دریدار با فلاحیان دریافت که طبع زیبا پسند جنابش به دنبال دو بانوی فرانسوی است. پس از خاتمه جریان دادگاه و تبرئه شدن ضیاءالدین سرحدی، یکی از خانم ها یعنی دختر همان وزیر سابق فرانسوی، به تهران سفر کرد و ده روز میهمان فلاحیان بود. این خانم هنوز هم با یادآوری خاطرات سفرش به تهران، و نشان دادن دو قالیچه ی نفیس ابریشمی کار صیرفیان اصفهان و سری جواهرات اهدائی از سوی میزبان ایرانی اش، سفر به ایران را دلپذیرترین خاطره دوران زندگیش می داند.

حکایت دیگر زیبا پسندی آقای فلاحیان مربوط به دوران فعالیت های انتخاباتی ایشان در اصفهان می شود که تفصیل آن را در مصاحبه ای که با آقای حمید اکبری مسئول ستاد انتخاباتی ایشان داشته ام، در همین کتاب آورده ام.

در رابطه با فاطمه قائم مقامی اما ماجرا از يك دلدادگی و هوس ساده فراتر رفت. فاطمه قائم مقامی که به گفته ی سحر معشوقه ی سعید امامی و نیز یکی از همکاران سابقش در هواپیمائی ملی (فاطمه کار میهمانداریش را در این شرکت آغاز کرد) زیبایی خیره کننده ای داشت

که عارف و عامی را به تحسین و شگفتی وا می‌داشت. همین زیبایی بلای جان او در هواپیمائی ملی شد. مدیر عامل وقت هما و مدیر کل حراست چون نتوانستند به وصال او دست پیدا کنند، پرونده‌ای برایش ساختند و با این عنوان که وی سبکسر و جلف است و شنون اسلامی را رعایت نمی‌کند. در سال ۱۳۷۱ او را از هواپیمائی ملی اخراج کردند. خانم قائم‌مقامی با آن که نیازی به کار کردن نداشت و هسر جراحش قادر بود کلیه نیازهای مالی خانواده خود را تأمین کند اما چون زنی آزاد بود که می‌خواست روی پای خود بایستد، بلافاصله به دنبال کار درآمد و با کمک یکی از خلبانان سابق هما که در استخدام شرکت آسمان درآمده بود به عنوان سرمیهماندار وارد شرکت آسمان شد.

آشنائی او با فلاحیان بسیار اتفاقی و در جریان سفر مشاور فعلی رهبر جمهوری اسلامی به مشهد صورت گرفت. فلاحیان و مسئولان بلند پایه وزارت اطلاعات در جریان سفرهای خود معمولاً در قسمت جلو هواپیما (درجه يك) می‌نشستند و در صورت حضور آن‌ها در هواپیما چند ردیف در اختیار آن‌ها قرار می‌گرفت. خانم قائم‌مقامی ارتباط خود را تنها با دو تن در میان گذاشته بود. یکی «فرزانه...» دوست بسیار نزدیکش که هم اکنون در بلژیک زندگی می‌کند و دیگر خلبانی که در ماه‌های پایانی زندگیش سخت به او دلبسته بود و امید داشت که پس از جدائی رسمی از شوهرش باوی ازدواج کند. من این خلبان را می‌شناسم اما هیچگاه نتوانستم او را به گفتن ناگفته‌ها قانع کنم. فرزانه اما بعد از انتشار کتاب «سونای زعفرانیه» با من سخن گفت. هم او بود که پرده از راز شکست زندگی زناشویی دوستش فاطمه برداشت. طرف گناهکار

در این شکست او نبود. رویارویی او چند ماه پس از به دنیا آمدن سومین فرزندش بعد از لغویکی از پروازها و بازگشت زود هنگام او به خانه، با حقیقتی تلخ که هیچ زنی تحمل آن را ندارد (حکایت از یک خیانت عادی به گفته خانم فرزانه فراتر می رفت که پای رقیبی مذکر در میان بود) چنان او را از زندگی مشترکش دلزده کرد که حتا در روزهای مرخصی و تعطیلی نیز ترجیح می داد در خانه نباشد و به دیدن بستگان نزدیک خود برود.

در چنین روزهایی فلاحیان با فاطمه قائم مقامی رو به رو شد. زیبایی و غمی که در چهره‌ی میهماندار جوان بود، فلاحیان را آن چنان مجذوب او کرد که وقتی هواپیما به مشهد رسید فلاحیان با دادن شماره تلفن های خصوصی خودش به فاطمه قائم مقامی از او خواست در اولین فرصت به او تلفن بزند. حال او چنان بود که سفر چهار روزه اش را به مشهد به دو روز تقلیل داد و به تهران بازگشت. فرزانه ... یادآور شد که فاطمه قائم مقامی احتمالاً برای اینکه از قدرت و نفوذ فلاحیان برای حل مشکل خانوادگی اش، استفاده کند نخستین بار به او تلفن زده بود و یکاش هیچگاه به این کار اقدام نمی کرد.

به گفته‌ی دوست میهماندار زیباروی شرکت آسمان نخستین دیدار خصوصی فاطمه و فلاحیان در یکی از خانه های امن وزارت اطلاعات در شهرک غرب صورت گرفت. (این خانه می تواند همان خانه ای باشد که همسر صیغه ای افغان فلاحیان يك چند در آن اقامت داشت) سه چهار ماه بعد کار به جایی رسید که فلاحیان حتا طاقت دوری از محبوبه اش را برای يك رو زهم نداشت. يك اشاره از سوی او کافی بود که فاطمه

قائم مقامی در مراجعه به فرودگاه مطلع شود به جای او فرد دیگری در تیم پرواز قرار گرفته و او می‌تواند به خانه باز گردد. سعید امامی و علیرضا اکبریان و بعدها مصطفی کاظمی از عشق «آقا» باخبر بودند و از طریق آن‌ها فاطمه به مرور فقط در پروازهای خارجی شرکت پرواز می‌کرد. و دبی از مراکزی بود که فاطمه زیاد به آن جا آمد و شد داشت. در این جا دو روایت را می‌آورم یکی روایت فرزانه و دیگری روایت دوستی در دبی که چند بار فاطمه را دیده بود. فرزانه بر این باور است که فلاحیان بیشترین محبت‌ها را که هرگز فاطمه با آن آشنائی نداشت در حق او ابراز کرد. هدایای گرانقیمت، خانه‌ای با شکوه و اتومبیلی آخرین مدل و سفرهای متعدد به خارج با دادن خرج سفرهای ده هزار دلاری تردیدی به جا نمی‌گذاشت که فلاحیان دیوانه وار فاطمه را دوست دارد. اما يك روز فاطمه با وحشت به دوستش فرزانه گفته بود علی (فلاحیان) دو سه بار است به من بسته‌هایی می‌دهد که در دبی و دوسه نوبت فرانکفورت و يك بار در يك پرواز چارتر به استکهلم به کسی بدهم. و من فکر می‌کنم این بسته‌ها پر از هروئین باشد. اگر او مرا دوست داشت چنین کاری با من نمی‌کرد. يك بار دیگر فاطمه گریان به دوستش فرزانه گفته بود علی (فلاحیان) از من خواسته است برای يك امر بسیار مهمی که با هستی نظام و شخص او سر و کار دارد به يك نویسنده مخالف (غ - ح) نزدیک شوم. و شبی دیگر با گریه و زاری از قتل نویسنده مخالف به وسیله‌ی مأموران فلاحیان به فرزانه خبر داده بود. فرزانه بر این باور است که فلاحیان علاوه بر بهره‌گیری جنسی از فاطمه از او برای انجام دادن بعضی مأموریت‌ها سوء استفاده می‌کرد. و قتل او را نیز به دلیل

آشنائی فاطمه با «ج - م» در شرکت آسمان می‌داند. فاطمه پس از سال‌ها درد و نگرانی و تلخکامی در زندگی و عشق وقتی با خلبان همکارش آشنا شد، به فرزانه گفته بود: سرانجام عشق واقعی را یافتم.

فرزانه براین باور است که چون فاطمه علیرغم توصیه‌های او وقتی دریافت رهائی از چنگ فلاحیان ممکن نیست، به سراغ همسر او رفت و همه چیز را به او گفت، و حکم قتل خویش را صادر کرد. (در رابطه با دیدار فاطمه قائم مقامی و خانم فلاحیان، سحر نیز روایتی داشت که در کتاب سونای زعفرانیه آورده‌ام).

اما فردی که در دبی با فاطمه قائم مقامی برخورد هائی داشت ماجرا را چنین روایت می‌کرد. «در یکی از سفرهای خانم قائم مقامی به دبی هواپیما دچار نقص فنی شد و تعمیر آن دو روز به طول انجامید. در این مدت گروه پرواز در هتلی نزدیک فرودگاه اقامت داشتند، شب دوم در رستوران هتل قائم مقامی با یکی از خلبانان سابق هما برخورد کرد که حالا برای یک شرکت هوائی در آمریکا کار می‌کرد. آن شب این دو ساعت‌ها به گفتگو نشستند. و روز بعد چون کار تعمیر هواپیما به طول انجامید خانم قائم مقامی به همراه خلبان سابق هما به شهر رفت و شش بعد از ظهر مستقیماً به فرودگاه آمد. و هواپیما در ساعت هشت و نیم به سوی تهران پرواز کرد. در طول پرواز فاطمه قائم مقامی به خانمی از همکارانش که با هم دوستی داشتند گفته بود توسط یکی از دوستان قدیمی‌اش که شهروند آمریکائی است به کنسولگری آمریکا رفته و با یکی از دیپلمات‌های برجسته دیدار کرده است و مطمئن است که به راحتی ویزای سفر به آمریکا را کسب خواهد کرد. فاطمه قائم مقامی

چند بار دیگر در سفر دبی به کنسولگری آمریکا رفته بود. منبع روایت معتقد است احتمالاً فلاحیان از طریق همکار فاطمه و یا مأمورانش از آمد و شد معشوقه اش به سفارت آمریکا با خبر شده است. در واقع ارسال بسته‌های مشکوک توسط فاطمه قائم‌مقامی به دبی و اروپا از همین زمان آغاز شده است و می‌تواند ارتباطی بین این کار و اطلاع فلاحیان از آمد و شد او به کنسولگری آمریکا وجود داشته باشد ...

به هر حال آنچه مسلم است از اوائل خرداد سال ۱۳۷۶ تقریباً سه سال پس از آشنائی فلاحیان و فاطمه قائم‌مقامی، میهماندار زیباروی شرکت آسمان با نگرانی و وحشت زندگی می‌کرد. معاشرت با فلاحیان ادامه داشت اما فاطمه مدام در اندیشه‌ی راهی بود که بتواند از چنگ فلاحیان رها شود و با مرد دلخواه خود که ویزای مهاجرت به کانادا را نیز گرفته بود راهی خارج شود. فاطمه به فرزانه گفته بود به محض آن که ازدواج کردم و مستقر شدم بچه‌هایم را به کانادا خواهم بود. کار طلاق او از همسرش نیز تقریباً در مرحله نهائی بود با این همه سایه وحشت بر زندگی او هر روز سنگین‌تر و گسترده‌تر می‌شد. یکبار فاطمه قائم‌مقامی در پی دو روز خلوت کردن با فلاحیان در ویلای دماوند (ویلای کارکنان ساواک که در زمان فلاحیان در اختیار مدیران وزارت اطلاعات قرار گرفت و خود او یکی از بهترین ویلاها را در اختیار داشت) آشفته حال به دیدن فرزانه رفته بود. «در تمام مدت می‌لرزید. مطمئن بود که فلاحیان به او مشکوک شده و دارد برایش نقشه می‌کشد. مقدار زیادی نامه و یادداشت با خود داشت که توی حیاط خانه ما آن‌ها را سوزاند. حاضر نبود دردش را بگوید. هرچه دلداریش دادم و تلاش

کردم آرامش کنم نتیجه نداشت. می گفت تا دو سه ماه پیش علی (فلاحیان) از هر فرصتی برای دیدن من استفاده می کرد. حالا مدتی است از اینکه پشت سرهم پرواز دارم خوشحال است. «فرزانه درباره ی روز قتل فاطمه قائم مقامی می گفت: «دوتا پرواز پشت سرهم داشت، در پی دومین پروازش حدود چهار بعد از ظهر به من تلفن کرد و گفت اگر تا هشت شب خبری از من نشد حتماً به این شماره تلفن بزن و بعد شماره ای را به من داد که وقتی پس از دلشوره زیاد و تلفن های مکرری که به خانه ی فاطمه زدم، سرانجام این نمره را گرفتم صدای زنگداری را شنیدم که مرتب از من می پرسید کی هستم و چه رابطه ای با فاطمه دارم. تلفن را قطع کردم و سه ماه بعد راهی ترکیه شدم. «فرزانه با دریافت پناهندگی از بلژیک بعدها به این کشور رفت و هنوز هم همانجا زندگی می کند. (برای رعایت وضع خانوادگی و حرمت این خانم، من با توافق خودش نام فرزانه را برای او انتخاب کردم و گرنه نام او فرزانه نیست.)

برپایه ی اطلاعاتی که در جریان تحقیق پیرامون قتل های زنجیره ای به دست آوردم در همان روزی که فرزانه به آن اشاره می کند، فاطمه در بازگشت به تهران به جای آن که سری به لانه ی عشق بزند مستقیماً به خانه رفته بود. به احتمال زیاد در آن ساعات فلاحیان در انتظار او بوده است. فاطمه به دنبال يك مكالمه تلفنی به گفته یکی از بستگان نزدیکش وحشتزده به ... تلفن کرده بود که فوراً به خانه اش بیاید و مراقب بچه هایش باشد. چون او مجبور است برای يك کار فوری از خانه خارج شود. وقتی ... به خانه ی فاطمه قائم مقامی رسیده بود اثری از

فاطمه در خانه نبود، تنها او با یادداشتی رو به رو شد که فرزند بزرگ فاطمه به وی داد. در این یادداشت نیز همان شماره تلفنی که فاطمه در گفتگوی کوتاهش با فرزانه به او داده بود به چشم می خورد. (من این شماره تلفن را به دست آوردم و معلوم شد همان شب قتل فاطمه تلفن قطع شده و ساکنان خانه ای که تلفن در آنجا قرار داشته، خانه را تخلیه کرده اند).

فاطمه قائم مقامی با اتومبیل خودش (و نه پژوی اهدائی فلاحیان) بر سر قرار رفته بود. سعید امامی در اعترافاتش گفته است که به دستور فلاحیان با فاطمه قائم مقامی در نزدیکی وزارت اطلاعات در ساعت ۶ عصر دیدار داشته و این دیدار در اتومبیل فاطمه صوت گرفته و مرتضی حقانی که همراه او بوده با شلیک سه گلوله او را کشته است. (سحر روایت دیگری دارد، او از شبی یاد می کند که سعید درهم شکسته و غمگین در سرمائی که تا مغز استخوان نفوذ می کرد به سراغ او آمد و از زیبایی به باد رفته ای یاد کرد که به دستور آقا - فلاحیان - خاکستر شده بود. به اعتقاد سحر گلوله را خود سعید امامی در مغز و قلب فاطمه قائم مقامی شلیک کرده بود ... ر. ک سونای زعفرانیه - روایت سحر از قتل های زنجیره ای. انتشارات نیما، اسن - آلمان)

بدینسان علی فلاحیان عضو مجلس خبرگان، مشاور ولی فقیه و وزیر سابق اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی ایران، پرونده ای معشوقه ی

خود فاطمه قائم مقامی را مثل پرونده دهها تن دیگر از قربانیان قتل‌های
رنجیره‌ای، به آرشیو یاد‌هایش سپرد

سه فرزند بی‌مادر همچنان به یاد زیباترین مادر دنیا هستند و
امید دارند که روزی در واشوود و فاطمه با یونیفورم پرواز از راه برسد.

فرزین و شبنم

قتل فرزین (فرزینه) مقصودلو و خواهر زاده بیست ساله اش شبنم حسینی در نخستین روز آبان ماه ۱۳۷۵ جنایتی چنان تکان دهنده بود که شهر گرگان را تا چند روز در بهت و حیرت فرو برد.

فرزین مقصودلو به خانواده‌ای سرشناس در گرگان تعلق داشت که پس از انقلاب، لطمه‌های بسیاری را متحمل شده بود. حاج قاسم مقصودلو پدر فرزین چهره‌ی آشنای شهر و کارخانه دار و زمیندار متمول و دست و دلباز، به علت آشنائی با شخصیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شهر، دارای موقعیتی بود که کمتر کسی سر دشمنی و عداوت با او داشت. حتا ملایان شهر از رئیسی و قندهاری گرفته تا نور مفیدی که همه گاه از دست سخاوتمند او متنعم می شدند، باوی دارای روابط دوستانه بودند و از آنجا که وی انسانی متدین و آداب دان بود گمان نمی‌رفت پس از انقلاب مشکلی برایش پیش آید. اما نوکیسه‌های به قدرت رسیده که چشم به ثروت او داشتند، چند ماه پس از انقلاب فشارهای زیادی بر او وارد کردند تا بخشی از ثروتش را تصاحب کنند و چون زیر بار نرفت، بدون هیچ دلیل و سببی، به توقیف بخش بزرگی از زمین‌ها و مزرعه و کارخانجات او اقدام کردند.

حاج قاسم مقصودلو پس از مصادره بخش عمده اموالش، کمتر در مجامع ظاهر می شد و بیشتر سرش به خانواده و عبادت و مطالعه گرم بود.

فرزین مقصودلو به همراه دو فرزندش (یک پسر و یک دختر) پس از انقلاب به لندن آمد. او که با همسرش بر سر مسائل مختلف از جمله خروج از ایران و اقامت در انگلیس اختلاف داشت، سرانجام از ناهنجاری های زندگی مشترکش به تنگ آمد و از همسرش جدا شد. او در لندن با امکانات محدودی که داشت همه هم و غم خود را مصروف دو فرزندش و تحصیل آن ها کرد. و علیرغم آن که خواستگاران بسیاری داشت ترجیح داد مجرد زندگی کند و تنها به فرزندانش بپردازد.

حضور یکی از خواهرزاده هایش (خواهر شبینم) در لندن، تنها نقطه اتکا او بود. با خواهر زاده اش غمهای خود را باز می گفت و از دردهایش گفتگو می کرد.

در اطراف یک زن جوان و زیبا به طور طبیعی شایعات فراوانی به گوش می رسد. فرزین نیز یک استثنا نبود. بعضی ها می گفتند با یکی از مسئولان بلند پایه رژیم آشنائی دارد و شماری از دوستی او با یک ثروتمند ایرانی مقیم بریتانیا قصه ها ساختند. فرزین از شنیدن این شایعات افسرده می شد، اما چون هیچکدام پایه ای نداشتند، اعتنائی به آن ها نمی کرد.

در دومین دوره ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و در زمانی که بسیاری از ایرانیان مقیم خارج راه سفارت خانه های رژیم را درپیش گرفتند و حتا بعضی که پناهنده سیاسی بودند با پس دادن تراول

داکومن‌های خود گذرنامه ایرانی گرفتند، فرزین به فکر سفر به ایران افتاد. در پی درگذشت پدرش، او برآن بود تا ارثیه پدری خویش را باز پس گیرد. به او گفته بودند می‌توانی با دادن حق حساب، از اموال خود رفع توقیف کنی، فرزین امیدوار بود بتواند با پس گرفتن حد اقل بخشی از اموالش، هزینه تحصیلات عالی‌ه دو فرزندش را فراهم کند.

با آن که خواهرزاده و دوستانش اصرار زیادی داشتند که او به ایران نرود و مدتی صبر کند. اما دل فرزین کنده شده بود، باید می‌رفت بی آن که بداند چه فاجعه‌ای در انتظار او و خواهر زاده عزیزش شب‌نم می‌باشد.

در گرگان بعضی‌ها می‌گویند، هدف از کشتن او تصاحب کامل اموالش و جلوگیری از فاش شدن توطئه‌ای بود که به استناد آن سه تن از مقامات روحانی گرگان توانستند اموال پدر فرزین را توقیف و در یک مورد مصادره کنند. اما حضور چهره مرموز* پرونده جنایت گرگان از نخستین هفته‌های ورود فرزین به ایران، در کنار او و خانواده‌اش، و اصرار این فرد بر اینکه فرزین صیغه‌ی او شود تا با هم محرم باشند و بتوانند آزادانه رفت و آمد کنند، و سپس آشنا شدن فرزین توسط این مرد با مأموران وزارت اطلاعات و به احتمال قوی سعید امامی (در سفر فرزین به تهران) و حضور همین فرد در آپارتمان روبرویی آپارتمان مادر فرزین که قتل او و شب‌نم در آنجا اتفاق افتاد و در لحظه وقوع جنایت و ... گویای این نکته است که قتل فقط دلایل مادی نداشته است. در عین

حال یکی از دلایل ممنوع الخروج شدن فرزین، ادعای اداره اطلاعات در مورد ارتباط داشتن وی با سازمان اطلاعات و جاسوسی بریتانیا است. (این اتهام در دادگاه بی معنا و بدون پایه و اساس تلقی شد، و قاضی حکم بیگناهی فرزین را صادر کرد.) مطابق گفته بستگان فرزین، از آنجا که وی زنی با جایگاه اجتماعی ویژه در لندن بود و با بعضی از خانواده های معتبر در آمد و شد بود به احتمال زیاد از او خواسته شده بود برای وزارت اطلاعات (بخشی که زیر نظر سعید امامی بود و فعالیت های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ایرانیان خارج از کشور را تحت نظارت داشت) جاسوسی کند.

فرزین زن زیبایی بود اما در برخورد با آنها که نظر سوئی به او داشتند هم چون کوه می نمود.

شب‌بم خواهر زاده او نیز از زیبایی بهره فراوان برده بود. دختری بود متجدد، که علیرغم سفر به خارج و امکان زندگی در غرب، عاشقانه به ایران و شهرش گرگان دلبسته بود. او در سفر فرزین به ایران همه جا سایه به سایه خاله اش حضور داشت حتا در ملاقات مرموزی که قتل او را در پی داشت.

به گفته يك مسئول سابق وزارت اطلاعات که مطالب تکان دهنده ای را از عملکرد علی فلاحیان و سعید امامی و مصطفی کاظمی در اختیار من گذاشت، شب قتل فرزین و شب‌بم سعید امامی به يك مأموریت سه روزه به گرگان رفته بود. در بازگشت به تهران او در جلسه هفتگی با وزیر، نا خودآگاه خطاب به فلاحیان گفت، الحمدالله مشکل گرگان حل شد.

گزارشی که در پی می‌آید، نامه سرگشاده ایست که عبدالناصر مهیمنی خبرنگار آزاد برای ریاست جمهوری ارسال کرده است. وی خطاب به رئیس جمهور می‌نویسد: بنا به مسئولیت خطیری که برعهده دارید برای کشف حقیقت و احقاق حقوق شهروندانی که دوتن از اعضای خانواده‌شان با شیوه‌های جنایتکارانه به قتل رسیده‌اند، دستور پیگیری و اقدام قانونی در مورد این پرونده را صادر فرمائید.

(توضیحات - پانویس‌ها - در زیر صفحات این نامه از آن نویسنده کتاب است. و برپایه تحقیقات نویسنده آشکار شده است. احتمالاً آقای عبدالناصر مهیمنی نویسنده گرگانی مطمئناً به علت محذوراتی که کم و بیش از آن آگاه هستیم ناچار به حذف این مطالب در نوشته خود شده است.)

در تاریخ ۱ / ۸ / ۱۳۷۵ خبری به سرعت در شهر گرگان پیچید. فرزین مقصودلو و شبنم حسینی حدود ساعت ۷ - ۶ شب توسط ۲ یا ۳ مرد در یک آپارتمان مسکونی با ضربات متعدد کارد به قتل رسیدند. فرزین مقصودلو زنی مطلقه و حدوداً ۴۸ ساله بود. شبنم حسینی، خواهرزاده فرزین دختری جوان و حدوداً ۲۱ ساله بود که در ایام حضور خاله‌اش در گرگان، او را همراهی می‌کرد. قتل‌ها در آپارتمانی متعلق به مادر بزرگ، شبنم و در خیابان بهمن در محله گرگانپارس شهر گرگان که

نسبتاً اعیان نشین است، اتفاق افتاد. مقتولان به خانواده‌های شناخته شده و دارای مکتب و اعتبار منتسب بودند.

مأموران امنیتی، قضائی و انتظامی دخیل در پیگیری ماجرا از همان ساعات اولیه، تحقیقات و بازرسی‌های خود را در کمال پنهانکاری نموده و ادامه داند اما تا امروز که بیش از ۲۹ ماه از آن ماجرای هولناک می‌گذرد، تمامی مقام‌های سیاسی، امنیتی، قضائی و یا انتظامی شهر گرگان از رایه هرگونه گزارش کتبی و یا شفاهی درباره ادامه و یا نتیجه پیگیری‌های خود پرهیز نموده‌اند. تاکنون هیچ کس مسئولیت این قتل‌ها را بر عهده نگرفته است لذا تهیه هرگونه خبر و گزارش در این زمینه با دشواری وصف ناپذیری مواجه بوده است.

هرچند ممکن است بعضی از خبرنگاران یا متصدیان امور به صورت مختصر، یا برای ادای وظیفه و یا صرفاً برای رفع تکلیف گزارش‌های کوتاه و یا محرمانه‌ای برای بعضی رسانه‌های و یا بعضی شخصیت‌ها ارسال نموده باشند، اما تا آنجا که این خبرنگار آزاد اطلاع دارد این گزارش علنی، اولین خبر از نوع خود می‌باشد که مبتنی بر دقت و نیز حاصل یک گفتگوی دو ساعته و دردناک با سیداحسان حسینی (پدرشبنم) و نتیجه حدود دو سال بررسی و تعمق درباره این جنایت غیرانسانی و غیرقانونی است. و برای مقامات عالی رتبه کشور و نیز رسانه‌های عمومی تهیه و ارسال می‌گردد تا این تاریخ حداقل یک خانم خبرنگار (از یک روزنامه صبح) با تهدید و ارباب عناصر مشکوک به دخالت در ماجرا، از پیگیری موضوع (در هفته‌های اول وقوع جنایت) منع شده و دیگران نیز سکوت و عدم پیگیری را ترجیح داده‌اند. با این

وصف نگارنده امیدوار است که این گزارش به کشف و افشای حقیقت کمک کند. از ریختن خون انسان ها به شیوه های جنایتکارانه جلوگیری نماید و یا آن که عاملان انجام این دو قتل جنایتکارانه را رسوا نموده، آگاهی افکار عمومی را افزایش داده و در نتیجه ضریب اطمینان و امنیت را در شهر ۲۴۰ هزار نفری گرگان افزایش دهد. از آن جا که نگارنده این خبر و گزارش مشروح، در شهر گرگان کاملاً شناخته شده و دارای اعتبار فرهنگی و اجتماعی است، در پیگیری این ماجرا جز رضایت خدای تعالی و تأمین عدالت و احقاق حق، نظری ندارد. از پیامدهای درگیری در این ماجرا که شباهت زیادی به قتل‌های زنجیره‌ای دهه هفتاد دارد نیز باکی ندارد.

نکاتی چند درباره زندگی و مرگ دو مقتوله :

فرزین دختر مرحوم قاسم مقصودلو بود. قاسم خان مردی مرفه سرمایه دار و کارخانه دار معروف گرگان بود. وی به فعالیت های خیرخواهانه هم شهرت داشت. اما در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی بخشی از اموال او به حکم نهادهای انقلابی مصادره شد. او حدود هفت سال قبل فوت کرد.

- اکثر کسانی که درباره زندگی و مرگ فرزین و شبتم اطلاعی دارند، می گویند که فرزین زنی نسبتاً ثروتمند بود و سال ها در انگلستان زندگی می کرد. او در خارج از کشور برای خود امکاناتی فراهم کرده بود. او در تاریخ ۲۸ / ۲ / ۱۳۷۵ برای پیگیری امور شخصی و دیدار بستگان خود وارد کشور شده و در تاریخ ۴۱ / ۲ / ۷۵

وقتی قصد داشت از فرودگاه مهرآباد خارج شود به او اطلاع دادند که ممنوع الخروج شده و باید به يك ساختمان امنیتی در شمال تهران که نشانی اش به او داده شده مراجعه نماید.*

- در پیگیری و مراجعات بعدی که عمدتاً در گرگان انجام می شد، فرزین در می یابد که حداقل سه نهاد دولتی** پاسخگویی به او را از اداره ای به اداره دیگر و از روزی به روز دیگر موکول می کنند. در حالی که بعضی از همان کارکنان نهادهای مذکور در خارج از اداره و از طریق تلفن و نیز از طریق مردی به نام سید مظفر حسینی به نوعی به بحث درباره دریافت مبلغی برای گشایش کار او و یادرباره تحولات احتمالی مشغول بودند.

- شایعه بسیار قوی وجود داشته که بعضی از افراد منتسب به مقامات امنیتی که از خروج فرزین از کشور ممانعت می کردند و گذرنامه اش را نمی دادند و در صدد تهیه پرونده ای سیاسی برای وی بوده اند و بعضی دیگر (یا همان افراد) مبلغی را برای گشودن گره کار از او طلب می کردند.

- چند تن از مقامات امنیتی محلی به دفعات در مکان های امنیتی و دولتی*** و یا در منازل وابسته به فرزین با وی مذاکرات و مباحثاتی داشته اند.

* ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات در خیابان پاسداران (سلطنت آباد سابق)

** دادگاه انقلاب، اداره کل اطلاعات گرگان، نهاد اطلاعات ریاست جمهوری در گرگان که در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی در ارتباط تنگاتنگ با وزارت اطلاعات بود.

*** اداره کل اطلاعات، معاونت امنیتی سیاسی استاندار، دادگاه انقلاب، دفتر نمایندگی رهبر، اداره کل دادگستری استان، فرماندهی نیروهای انتظامی، نهاد اطلاعات وابسته به ریاست جمهوری، از جمله این اماکن بود.

- يك مقام محترم قضائی در گرگان که حاضر به افشای نام خود نیست، به این خبرنگار گفته است تا آنجا که می دانم و بر اساس برخی شواهد، افرادی که این بوزن را به قتل رسانده اند، حرفه ای و دارای ارتباط امنیتی در مرکز بوده اند. و ظاهراً اصل پرونده این قتل ها نیز در تهرات تشکیل شده است.

- بلافاصله پس از جنایت مذکور شایع شد که چند روز قبل از این قتل های فجیع، شبنم سوار بر خودرویی بوده و در جاده ناهارخوران (در جنوب شهر گرگان) از محلی عبور کرده که لحظاتی بعد در آنجا تصادفی رخ داده که به فوت دو مرد جوان منجر شده است. هر چند هیچ رابطه‌ی منطقی بین این عبور فرضی شبنم و آن حادثه واقعی وجود نداشت ولی بعضی افراد بلافاصله شایعه احتمال انتقام جوئی کسان درگذشتگان، از شبنم را طرح نمودند که البته این شایعه غیر مستند بعداً قوت خود را از دست داد و اعتباری نیافت.

- همچنین بلافاصله پس از وقوع قتل افراد ناشناس شایعاتی را در شهر گرگان پخش نمودند که برخی مناسبات و رفتارهای اجتماعی و اخلاقی مقتولان را توجیهی برای قتل آنان عنوان می کرد. اما فقدان هرگونه شاهد و سند در این باره موجب فراموشی آن شایعات شد.

- برغم کلی گوئی و اتهامات شفاهی درباره خلاف سیاسی و امنیتی که (بدون هرگونه شاهد و سند) به فرزین نسبت داده شده بود، قرار بوده يك یا چند تن از مأموران، یا یکی از واسطه‌ها با دریافت مبلغی که (دو تا سه میلیون تومان نقل شده) رشوه بگیرند و گذرنامه فرزین را با اجازه خروج از کشور به او بدهند.

- شب‌نم دختری نسبتاً چست و چالاک بوده و علاوه بر رانندگی بخش عمده‌ای از پیگیری‌های امور بیرونی خانواده خود را نیز انجام می‌داده است.

- گفته شده که علاوه بر وجود ضربات متعدد وارد کردن هر دو مقتول، هنگام معاینه پزشکی قانونی خراش‌ها و کبودی‌هایی بر صورت و اندام شب‌نم مشاهده شده که احتمالاً به دلیل مقاومت و درگیری او با قاتلان بوده است.

- در زمان وقوع قتل، در همان مجتمع و در آپارتمان روبرویی یا مجاور که متعلق به برادر فرزین بوده یک یا دو نفر از وابستگان فرزین و نیز مردی دیگر به نام * حضور داشته‌اند.

آنان ساعتی قبل از وقوع جنایت از قرار ملاقات مطلع شده بودند. آنان همچنین آگاهی داشته‌اند که طرف‌های مذاکره‌کننده با دوزن منتسب، به ... ** هستند.

- پس از مدتی، حدود ۱۵ دقیقه یا بیشتر که خبری و یا صدایی از آپارتمان محل ملاقات شنیده نمی‌شود، افراد مستقر در آپارتمان روبرویی (در همان مجتمع) متوجه خاموش شدن برق پاسیوی (نورگیر) مشترک شده و به محل ملاقات مراجعه می‌کنند. آنان در کمال حیرت فرزین و شب‌نم را غرقه به خون می‌یابند در حالی که در قسمتی از حال جنازه شب‌نم بر روی جنازه خاله اش افتاده است. قتل‌ها ظاهراً با قدرت و سرعت ظرف چند دقیقه انجام شده بود. کسان مقستولین که بعضاً

* سید مظفر حسینی

** وزارت اطلاعات

اطلاعات متناسب پزشکی هم داشته اند. براساس معاینات انجام شده از جنازه و نیز مشاهدات شخصی خودشان می گویند که قاتلان با استفاده از کارت بین ۱۰ تا ۱۷ ضربه به هریک از مقتولان وارد کرده بودند. یکی از بستگان شبنم به این خبرنگار گفت که به چشم خود دیده که با کارت شاهرگ گردن شبنم را بریده بودند.

- هیچگونه سرقت یا فقدان اثاثیه از محل وقوع جنایت گزارش نشده است.

- قاتلان بنا داشتند به طور خصوصی با فرزین ملاقات نمایند. اما به خواست فرزین که کسی از نزدیکانش نیز در ملاقات حاضر باشد، طرف های مذاکره (قاتلان) پیشنهاد می دهند که خواهرزاده اش شبنم را همراه بیاورد. و این پیشنهاد ظاهراً به این دلیل بوده که شبنم قبلاً يك بار در محل ملاقات دیگری (گویا منزل خانواده شبنم) آن افراد را با خاله اش دیده با چهره هایشان آشنا بوده و حتا از آنان پذیرائی نموده است.

- مردی گرگانی به نام ...* به نحوی هم باقاتلان فرزین و هم با مقتولان تماس داشته است. او طی حدود ۶ - ۵ ماه تماس و رفت و آمد از مشکلات فرزین و برنامه تماس ها و دیدارهای قاتلان با دوزن مقتوله و به ویژه از دیدار شب حادثه نیز آگاهی داشته و در آخرین ملاقات به منزل مجاور که متعلق به برادر فرزین بوده است وارد شده و به همراه سایر ساکنان آپارتمان منتظر و مراقب اوضاع بوده است. این مرد که اکنون

در گرگان زندگی می کند قبلاً چندین سال در خارج از کشور (ظاهراً آمریکا) زندگی کرده است. او ارتباطات و همکاری هائی نیز با مقامات امنیتی محلی داشته است. بستگان مقتول می گویند و از جمع شواهد نیز چنین احتمال می رود که ...* تاحدی نقش رابط یا جاسوس دوجانبه را بازی می کرده است. ...** پس از این جنایت دستگیر شد و چندین ماه (ظاهراً حدود هشت ماه) در زندان غیررسمی در تهران محبوس بوده و سپس بدون محاکمه ای مشخص آزاد شد. او مدعی است در این مدت در زندان انفرادی بوده و حتا گفته است که در مدتی که در اختیار مأموران امنیتی بوده جانش در خطر بوده، بیم و هراس داشته و هر لحظه احتمال می داده است که او را مسموم کنند یا به نحوی دیگر به قتل برسانند. بعضی از کسانی را ...*** که از گذشته می شناختند اکنون نسبت به او بسیار مشکوکند و به او به چشم خبرچین نگاه می کنند.

- کسان و وابستگان دوزن مقتوله به دلیل عدم احساس امنیت و نگرانی از عواقب پیگیری امر، غالباً حاضر به گفتگو راجع به موضوع و چگونگی این دو قتل نیستند و والدین شبنم را نیز از پیگیری موضوع نهی می کنند.

- جنازه فرزین برای دفن به انگلستان جایی که دو فرزندش (یک دختر و یک پسرش) زندگی می کنند، انتقال یافت و شبنم در گورستان عمومی امام زاده عبدالله گرگان به خاک سپرده شد.

- از طرف پدر شبنم و در حدود ده روز بعد از واقعه، ظاهراً تحت

نظارت برخی از نیروهای امنیتی، يك مجلس ترحيم محدود برگزار شد.

- به گفته‌ی پدر شبنم، به علت مخاطرات امنیتی، وکلای محترم دعاوی، حقوقدانان تا کنون درباره قبول وکالت این پرونده تردید کرده‌اند. بسیاری از همسایگان نیز خانه‌های خود را عوض کرده‌اند تا از خطرات احتمالی در امان بمانند و از یاد آوری آن موضوع دردناک‌رهایی یابند.

- پیگیری‌ها و تلاش‌های سیداحسان حسینی پدر شبنم و مراجعات مکرر به صورت مکتوب، تلفن و حضوری وی به دفاتر مقام رهبری، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس قوه قضائیه، برای رسیدگی به پرونده و دریافت کمک به یافتن قاتلان و محاکمه آن‌ها تا کنون عملاً ثمر چندانی نداشته است. ظاهراً هیچ نهاد دولتی یا غیردولتی به درخواست او برای دادخواهی و احقاق حق توجه و اقدامی نداشته است. تنها دفتر رئیس جمهور، آقای سیدمحمد خاتمی، پاسخ وصول نامه وی را داده، از مقامات دادرسی نظامی تهران نیز خواهان ارائه پاسخ شده است.

- در پاسخ به پیگیری‌های پدر شبنم، بازپرس شعبه سوم دادرسی نظامی تهران در تاریخ ۱۸ / ۲ / ۱۳۷۸ (۲۲ ماه بعد از وقوع جنایت) خطاب به دادستان محترم نظامی تهران نامه‌ای با موضوع قرار منع پیگرد و عدم صلاحیت نگاشته که نسخه‌ای از آن در اختیار شاکی (سیداحسان حسینی) قرار گرفته است.

- تصمیم قضائی مذکور بسیاری از اطلاعات بدیهی از جمله شماره و تاریخ تشکیل پرونده و تاریخ‌های رسیدگی به آن در محاکم مختلف را ندارد. به نظر می‌رسد این تصمیم قضائی از جمله استدلال

و استحکام حقوقی بسیار ضعیف است. و موضوع را تا حدود زیادی مغشوش نموده و به اصل موضوع که دادگاهی و شکایت خانواده شب‌بنم است، توجهی ننموده است.

- فرزین در مراجعات خود به مقامات قضائی مکرراً با شخصی به نام...* یکی از مقامات دادگاه انقلاب اسلامی گرگان در خیابان ولیعهد ملاقات و صحبت داشته است. وی در گرگان مسئولیت دادگاه‌های انقلاب را برعهده داشت و به تندى و سختگیری شهرت یافت. درباره او گفته‌اند که همواره به مطالب کوچک و سطحی نیز جنبه شدید امنیتی و سمت و سوی اطلاعاتی می‌داد و رفتارش همواره با نوعی تهدید و ارعاب و عدم رعایت حقوق متهمان و مراجعان همراه بود. وی که ظاهراً در اداره تعزیرات حکومتی گرگان نیز مسئولیت داشت، موجب نارضایتی بسیار مردم را فراهم می‌آورد. او هرگز به حسن خلق و خوش نامی یاد نشده است...** درانظار مردم و در مجالس عمومی بسیار کم ظاهر می‌شد و مردم با او تقریباً فقط در محیط اداره و دفترش سر و کار پیدا می‌کردند.

- به نظر می‌رسد...*** بیشتر و بهتر از هر کس دیگری از جزئیات این ماجرای هولناک مطلع باشد. هر چند او مدتی است که از گرگان به شهر دیگری انتقال یافته است. بعضی از اشخاص دیگری که در طول این ماجرا مکرراً حضور و یا دخالت و یا تماس داشته‌اند و یا مکرراً از

* میرعماد

** همان

*** رضا رانجی

آن‌ها نام برده شده عبارتند از یکی از مسئولین وقت اداره گذرنامه گرگان و شخصی از کارکنان اداره اطلاعات گرگان.*

- در هر حال در تمام طول ۵ - ۴ ماه مراجعه و تماس فرزین با مقامات قضائی و امنیتی هرگز اتهام مشخصی به وی منتسب نشد و هرگز دادگاهی تشکیل نگردید و هیچگونه حکم قضایی علیه وی صادر نگردید. بنا براین هر بار که واسطه‌ها یا مأموران منتسب به نیروهای اطلاعاتی و امنیتی وعده رفع مشکل و یا قرار مذاکره درباره آن تعیین می‌کردند. فرزین به حل موضوع و رفع سوء تفاهم امیدوار می‌شده است. آخرین دیدار فرزین با مذاکره‌کنندگان که لحظاتی قبل از وقوع جنایت انجام شده است نیز به آن جهت از سوی فرزین پذیرفته شد که چند روز قبل (در ۲۷ / ۷ / ۱۳۷۵) به او گفته بودند که جواب قطعی و احتمالاً مثبت درباره اجازه خروج وی از کشور را سه روز دیگر یعنی در (۱ / ۸ / ۱۳۷۵ روز وقوع جنایت) به وی خواهند داد.

- سیداحسان حسینی، در پیگیری‌های خود به این نتیجه رسیده است که درمراحلی از کار...** مانع رسیدگی به این پرونده بوده است.

- در هیچ زمانی و در هیچ موردی گزارش نشده که افراد غیردولتی به طرز مشکوک با فرزین و شبینم در تماس بوده باشند. از سوی نهادهای انتظامی و امنیتی گرگان هیچ فرد غیردولتی، دستگیر و متهم نشده و حدود ۳ سال است که هیچ تلاش آشکاری برای شناسائی و دستگیری مظنونین به این جنایت صورت نگرفته است.

* نظر علی کریمی از مسئولان اطلاعات گرگان و دوست سعید امامی. ** همان



محل آرم

مرکز پزشکی قانونی استان مازندران
گزارش معاینه جسد

تشخیص پزشکی قانونی:
بریدگی و عروق اصلی کردن

پزشک قانونی : دکتر زرگری

بازپرس : قاضی محترم تحقیق آقای قدرتی

نام	نام پدر	شهرت	سن	تاریخ معاینه	ساعت معاینه	محل معاینه
شبم	احسان	حسینی	۲۱	۷۵ - ۸ - ۲	۱۱ بامداد	مرکز پزشکی قانونی گرگان

شماره پروانه دفن	اعلام فوت	(نوع حادثه) محل حادثه	محل فوت	اعلام کننده	تاریخ فوت
۱۳۶۴	قتل	گرگان پارس	محل حادثه	پاسگاه انتظامی امام رضاع	۷۵ - ۸ - ۱

از جسد در حضور قاضی محترم تحقیق آقای قدرتی به شرح زیر معاینه به

عمل آمد

شرح معاینه جسد :

جسد متعلق است به دوشیزه‌ای در حدود ۲۱ سال که با مانتوی مشکی رنگ ، پیراهن سفید گلدار با گل‌های درشت سبز و زرد رنگ، روسری توری سیاه رنگ داشته است.

دارای موهای بلند قهوه‌ای تیره رنگ می باشد صورت خون آلود و گردن کاملاً آغشته به خون است. پیراهن گلدار کاملاً آغشته خون می باشد صورت کاملاً حالت طبیعی و فاقد آثار ضرب و جرح است. از توی دهان متقال سفید رنگ باریکی دور سر تا روی دهان بسته شده است .گره متقال در سمت ... طرف چپ قرارداشت. در سمت چپ گردن بریدگی عمیق به طول بیست سانتیمتر وجود دارد که پس از بریدن پوست، عروق حیاتی عضلات و حنجره تا خط وسط آمده است. يك بریدگی کوچک در حد سه سانتیمتر زیر بریدگی فوق الذکر وجود دارد که در سمت چپ بوده و فاقد عمق می باشد. و فقط پوست بریده شده است. در سمت راست گردن کبودی به طول پنج سانتیمتر مشهود است. در سطح مخاطی لب فوقانی خونمردگی در مقابل دندان‌های ۲، ۱ مشهود است پارگی به طول تقریبی پنج سانتی متر روی قسمت فوقانی بازوی راست مشهود است بریدگی به تعداد دو عدد بالای پستان راست به عمق حدوداً ده سانتیمتر و به طول هریک دو ونیم سانتی متر مشهود است. بریدگی سمت چپ سینه با تعداد ده عدد هریک به طول دوسانتی متر و نیم و به عمق حدود هفت سانتیمتر وجود دارد. خونمردگی زمان حیات با شکل دو در دو يك با قطر نیم سانتیمتر روی تنه و شکم مشهود است. خونمردگی زمان حیات به

طول يك و نیم سانتیمتر بالای شکم در سمت راست وجود دارد. خونمردگی زمان حیات به طول سه و نیم سانتیمتر روی مچ دست راست، کبودی و سائیدگی خطی در مچ دست چپ وجود دارد و سائیدگی قدیمی در روی زانوی پای راست وجود دارد.

جای خشک شدگی و یا آثار مایع مشکوک روی پا و بدن وجود نداشت. هر دو شورت مقتوله جهت بررسی آزمایشگاهی از نظر مایع و مو برداشته شد. با توجه به معاینه فوق الذکر که به نظر می‌رسد کار بریدگی با يك ألت قتاله ایجاد شده و اگرچه بریدگی‌ها متعدد و با طول و عرض مختلف دیده شده ألت منجر به قتل به نظر می‌رسد که از نوع برنده و نوک تیز می‌باشد نظیر چاقو یا کارد با توجه به اعلام فوت و معاینه به عمل آمده علت مرگ بریدگی راه نای هوایی عروق اصلی گردن می‌باشد جواز دفن به نام وی صادر و در اختیار قاضی محترم تحقیق گذاشته شد تا در صورت عدم نیاز به جسد به خانواده تحویل گردد.

امضاء دکتر زرگری

محل مهر قوه قضائیه

مهر دکتر زرگری



محل آرم

سازمان قضائی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی

از :

به :

موضوع : قرار منع پیگرد و عدم صلاحیت

دادستان محترم نظامی تهران

احتراماً محتویات پرونده تقدیمی حاکی است خانم فرزین مقصدلو در تاریخ ۲۹ / ۲ / ۷۵ جهت دیدار اقوام خود از انگلستان به شهرستان گرگان مسافرت می نماید پس از دیدار با آشنایان در تاریخ ۱۴ / ۳ / ۷۵ قصد خروج از کشور داشته که به دلیل ممنوع الخروج بودن از خروج وی در فرودگاه مهرآباد جلوگیری می نمایند. در پیگریهای به عمل آمده مشخص شد که نامبرده به دلایل اقدامات ضد امنیتی و به پیشنهاد اداره کل اطلاعات گرگان توسط شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی گرگان ممنوع الخروج گردیده است. تلاش خانم یاد شده جهت رفع ممنوع الخروجی خود موثر واقع نمی گردد تا اینکه در مورخه ۲۹ / ۷ / ۷۵ به دفتر نهاد ریاست جمهوری گرگان * مراجعه و در آن

* دفتر اطلاعات که در پیوند با وزارت اطلاعات است.

نهاد ظاهراً فرد یا افرادی ناشناس قول رفع ممنوع الخروجی وی را به شرطی که ملاقات حضوری با وی داشته باشند به نامبرده می دهند. تا این که در تاریخ ۱ / ۸ / ۷۵ در منزل احد یکی از بستگان خانم یاد شده ملاقاتی بین وی و افراد مورد نظر صورت می گیرد که در این ملاقات خواهرزاده اش به نام شبلم حسینی نیز حضور داشته در آن جلسه هر دو آنان به طرز فجیعی توسط افراد ملاقات کننده به قتل می رسند. پرونده ای در این خصوص در محاکم عمومی گرگان تشکیل چند نفر از افراد غیرنظامی به نام های بیژن اعلانی و سید مظفر حسینی تحت پیگرد قرار می گیرند. متعاقب آن، ریاست محترم شعبه نهم محاکم عمومی گرگان با این استدلال که احد یکی از بستگان مقتولین دوفقر از پرسنل اداره اطلاعات شهرستان گرگان به نام های رحیمی و کرمی را در مظان اتهام قرار می دهد درخواست احاله پرونده به دادگاه عمومی تهران برای پیگیری را می نماید. دیوانعالی کشور نیز به شرح برگ ۳۰۶ دادگستری استان تهران را صالح به رسیدگی دانست در نتیجه پرونده به شعبه ۲۵ محاکم عمومی تهران ارجاع ، ریاست محترم شعبه مزبور نیز به صلاحیت رسیدگی دادگاه انقلاب اسلامی تهران اعلام صلاحیت می نماید. ریاست محترم شعبه ششم دادگاه انقلاب اسلامی تهران با این استدلال که مدارکی دال برارتباط مرحومه فرزین مقصودلو با شبکه جاسوسی انگلیس به دست نیامده خود را صالح ندانست پرونده را به محاکم عمومی ارسال می نماید. ریاست محترم شعبه ۳۵ .



محل آرم

سازمان قضائی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی

از :

به :

موضوع :

این بار در مورخه ۷۶/۴/۱۱ به دلیل در مظان اتهام بودن پرسنل اداره کل اطلاعات گرگان به استناد ماده یک از قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ به صلاحیت رسیدگی دادرسی نظامی تهران اعلام نظر نموده در نتیجه پرونده به این شعبه ارجاع می گردد که در این رابطه مکاتبات و اقدامات عدیده ای معمول احد یکی از پرسنل اداره اطلاعات گرگان به نام علی نظر کریمی فرزند خدایار تحت پیگرد قرار گرفته که در بازجویی خود منکر اتهام وارده می گردد. اداره اطلاعات نیز دخالت پرسنل آن اداره را در قتل مقتولین تکذیب نموده است.

با عنایت به مجموع محتویات پرونده و با توجه به انکار شدید کارمند نظرعلی کریمی در ارتکاب بزه همچنین گزارش مفصل اداره کل اطلاعات استان گرگان پیرامون حادثه مزبور در رابطه با دخالت پرسنل

اداره کل اطلاعات گرگان علی الخصوص کارمندان نظرعلی کریمی و رضا رائیجی در قتل خانم ها فرزین مقصودلو و شبیم حسینی به لحاظ فقد ادله شرعی و قانونی قرار منع پیگرد صادر در رابطه با دخالت آقایان بیژن اعلائی و سیدمظفر حسینی و سایرین که همگی غیر نظامی می باشند با توجه به نظریه شعبه دوم دیوانعالی کشور مندرج دراوراق ۳۰۵ و ۳۰۶ پرونده قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی رسیدگی محاکم عمومی تهران صادر اعلام می دارد.

بازپرس شعبه دوم دادگاه های نظامی تهران

شرفی ۷۸/۳/۱۳

بسمه تعالی : دادیار محترم جناب آقای قربانزاده بررسی و

اظهارنظر فرمائید. معاون دادستان - اقبال ۷۸/۳/۱۶

قربان زاده

.... با قرار



سازمان قضایی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران

از :
به :
موضوع :

این بار در مورخه ۲۶/۴/۱۱ بدلیل درمضان بودن پرسنل اداره کل اطلاعات گرگان با استناد ماده یک از قانون
 نادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴ به صلاحیت رسیدگی ناسررای نظامی تهران اعلام نظر نموده
 در نتیجه پرونده باین شعبه ارجاع می گردد که در این رابطه مکاتبات و اقدامات عمده ای معمول احد از پرسنل
 اداره اطلاعات گرگان بنام نظر علی کریمی فرزند خدیجه تحت پیگرد قرار گرفته که در باز جوشی خود منگس
 اتهام وارده می گردد - اداره اطلاعات نیز مخالفت پرسنل آن اداره در قتل مقتولین را تکذیب نمود است -
 با عنایت به مجموع محتویات پرونده و توجه به انکار شدید کارمند نظیر علی کریمی در ارتکاب بزه و گزارش
 مفصل اداره کل اطلاعات استان گرگان پیرامون حادثه مزبور در رابطه با دخالت پرسنل اداره کل اطلاعات گرگان
 علی الخصوص کارمندان نظر علی کریمی در فشار اشیعی در قتل خانمها فرزین مقمود لو و شبنم حسینی بلحاظ -
 نقد ادله شرعی و قانونی قرار منع پیگرد صادر در رابطه با دخالت آقایان بیژن اعلاشی و سید مظفر حسینی
 و سایرین که همگی غیر نظامی می باشند با توجه به نظریه شعبه دوم دیوان عالی کشور مندرج در اوراق ۲۰۶ و ۲۰۵
 پرونده قرار عدم صلاحیت خوب استیستی رسیدگی محاکم عمومی تهران صادر اعلام میسازد -

باز پرس شعبه سوم تکمیل و در تاریخ ۱۸/۳/۱۳
 تهران

در ردیه محترم جناب آقای قریب انزل برسی در اوراق نظر فرزند
 سرانجام
 ۱۶/۳/۷۵



سازمان قضائی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران

از :
به :

موضوع : قرار منع پیگرد و عدم صلاحیت

نادستان محترم نظامی تهران

احتراماً محتویات پرونده تقدیمی حاکی است خانم فرزین مقصود لو در تاریخ ۲۹/۲/۷۵ جهت دیدار اقوام خود از انگلستان به شهرستان کرگان مسافرت می نمایند پس از دیدار با آشنایان در تاریخ ۱۲/۲/۷۵ قصد خروج از کشور داشته که بدلیل ممنوع الخروج بودن از خروج وی در فرودگاه مهر آباد جلوگیری می نمایند در پیگیریهای بعمل آمده مشخص شد که نامبرده بدلیل اقدامات ضد امنیتی و به پیشنهاد اداره کل اطلاعات کرگان توسط شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی کرگان ممنوع الخروج گردیده است تلاش خانم یادشده جهت رفع

ممنوع الخروجی خود ممنوع الخروج نمی گردید تا اینکه در تاریخ ۲۸/۲/۷۵ به دفتر نهاد ریاست جمهوری کرگان مراجعه نمودند و با افرادی ناشناس قول رفع ممنوع الخروجی را گرفتند که ملاقات حضوری با این افراد با توجه

به نامبرده نمی دهند تا اینکه در تاریخ ۱/۸/۷۵ در منزل احد از بستگان خانم یادشده ملاقاتی بهمین وی و افراد مورد نظر صورت گرفت که براین ملاقات خواهرزاده اش بنام شهین حسینی نیز حضور داشته در آن جلسه هر دو آنان بطرز فجیحی توسط افراد ملاقات کننده بقتل می رسید پرونده ای در این خصوص در محاکم عمومی کرگان تشکیل چند

مفسران افسراد غیر نظامی بنامهای بیژن اعلاشی و سید مظفر حسینی تحت پیگرد قرار می گیرند متعاقب آن ریاست محترم شعبه نهم محاکم عمومی کرگان با این استدلال که احد از بستگان مقتولین دوفسر از پرسنل اداره

اطلاعات شهرستان کرگان بنامهای رحیمی و کرمی را در وظایف اتهام قرار می دهد درخواست اعاده پرونده به دادگاه عمومی تهران را پیگیری راضی نماید دیوان عالی کشور نیز بشرح برگه ۲۰۶ دادگستری استان تهران را اعمال نسخ به رسیدگی دانسته در تاریخ ۲۵ محاکم عمومی تهران ارجاع داد تا بدین محترم شعبه عمومی کرگان

به صلاحیت رسیدگی دادگاه انقلاب اسلامی تهران اعلام صلاحیت می نماید ریاست محترم شعبه نهم محاکم عمومی کرگان اسلامی تهران با این استدلال که مدارکی نال بر ارتباط مرحومه فرزین مقصود لو با افراد ناشناس و همچنین انگلیس بدست نیامده خود را مانع بدانسته پرونده را به محاکم عمومی ارسال می نماید

خواهر شب‌نم در رثای خواهرش یادداشت‌های شعرگونه‌ای دارد.
آنچه می‌آید دوتا از این یادداشت‌هاست.

در رثای شب‌نم

تو دنیای محبت منم به دختر تنها هم‌خونه‌ای ندارم جز کوله بار
غمها
چه تلخ و سرد جاده، جاده سرد تقدیر چیزی برام نمونه جز
خاطرات دلگیر
عزیز ترین بودی تو، تو آسمون چشمام، می‌گفتم بی تو هیچم.
همدم پاک و خوبم. ترکم نکن که بی تو خورشید بی فروغم
اما حالا خدایا گذشته‌ها گذشته، رودخانه‌ی دل من به سر غم
نشسته
رفتی و تنها موندیم به دختر دل شکسته، دختری که بعد تو به
هیچکی دل نبسته
ای که رفتی با خود دلی شکسته بردی، بعد تو نیاید چه‌ها که بر
سرمن

ای خدای عالم چگونه باورم بود، آن که روزگاری پناه و یاورم بود
سایه اش نماند همیشه بر سرمن، زیر لب بخندم به مرگ و پرپرمن
رفتی و ندیدی که بی تو شکسته بال و خسته ام
خدایا خسته ام خلاصم کن، در این دنیای زشت از مرگ رهایم کن
خداوندا از تو خواهم خلاصم کن بیا آغوش خاکت را از آنم کن
رفتی و ندیدی که بی تو چه دل شکسته ام
رفتی و خیالت زمان نیست که می کند منورها، ای بدل آشنا داد
کردم که بیا، وای من اگر نیایی حالا از دنیا خسته ام، از تمام آرزوهایم
دیگه خسته ام، به هر دری می زنم به روم بستن
خداوندا بدون اون حلالم کن، خلاصم کن، حلالم کن خلاصم کن
وای که دلم طاقت دوریت را هیچ نداره منتظرم که روز و شب از تو
خبر بیاره
چه خسته ام زدنیاز از غریبه و آشنا خدایا دلم گرفته
ای خدای آسمون مانده ام غمگین و تنها، تو به فریاد دلم برس
کس ندارم توی دنیا
ای خدا از تو پناه ها، ای خدای آسمون ها
تو رفتی و سینه من شده چون فصل خزون، شبنم دلم گرفته
نازنین گریه نکن دارم می میرم، می دونی تو چنگ سرنوشت بی
تو اسیرم، نزار این لحظه تورو گریون ببینم
زیر بارون گریه کردم نا تو اشکها مو نبینی چشم من مال خودم
نیست تو گرفتی به اسیری یادته یادته اینا یادگارته
وقتی رفتی من شکستم رو شکسته ها نشستم

عزیز شبتم زنده ام به یاد تو به آهی میمیرم داد از این روز و زمون
شبتم دلم گرفته

با تو ای یار قدیمی وعده میخونیم صمیمی خدا حافظ خدا حافظ
ای رفیق آخرین تویی عمرم بهترینم، ای عزیز نازنینم خدا حافظ
خدا حافظ

خدا حافظ خدا حافظ به تو گلبرگ شقایق .

رفتی و بردی زدلها شادی
 رفتی و بردی زجانم زندگانی
 رفتی اما بعد تو غم لونه کرد در هرنگاهی
 پاره شد هر قلب پاکی شبنم عروس گلها
 پاك من نیاز دنیا ای فرشته تو یگانه
 تو بهانه ی شبانه
 بی تو دلها لرزید
 بی تو چشمها بارید
 زندگی بی رحم گشت گلها بی رنگ شد
 گل مریم پژمرد شبنم ی پیدا نشد
 تشنه اما چشم به راه از تو آثاری نشد
 پاك ما ای بی گناهم
 مادر ما بی پناست
 پدر ما چشم بر راست
 اشك و درد همچون بی انتهاست
 رفتی ای گل تو زدست من و ما دنیا خراب
 گل مریم گل پرپر زیر پات
 بی تو پژمرد بی تو باید پوسید
 کاش اینجا بودی
 کاش با هم با تو هم آغوش بودیم
 از چشمت و از ننگات از صداتو خندهات
 از موهاتو از لبات از کجا آغاز کنم

برگ گل من بی گناه
 چشم تو پر از شراره لب تو پر از ترانه
 چشاتو باز کن ای نو گل من
 لباتو باز کن ای بهار من
 دستاتو بزار تو دستام
 نزار از دست برن نسیرین و احسان
 گوش من نیاز به خنده های تو داره شب ها
 دل من داغ تورو داره
 چشم من برای تو درانتظار مونده تمام لحظه ها
 نگو که دیدن تو فقط يك خياله
 نگو که بدون تو بودن عذابه
 اون دو تا چشمای زیبا مگه میشه که ببنده روی دنیا
 من می مونم چشم برات تا ابد تا آخرت تا انتها
 تا بیایی بزخم بوسه به دستات و پاهات
 تا بکی موندنی هستی پیش ما
 تا بگیری دستای ما سه تارو ول نکن هرگز تنها
 ستاره های کم سو خاموش بشید مثل اون
 دنیا بزار خراب شه
 خشم خدا بی پاشه
 چوب خدا بی صداست
 خواهر من بی گناه ست

تولد شبنم ۷ اکتبر

خواهرت ...



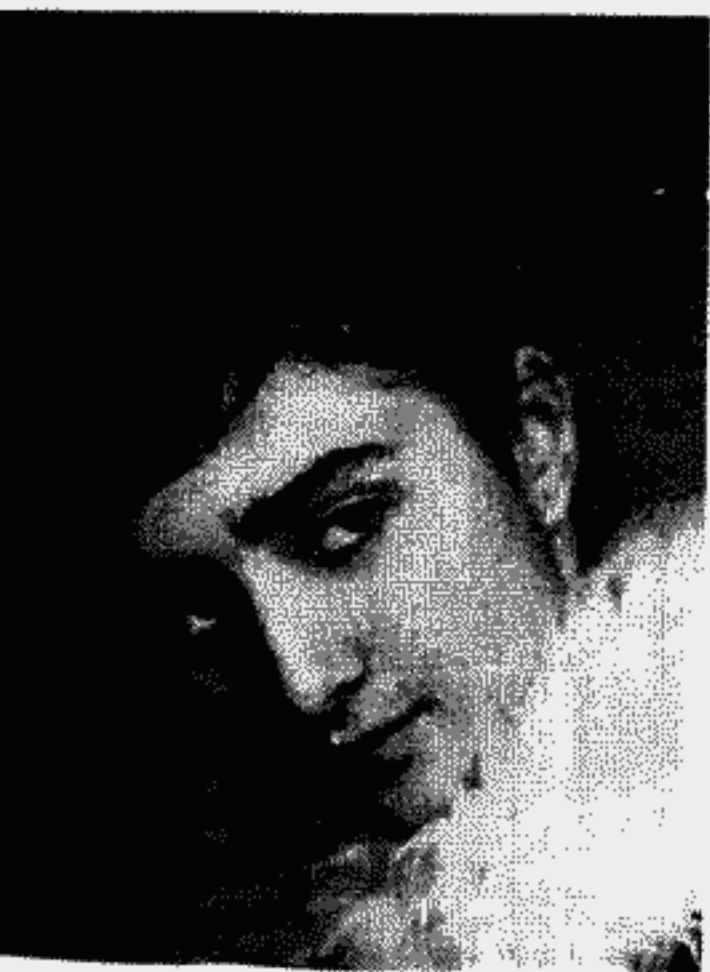
نصاویری از شب‌نم چند ماه پیش از قتل او



شبم حسينى سالروز تولد ۵ سالگى



فرزین مقصودلو و خواهرش نسرین (مادر شب‌نم)
در خانه پدری - گرگان



فرزین در نوجوانی پیش از ازدواج در گرگان



فرزین درلندن



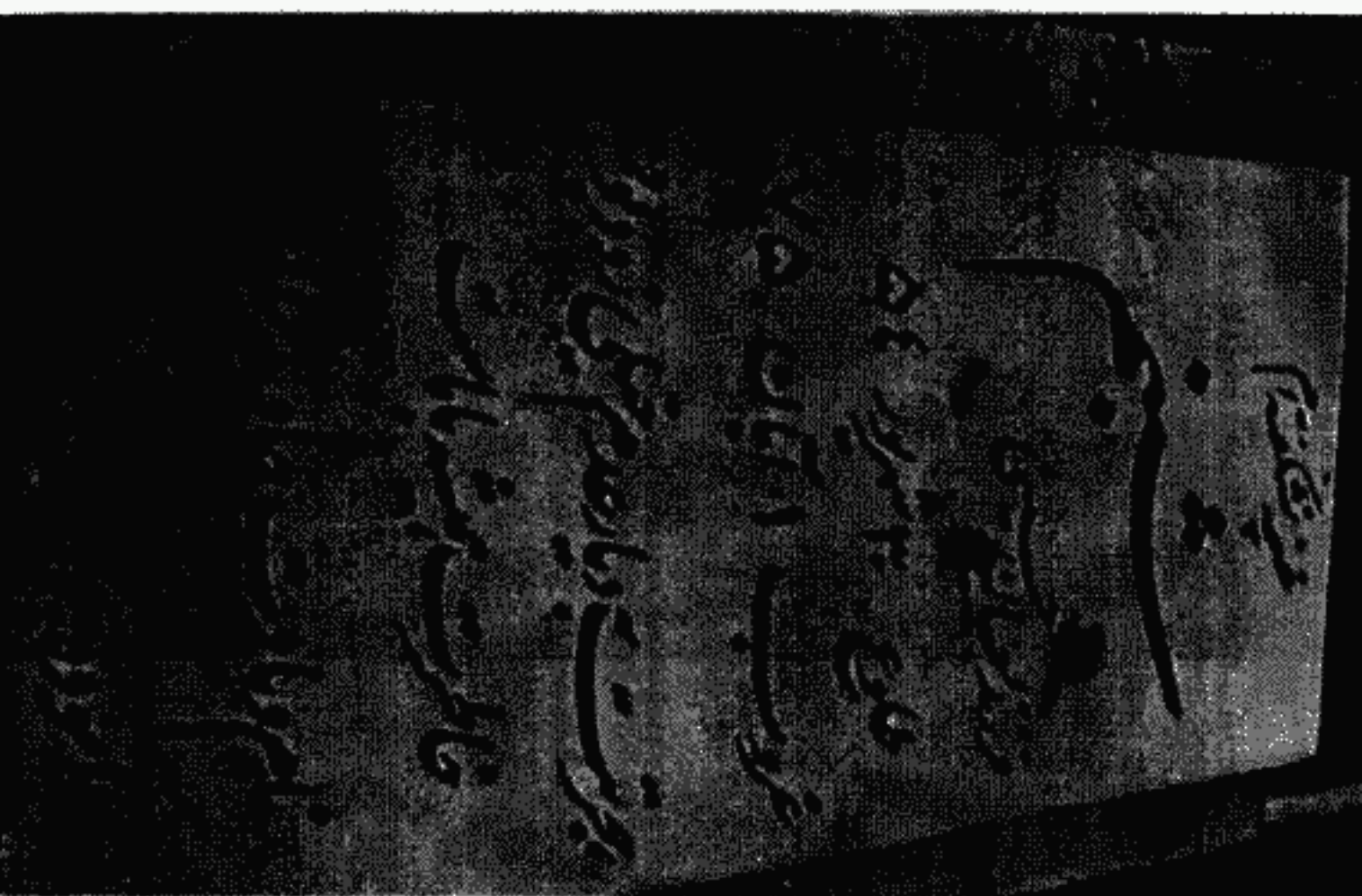
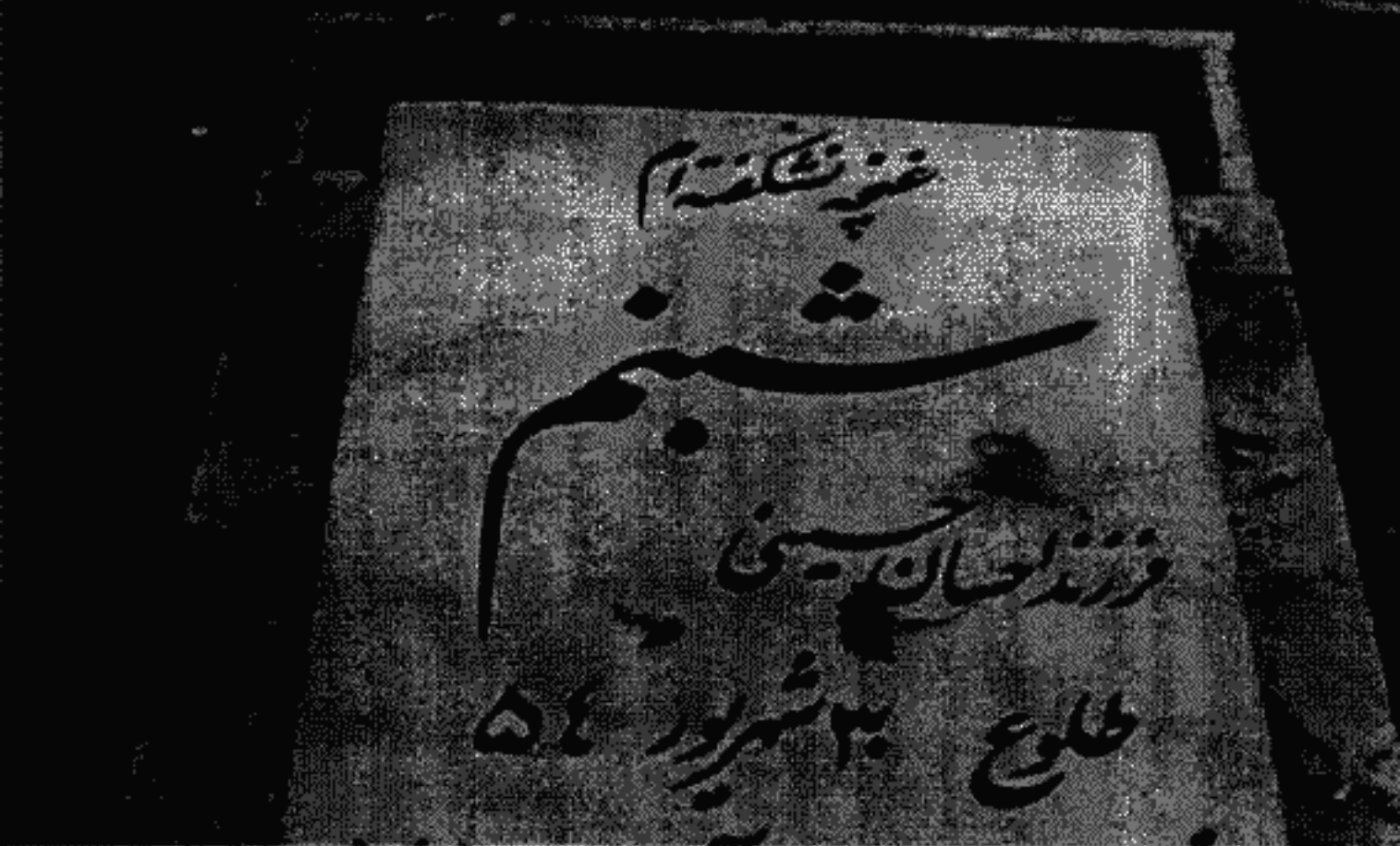
تصاویری از فرزین مقصودلو، پیش از انقلاب در ایران



فرزین در شب عروسی



فرزین و پدرش در گرگان



تصویری از سنگ مزار شبنم حسینی در گرگان
(پیکر فرزین مقصودلو به درخواست فرزندانش به لندن
فرستاده شد)

مقدمه‌ای بر يك بازجوئی شرم آور

در زمستان سال ۱۳۷۷ با فشارهای زیادی که از سوی آیت الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی و شماری از بلندپایگان نظام در رأس آنها هاشمی رفسنجانی برای «پائین کشیدن فتیله ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای» بر خاتمی وارد شد، وی با ارائه يك گزارش کامل و دقیق از نتایج بازجوئی‌ها و تحقیقات کمیته ویژه‌ای که به دستور خود وی با عضویت علی یونسی (رئیس سازمان قوه قضائی نیروهای مسلح در زمان وقوع قتل‌ها و وزیر اطلاعات بعدی) علی ربیعی (عباد) مشاور رئیس جمهوری در امور امنیت ملی و معاون دبیر شورای عالی امنیت ملی و حمید سرمدی معاون وزارت اطلاعات، در پی قتل فروهرها تشکیل شده بود به رهبر و شورای عالی امنیت ملی، کل پرونده را به سازمان قضائی نیروهای مسلح ملی سپرد که با انتخاب علی یونسی به جانشینی قربانعلی دری نجف آبادی، ریاست آن برعهده محمد نیازی گذاشته شده بود.

در این مرحله در حالی که ربیعی و جمعی از دوستانش از جمله خسرو قنبری موسوم به تهرانی معتقد بودند علاوه بر دری نجف آبادی که قتل فروهرها را مجاز دانسته و در مورد پیروز دوانی نیز واسطه‌ی صدور فتوا از سوی محسنی اژه‌ای رئیس دادگاه ویژه روحانیت و نماینده سابق دادستان در وزارت اطلاعات در ارتداد دوانی بوده است، شخص فلاحیان وزیر اطلاعات سابق و قائم مقام او پورمحمدی که در دوران دری نجف آبادی نیز همچنان مرد نوم در وزارت بود در طرح سناریو قتل‌ها و تنفیذ آن دست داشته‌اند. شرکای فلاحیان در دفتر رهبری از جمله حجازی و خزائی - از معاونان فلاحیان - و موحد - فرمانده سابق سپاه در مشهد - و اعلم الهدی - از بستگان فلاحیان - با تحت تأثیر قرار دادن رهبر مانع از آن شدند که فلاحیان و پورمحمدی تحت بازجویی کمیته ۳ نفره ریاست جمهوری قرار گیرند.

به هر حال با انتقال پرونده‌ها و متهمان به حوزه سازمان قضائی نیروهای مسلح، محمد نیازی تیم جدیدی را مأمور تحقیق از متهمان کرد. ریاست این تیم با جواد آزاده از معاونان دری نجف آبادی و چهره بدنام وزارت اطلاعات بود که سال‌ها در رقابت با مصطفی کاظمی - موسوی نژاد - و مهرداد عالیخانی - صادق - به تلاش‌های زیادی برای حذف آنها دست زد. از جمله یک سال و نیم پیش از جریان قتل‌های زنجیره‌ای، او پرونده‌ای برای کاظمی درست کرد که به موجب آن کاظمی برای عربستان سعودی جاسوسی می‌کرده است. کاظمی چند ماهی تحت نظر، و دو هفته‌ای در بازداشت و تحت بازجویی قرار داشت. اما اتهامات ثابت نشد و او را آزاد کردند.

جواد آزاده با فلاحیان نیز روابط حسنه‌ای نداشت و چون خود را شایسته‌تر از سعید امامی و فلاح برای مقام معاونت امنیتی می‌دانست، از اینکه فلاحیان به او توجهی ندارد سخت ناراحت بود. در دشمنی آزاده با فلاحیان همین بس که علیرغم آن که در جریان تحقیقات، مسیر بازجوئی‌ها در جهت منحرف ساختن پرونده و زدودن شبهات درباره‌ی نقش فلاحیان در قتل‌ها پیش رفت، اما او با انتشار شبنامه ۸۰ صفحه‌ای (متن کامل آن در کتاب سونای زعفرانیه، روایت سحر از قتل‌های زنجیره‌ای اثر سوم نگارنده درباره قتل‌های زنجیره‌ای آمده است) جا به جا به اسم فلاحیان و روح الله حسینیان یار و یاور همیشگی‌اش اشاره کرده است. در تیم جدید بازجوئی علاوه بر جواد آزاده، احمد شیخا (احمد نیاکان) از سربازجویان وزارت اطلاعات که کاشف وابستگان سازمان مجاهدین خلق در سطوح مدیریت وزارت بود، و نیز حجت الاسلام عاملی (عامری) از مسئولان سازمان قضائی نیروهای مسلح عضویت داشتند.

این تیم به همراه چهار تن از مأموران شکنجه و تعزیر در وزارت اطلاعات که در رأس آنها فردی به نام قوام قرار داشت* کار بازجوئی از متهمان در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را عهده‌دار شدند. بعد از يك هفته جواد آزاده در گزارشی تکان دهنده به وزیر اطلاعات مدعی شد که شبکه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای به سازمان سیا و موساد اسرائیل وصل بوده است. در همین گزارش ذکر شده بود که تعدادی از متهمان یهودی و بهائی هستند و... شماری از متهمان از جمله فهیمه درّی نوگورانی و اکبر خوشکوشک در زیر شکنجه‌های شدید به علت خونریزی، تورم کلیه، آسیب دیدگی

* این قوام را در کنار آزاده، احمد نیاکان - شیخا - و عاملی - عامری - در فیلم بازجوئی‌ها می‌بینیم.

مهره‌ها و قفسه سینه و ... به بیمارستان منتقل شدند. خاتمی به طور اتفاقی از ماجرا باخبر شد و توانست با جلب رضایت رهبر، ترتیب آزادی هفت تن از شکنجه شدگان را که بعضی‌شان رابطه مستقیمی با قتل‌ها نداشتند، بدهد.*

پس از این حادثه، با پیگیری مطبوعات و تنی چند از نمایندگان مجلس، قرار شد هیأتی از قوه قضائیه مأمور رسیدگی به نحوه بازجوییها و صحت و سقم اعترافات متهمان و نزدیکانشان بشود. گفته شد که رئیس قوه قضائیه در دیدار با فهیمه درّی نوگورانی از شدت تأثر به گریه افتاده و حالش بهم خورده است.

در چنین احوالی ناگهان يك فيلم سه ساعته به کارگردانی سرفراز معاون علی لاریجانی مدیر عامل صدا و سیما در شکنجه گاه سازمان قضائی نیروهای مسلح تهیه شده بود و درطول آن شماری از متهمان از جمله همسر سعید امامی به داشتن روابط جنسی نامشروع و ارتباط با اسرائیل و آمریکا اعتراف کرده بودند، برای پخش در اختیار صدا و سیمای جمهوری اسلامی قرار گرفت. اما این بار نیز با تلاش‌های دولت و شماری از روزنامه نگاران و تنی چند از نمایندگان مجلس، جلو پخش فیلم گرفته شد. حسین شریعتمداری مدیر کیهان و

* آزادشدگان عبارت بودند از: فهیمه درّی نوگورانی همسر سعید امامی، محمدرضا سلیمی معروف به محمد صداقت، قاسمعلی نصیری پور معروف به قاسم مرشدی، محمدشیرازی معروف به محمد صداقت، اکبر خوشکوشک، معروف به سمیعی مرتضی قبه معروف به رضا اصفهانی، کریم اسدزاده معروف به امین، مهدی پرورده موسوم به مجیدی.

نماینده ولی فقیه و مرتضی نبوی مدیر رسالت و تنی دیگر از ذوب شدگان در ولایت فقیه با جار و جنجال عدم پخش فیلم را توطئه‌ای جهت جلوگیری از انتشار حقایق در مورد قتل‌ها دانستند و مدعی شدند که اصلاح طلبان وحشت دارند مبادا در طول فیلم ارتباط بعضی از متهمان با جناح چپ آشکار شود. سرانجام قرار شد فیلم در يك جلسه غیرعلنی مجلس برای نمایندگان نمایش داده شود، و چنین شد.

تعدادی از نمایندگان تحمل تماشای فیلم را تا پایانش، نداشتند و جمعی با اعتراض شدید خواستار معدوم شدن همه نسخه‌های فیلم شدند، تنها گروه اندکی که از ابتدا می‌کوشیدند قتل‌ها را يك عمل خودسرانه از سوی گروهی منحرف و فاسد و جاسوس قلمداد کنند، خواستار نمایش عمومی فیلم در تلویزیون شدند. هر چه بود، در نهایت تصمیم به عدم پخش فیلم گرفته شد، و همزمان جواد آزاده و تیم او نیز از کار برکنار شدند. آزاده چند ماهی به این و آن متوسل شد تا بار دیگر به کار سابق خود در وزارت اطلاعات باز گردد و چون این تلاشها به نتیجه نرسید، شبنامه هشتاد صفحه‌ایش را نوشت و آن را برای تعدادی از مسئولان و نمایندگان مجلس و همچنین برای من از طریق e-mail ارسال کرد.

من با مطالعه شبنامه و با توجه به اطلاعاتی که درباره خود آزاده و نحوه بازجوئی‌ها داشتم، از انتشار آن پرهیز کردم. و تنها زمانی که امکان یافتم در بخشی از کتاب «سونای زعفرانیه - روایت سحر از قتل‌های زنجیره‌ای»، با توضیحات کافی و روشن کردن خواننده به چند و چون ادعاهای آزاده پردازم، متن شبنامه را انتشار دادم.

يك ماه بعد از طریق e-mail ، يك نوار صدا به مدت سه دقیقه دریافت کردم که ارسال کننده توضیح داده بود این نوار نمونه ای است از سه ساعت نوار صوتی و تصویری از بازجویی ها و شکنجه متهمان پرونده قتل های زنجیره ای - محتوای نوار با همه کوتاهی اش مشمنز کننده بود.

دوروز بعد فرستنده در e-mail دیگری خواستار آن شد که من مبلغی حدود ده میلیون تومان به حساب او که مشخص خواهد کرد بفرستم تا سه ساعت نوار صوتی و تصویری را در اختیارم قرار دهد. من به کل ماجرا مشکوک شدم ضمن اینکه ارسال چنین مبلغی برایم مقدور نبود ... سرانجام در محل اتحادیه نویسندگان بریتانیا و به همت جمعی از دوستان مبارز که به دنبال فراهم ساختن زمینه برای رسیدگی به جرائم سردمداران جمهوری اسلامی در دادگاه رسیدگی به جنایات علیه بشریت در هلند هستند،* بخش هایی از فیلم را دیدم و بلافاصله طی ده شب از طریق برنامه دوست عزیزم علیرضا میبیدی در تلویزیون ملی ایران NITV که صدا و تصویرش در چهارسوی جهان از جمله خانه پدری شنیده و دیده می شود، هموطنانم را در جریان این اعترافات گذاشتم. صدای دردناک فهیمه درّی و تنی دیگر از متهمان زیر شکنجه به همراه تفسیر و توضیحات من، حقاُ که بازتاب وسیعی داشت به گونه ای که رئیس مجلس شورای اسلامی مهدی کروبی به فریاد آمد، و در جلسه

* در این زمینه بیش از هرکس باید از کامبیز روستا مبارز دیرین، سپاسگزار بود.

شورای عالی امنیت ملی، حسن روحانی دبیر شورا خواستار رسیدگی به محتویات نوار و یافتن کسانی شد که نوار را به دست دشمنان انقلاب رسانده‌اند.

عباسعلی علیزاده رئیس دادگستری تهران و یکی از سیاه‌کارترین مسئولان نظام طی مصاحبه ای ضمن پاسخگویی به کروی، نگارنده را موردتفقد قرار داد که متن سخنان او را در پی همین نوشته می‌خوانید.

از متن سه ساعت بازجویی زیرشکنجه، ۱۴ تن از متهمان در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای من فقط گوشه‌ای کوچک از حرف‌های رد و بدل شده بین خانم فهیمه دری نوگورانی همسر سعید امامی و نو تن از بازجویان را آورده‌ام. فراموش نکنید که این خانم فارغ از جنایاتی که همسرش امر و گاهی عامل آن بود، زنی متدین و وابسته به خانواده‌ای مذهبی و خوشنام است. او سال‌ها همسفر و همراه همسران بلندپایه‌ترین مقامات نظام، از آیت الله خامنه‌ای و علی اکبر هاشمی رفسنجانی گرفته تا فلاحیان و پورمحمدی و علی اکبر ولایتی و ... در سفرهای زیارتی به خارج و در داخل کشور بود. تا دو ماه پیش از بازداشت همسرش، بسیاری از مقامات نظام و همسرانشان بر سر سفره‌ی او می‌نشستند و او به خانه‌ی مقامات عالی مذهبی و سیاسی و امنیتی راه داشت. با این همه هیچکدام از این سوابق و تعلقات مذهبی و التزام و تعهدات اخلاقی مانع از آن نشد که گرگ درنده‌ای به اسم جواد آزاده به همراه احمد شیخا و قوام و حجت الاسلام و المسلمین عاملی(عامری)، به جان او نیفتند. رفتار و گفتار بازجویان، روشنگر ابعاد سقوط اخلاقی نظامی است که با نام خدا و برای گسترش مبانی مذهب و اخلاق و تربیت

نسل‌های جوان با تکیه بر اصول معرفت و اخلاق روی کار آمد.
 بدون شك هرگز در تاریخ ایران با کسانی هم چون جواد آزاده و
 همکاران و حامیانش رو به رو نشده‌ایم. این اسوه‌های دین و اخلاق،
 بیماران جنسی خطرناکی هستند که در يك جامعه آزاد جانی جز
 زندان‌های ویژه مجرمین روانی نصیب آن‌ها نخواهد شد.
 فشرده ای از باز جویی فهیمه درّی نوگورانی را می‌خوانید و در
 پی آن گوشه‌هایی از سخنان عباسعلی علیزاده رئیس دادگستری تهران
 درباره‌ی نقش نگارنده در افشاگری‌هایی که به نظام ضربه زده است،
 خواهد آمد.

پایان این بخش، روایتی است ناگفته از قتل يك هموطن یهودی
 «گرجی لاوی پور» که ناجوانمردانه توسط جواد آزاده و دوستانش در
 همان آغاز انقلاب به قتل رسید، و بیست سال بعد آزاده ناخودآگاه در
 شنبنامه ۸۰ صفحه‌ای اش با ذکر نام او و ادعای اینکه او خودکشی کرده
 بود، به جنایت خود اعتراف کرد.

بازجو : کل پرونده ای که من در جریانم کارش خیلی جلو رفته، تو خبر نداری، خیلی جلو رفته. بالاخره اوضاع خیلی فرق کرده آدم‌های فراوان دستگیر شدند مطالب خیلی جلو رفته، و تو خیال کردی توی فضای گفتمانی دو خردادی کسی را دستگیر نمی‌کنند، بخصوص زن را؟! مطالب شما کاملاً روش کار شده، ما ... مثل يك طعمه ای که اجازه دادیم حرکت داشته باشه حرکت هایش را کرده و دیروز هم همه‌شان دستگیر شده.

زن : میگم شما تا قیام قیامت از من بپرسید، من يك زن مسلمان هستم. من يك زن شوهردارم رابطه با دیگران حرامه*
 بازجو : شوهرت چرا این‌ها را اقرار کرده ؟
 زن : شوهرم ؟ من فکر نمی‌کنم اقرار کرده باشه من بعید میدانم.

بازجو : خوب ما رحم به کسی نمی‌کنیم، خانواده هاشان را نابود می‌کنیم این حکم - حکم آقای خاتمی** است حتا به بچه چهار

* پیش از این جلسه، جواد آزاده فهیمه درّی را به داشتن رابطه جنسی با حداقل ده تن از متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای متهم کرده بود. به دفعات آزاده و شیخا با کوبیدن لنگه گفش بر دهان همسر سعید امامی از او می‌خواستند روابط جنسی خود را با ذکر جزئیات شرح بدهد. به او همچنین اتهام می‌زدند که با سحر

معشوقه شوهرش و همسران کاظمی، مرتضی قبه و اکبرخوشکوشک روابط همجنسبازی داشته است. حجت الاسلام عاملی (عامری) در این میان نقش بازجوی خوب را بازی می کرد. از جمله هربار که فهیمه در پی ملتسمانه از شلاق خوردن و شکنجه به او متوسل می شد، آقای عاملی خطاب به آزاده و شیخا می گفت شما صبر کنید من با خانم صحبت می کنم و ایشان راضی خواهند شد هرچه می خواهید بگوید. به گفته ی یکی از منابع من، عاملی به همسر سعید امامی گفته بود اگر صیغه ی او بشود، وی او را به عنوان همسرش درپناه خواهد گرفت. جواد آزاده نیز به فهیمه در پی نظر داشت. دو سه بار در حین بازجویی سعی کرد مثلاً به عنوان همدردی و همدلی او را درآغوش بکشد. این که مکرراً جواد آزاده از فهیمه در پی می خواهد چگونگی همبستری اش را حتا با شوهرش سعید امامی شرح دهد و بگوید از چه نوع هماغوشی لذت می برده، معرف روحیه و خواسته های این مأمور فاسد و جنایتکار دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی است.

** در طول بازجویی ها جواد آزاده با شارلاتانیسم خاص او (درخط روح الله حسینیان و حسین شریعتمداری و سرفراز معاون امنیتی علی لاریجانی در صدا و سیما و کارگردان فیلم بازجویی ها) چند نوبت با اشاره به اینکه این حکم آقای خاتمی است، در دوران دوم خرداد کسی جلودار ما نیست، فکر کردید در دوخرداد کسی را نمی گیرند و یا بازنان کار ندارند ما از خود آقای خاتمی دستور داریم و ... این طور القا کند که بازجویی ها به دستور خاتمی صورت می گیرد حال آن که در مقدمه این بخش توضیح داده ام که پرونده بعد از انحلال کمیته تحقیق ریاست جمهوری، به دست سازمان قضائی نیروهای مسلح افتاد. و آزاده و همکارانش از سوی نیازی و با موافقت رهبری و رئیس قوه قضائیه مأمور تحقیق و بازجویی از متهمان شدند.

ساله اش هم رحم نمی کنیم. میفهمی؟ بلی، یعنی قلع و قمع میکنیم ها. الان خیلی راحت بهت بگم زنهایی که بیرون اند خوابشان نمیبره که ماچی ازشان می دونیم. فقط امکان نداره که تو خواب هم ببینن.

(صدای ضجه زنی که گریه می کند بلند می شود. هممه و ضربات شلاق که به تن کسی می نشینند به گوش می رسد صدای گریه ی زنی نزدیک می شود.)

زن: ولم کنین باشه باشه آقا خواهش میکنم.

بازجو: یه ربهه ها یک ربع که حرف زده. می بینی.

(زن گریه می کند و ضجه می کشد.)

بازجو: آروم باش آروم باش. نمیدارین. من هر وقت میام کاری بکنم. نمیدارین اصلاً من هر وقت میام کاری بکنم نمیدارین. تو این وسط چکار میکنی.

زن: با گریه و ناله بی شرفا ... آقای عاملی ... آقای عاملی ...

بازجو: پاشو بنشین. پاشو ببینم ... تا سه شماره میشمارم بلند شو عصبانی میشم ها.

زن: آقای عاملی ... شما ... آقای عاملی ...

زن گریه میکند و به پای عاملی می افتد

عاملی ... صدام نکنی ها ... اینقدر صدا نکن مرا اینجا صدام نکنی ها ...

زن: آقای عاملی اینها میخواستن

بازجو: پاشو بنشین بلند شو ...

زن : چشم . آقای عاملی اینها میخواستن از طریق سحر، سحری که من می‌شناسم ارتباطات امنیتی را برسانند به کانادا برسانند و از آنجا به سازمان سیا . می‌خواستند هر يك از فمینیست ها را که من می‌شناسم بگویم .

بازجو : سحر مُرد . تو هم مُردی . آنجا همیشه پاشو می‌خواهم باهات حرف بزنم .

هممه و خدا خدا

زن : نه باور کن (زن در حال استفراغ کردن است)

بازجو : ببینید این رفته انرژی گرفته باید انرژی را خالی کنیم بعدش هم این را عوض بکنم وقتی خالی شد اولین به نظرم سنووال اینه ، رُک اسرائیل رفتنش را دقیق بگه .

زن : من اسرائیل نرفتم .

بازجو : میگی .

زن : من اسرائیل نرفتم . باور کنید به اسرائیل نرفتم . من نرفتم .

بازجو : آقای عاملی بین حالا، روی قُرْمَش مانده فورم

شیطانی نه رو فورم الهی . تنظیمش بکنین . بالانس بشه بعد .

زن : اجازه میدین من آن بقیه‌ی چیزای دیشب را بنویسم .

بازجو : اسرائیل را توضیح بده .

زن : میگم من اسرائیل نرفتم .

بازجو : از صبح بهت چه گفتم که اگر خودتان را معرفی کنین

از این راه هم میشه که راحت میشین .

زن : باشد .

بازجو : آن وقت می تونین توقع داشته باشین که من این کار را میکنم و شما ... *

زن : من به اسرائیل نرفتم. من اصلاً تا به حال اسرائیل نرفتم.

بازجو : خب اگه ما يك كاری کردیم که رفته باشی چه ؟ آن وقت چه میگی ؟

زن : من اسرائیل نرفتم. من اصلاً تا به حال به اسرائیل نرفتم.

بازجو : میری . ما می فرستیم . سعی کن وقتیکه مثال میزنی به مثالت بخونه تو یگو نسبت تو و سعید مثل نسبت خانم من با منه ؟ نه مگه تو خانم سعید بودی ها ؟ جواب بده

زن : بله.

بازجو : تو خانمش بودی ؟

زن : بله البته خودش همیشه به من میگفت تو مثل شوهر برای من هستی برای اینکه هر مسئولیت رو دوش توست .

بازجو : خب این تو آن مسائله . درسته . تو مسائل جنسی هم تو زنش بودی ؟ هان تو زن آن بودی ؟ آقا اصلاً چرا بچه هارا نمیاریم اینجا بنشانیم تو . اصلاً بریم تو آن اتاق و دوربین را بگذاریم بچه ها را بیاریم تو دونه دونه رابطه هاشان را با این بگند .

بازجوی دوم : نه زیاد شدند تو آن اتاق هم جا نمیشه .

بازجو : تو نوبت میان دونه دونه میان . ببینم تو کی را سعی

* به فهیمه درّی وعده می دادند که اگر همکاری کند به او اجازه می دهند فرزندانش را ببیند و به مرخصی برود.

کردی بترسانی و بهش بگی که من از تو حامله شدم و بعدش هم گفتی سقط کردم این را به کی گفتی؟ صریح جواب بده ها خودش مییاد اینجا بهت میگه .

زن : من به کسی نگفتم که حامله شدم سابقه سقط کردن هم اصلاً ندارم به کسی نگفتم.

بازجو : دروغ گفتی. میدونم این دروغ را به کی گفتی؟ (مرد با صدای بلند) به کی گفتی یا به منظور ترساندن این دروغ را به کی گفتی؟ یا هر پدرسوخته بازی. این در اولین جلسه جزئیاتش درآمده با رنگ پیرهننت ... میفهمی ، چه روزی بوده چه ساعتی بوده. اینهارا حافظه ها کمک نکرده ها. همان ملات‌های يك سازمانی است که به دست ما افتاده .

زن : من این جزئیات یادم نمی‌آد .

بازجو : شما فکر کردی و گفتی که این چیزا یادم نمی‌آد اونا هم یادشان نمی‌آد. ببین راه این برخورد با این شخصیت را من بلدم.*
 باخودت برخورد نمیکنم (هممه صدای اذان ...) تیپ‌هایی مثل تو را اگر دستشان را قطع بکنند ناراحت نمیشند باید جگرشون را بسوزانند. جگرت را می‌سوزانم. بزودی خبرهائی به گوشت خواهد رسید. آن وقت میفهمی وقتی که گفتیم مجتبی امیری دیگه نباید مسخره بازی درآری .

* آزاده خطاب به عاملی این جمله را می‌گوید. نقش بازجوی بد و خوب جابه جا ارائه می‌شود.

زن : مسخره بازی درنمییارم .

بازجو : حالا بزودی خبرهائی به گوشت میرسه . خبرا از بیرون میرسه . شما خیلی شیک به ما ضربه زدید خب ما باید خیلی ساده باشیم که ضربه را به کف پات وارد کنیم . ضربه را به جگرت وارد می کنیم و جگرگوشه ات . و همین طوری اگر ادامه بدیم بریم جلو . آتشی میفته به خانواده ات ، نه ، آتش میبینی حالا . آنچه که سال ها پنهان شده بود میزنه بیرون . تو عصاره ی آن خانواده کثیفی . حالا با ما میخواهی بجنگی .

زن : من قصد جنگ ندارم آقا من کوچکتر از آن هستم که باشما بجنگم من برای چی بجنگم .

بازجو : بین همین بلایی را که الان سر بابای سعید آوردیم ، که زمین لیس میزنه خب . آن بلا مییاد تو خانواده ات . بهت گفتم نگذار مسائل بکشد به داداشات . یعنی اگر تو درست برخورد بکنی به خاطر حفاظت کار هم که شده ما باید سفید نگه داریم .

زن : آخه شما ببینید به من میگوید شما کی را با کی وصل میکردی . من آخر چه جووری بگم . پیام بشما دروغ بگم . آخر وقتی من اطلاعی ندارم من چه جووری بگم بهتان . حالا اگر یکی یه جووری حرف زده منم پیام بگم درسته منم باید بگم درسته که هرچه اتهام گفته دروغ گفته بیندازم رو دوش دیگران . این کار درسته ؟

بازجو : نه اتهام انداختن به دوش دیگران نیس ... در همین فاصله ببینید حالا همینجا ایستاده بود . سعید هم همین جا بود در

همین فاصله خوبه ؟ تو هم وسط بودی چه جورى نقش رابط را بازی میکردی ؟ از يك طرف وصل به این بودی و از يك طرف دیگر وصل به آن بودی این را توضیح بده.*

زن : من رابطه‌ی آنطوری نداشتم.

بازجو : ها ؟ اون کی این را گفته دهنتم به کجا وصل بوده عقبتم به کجا ... گوش بده اونى که اینارو گفته بقیه اش را هم گفته بهت ، رحم نکردند بدبخت. امروز يك فاحشه‌ی جاسوسه‌ی کثیفی ... خب تمام شد. دوست داشتی نیم ساعت تمام جزئیات این مطالب را می شنیدی، خواسته های کثیف تورو کی ازشصت بکنه و کی ازشصتت استفاده بکنه کی فلان بکنه کی فلان بکنه کی چه بکنه همش رو شده .

زن : آقا ببین آقای عاملی ببینید آقای عاملی من نمیدانم ...

اینها چرا این حرفها را ...

بازجو : مؤمنه‌ی عقیفه ... حتا قطر مصرف خیارهای تو را هم میدونیم. حتا کدام انگشتشون را برای مصرف میکردند اونم میدونیم. میخوای بقیه اش را هم بهت بگم. سرت را بگیر بالا فیلم نیا نگاه کن. مرا نگاه کن. نمیتونی، ادا درنیار.**

* بیماری جنسی و روانی جواد آزاده در این لحظات به اوج نشئه‌ی جنسی رسیده است. او از زنی متدین و ملتزم به مبانی اخلاقی (برخلاف شوهرش سعیدامامی) می‌خواهد در وسط اتاق بازجوئی برای او معاشقه و نزدیکی جنسی با سه مرد را در زمان واحد تصویر کند ... آقای خامنه‌ای از آزاده و همکاران او با لقب سربازان گمنام و فداکار امام زمان یاد می‌کند.

** جواد آزاده مثل حیوان درنده‌ای با کفش به سوی فهیمه درى خیز بر می‌دارد ...

زن : ادا درنمیبارم .

بازجو : پیرزن یهودی گه خوردی . کثافت .

بازجوی دوم : ما همه مان با همه ی متهمان همیشه این کار را کردیم . میدونی چرا ؟

بازجو : از دید من تو اشغال مثل یه ماده سوسک میمونی . ماده سوسک مگر میتونه به حال من تاثیر بگذاره من شاید پنجاه تا ماده موش را تشریح کردم . جنینش را هم درآوردم . موش نیگا کن کثافت . بیرونش را می دانستیم که اونوقت می گفتیم توبه کن . نه که نمیدونستیم . میدونستیم ، طمع نکن .

زن : طمع نکردم . هیچوقت .

بازجو : میدونستیم که صبح تا شب خواسته های کثیف شیطانی ات چی بود .

بازجوی دوم : سمیعی* را بیاریم . اون اکبر ، تا آن نوع ارتباطات را بگوید . بگیم ایشون میخواهند بشکنه ، میگه ... ایشون میخاد بشکنه .

زن : اونطوری که فکر میکنی ...

بازجوی دوم : اکبر میگه رفتم خونه شان تو اسفند با این که با زن و بچه هام بودم . نشاندمشان و رفتم تو اتاق خوابشو و ترتیبش را دادم .

بازجو : ببینم تو وادار میکردی مردها کجاهات را لیس می زدند

(با فریاد ...) منو نیگا کن کثافت باید دقیق بگی ها منو نیگا کن موسوی چکار میکرد خیلی ازش راضی میشدی هان؟

زن: (گریه می کند و با ناله میگوید) وارد این مسائل نشین .

بازجو: تو چرا وارد شدی؟ کثافت فیلم نیا برای من فیلم نیا کثافت .

زن: فیلم نمیام من ...

بازجو: سعید چکار میکرد برای تو میآورد. و تو نمره میدادی به سعید که این یکی بهتر از آن یکی بود. اول های کار را میگم ها. آخراً دیگه اصلاً یادت رفته بود که تشکر هم بکنی از سعید. منو نیگا کن چه کاری را دوست داشتی از اینها؟ باید اینهارا بگی. تو اگه میخواهی توبه کنی چطور شد به ما که میرسی اینطور دچار اشکال میشی تقاضا میکنی که مطرح نکنیم. ما مطرح میکنیم تو عمل میکردی. کی بودند اینها؟ چی بود عملشان هان؟ سرت را بیار بالا؟ چی بود عملشان؟ توضیح بده این فیلم هارا برای من نیا این برای حفظ ظاهره، فیلم هم برای من بازی نمیکنی. داری برای آقای عاملی بازی می کنی چون میدونی که دستت پیش من روشده میدونی که دستت پیش ایشون هم رو شده داری از حیای ایشون سوء استفاده میکنی با (فریاد) منو نیگاه کن. منو نیگا کن آشغال! بریز بیرون .

صدای ضجه و ناله زن ...

بازجو: بریز بیرون آشغال کی بود چکاری بود اگر درست توضیح دادی تسلیم شدی، ندادی ولت نمیکنم اونا را میارم توضیح بدهند .

زن : اگر آن را توضیح بدهم دست از سرم بر می دارید ؟

بازجو : آری درست توضیح بدی ها یه زره بالا پائینش بکنی دست از سرت برنمیدارم.

زن : باشه اگر آن را درست توضیح دادم دست از سرم بر میداری.

بازجو : آری درست توضیح بدی بعدشم توبه کنی که گه خوردم .

زن : باشد اولش میگم گه خوردم . وادارشان می کردم جلوم را بلیسند .

بازجو : نیگاه کن. گریه نکن. گریه مصنوعی هم نکن این خودش

القاء ست

زن : (گریه می کند) گریه مصنوعی نمیکنم .

بازجو : به طور مشخص نمره ۲۰ را به کی داده بودی بین همه ی

اینها ؟ اگه آن فرد را گفتی قبوله دیگه من زیاد پیگیری نمیکنم.*

بازجو : ببینم : تو همجنسبازی را از کی رفتی سراغش ؟ درست

جواب بده تا دست از سرت بردارم. آری همجنسبازی تو. همجنسبازی

تو خون توست. تو برای دخترت چه برنامه هایی چیده بودی چه

برنامه هایی برای آینده او ترسیم کرده بودی ؟

* آزاده با عاملی (عامری) گفتگو می کند. بعد اصرار دارد که فهیمه درّی، نام شرمگاهش را چنان که در ادبیات اسلام ناب انقلاب ولایتی موسوم است بیاورد، و بگوید فلانی ... می لیسید. زن درهم شکسته زیر لب چیزی می گوید لابد در این جا جواد آزاده و همکارانش به ارضای کامل جنسی می رسند.

زن : برای دخترم هیچ برنامه ای نریخته بودم .

بازجوی نوم : قاضی * این سرحاله ببین بپرین آنجا سنوال هم نکنین . بپرین خیلی هم نه ، پنجاه تا ، بعد بیارین اینجا تا شماره این سنوال بشه سه بار ، نشد چرا اعصابت را خرد میکنی دوباره ببر آنجا این بار هفتاد تا آری هفتاد که تمام شد ، دوباره

بازجو : کاملاً موافقم بیارین اینجا سه بار سنوال کنین .

زن : (با گریه و التماس) می گوید : آقای عاملی آقای عاملی آی خدای من ...

بازجو : سنوال نکن دیگه آقای عاملی اصلاً این سنوال را نکن ، این سنوال را می داند .

زن : آقای عاملی ، آقای عاملی آی خدای من (گریه می کند و جیغ می کشد) .

بازجو : پا شو پاشو ، حال ما را بهم زدی راحت همینه سنوال کلیدی همینه .

بازجوی نوم : اگر من دیشب دلم نمیخواس که حالا حتما برای این جمع کاملاً

بازجو : آقای عاملی این سنوال را میداند ، فقط راهش همینه من دیشب چقدر گفتم ، مجبورش میکردیم ، حاج آقا دیگه ولش کنین دیگه ولش کن . درجلسه اول باید مجبورش میکردیم حاج آقا دیگه ولش کن . نگاه کن اسم جدیدش کامی بود . اسمت کامی است ما از تو کامی

* عنوانی که شکنجه گرها به یکدیگر می دهند .

هیچی نمیخواهیم. دیشب با اون صحبت کردیم تمام شد و رفت چک و چانه هم نمی‌زنیم و نیازی هم بتو نداریم. میری تو آن اتاق همه را مینویسی.

زن اجازه بدهید

بازجو: آقای عاملی (عامری) به خدا غلطه. این کار غلطی یه برای چه با این چک و چونه می‌زنین فقط راه همینه.*

* این صحنه سازی ها بین جواد آزاده و احمد شیخا و حجت الاسلام عاملی (عامری) برای درهم شکستن روحیه و مقاومت همسر سعید امامی و دیگر متهمان به دفعات تکرار شد. هربار درپی سیلی هائی که به گوش متهمان می‌زدند (زن سعید امامی را با لنگه کفش می‌زدند که دستشان به صورت نامحرم نخورد آن وقت با واداشتن او به ذکر اسم شرمگاه خود و آلت تناسلی مردان، امیال و غرایض حیوانی خود را ارضاء می‌کردند. خانم فهیمه بری نوگورانی را از محل بازجویی به اتاق تمشیت می‌بردند و پس از شلاق زدن و شکنجه بار دیگر به اتاق بازجویی بر می‌گرداندند و حکایت از نو آغاز می‌شد).

گرجی قربانی گمنام

در شبنامه‌ای که جواد آزاده پس از برکناریش از ریاست کمیته تحقیق و بازجویی از متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای منتشر کرد ناخواسته در شرح چگونگی خودکشی سعید امامی پرده از راز جنایت هولناکی بر می‌دارد، که تنها آشنائی من با فرزند قربانی این جنایت باعث شد از کم و کیف آن آگاه شوم. آزاده می‌نویسد: «یکبار سعید امامی با محور کردن تُنگ آب و استفاده از ریسمانی که از بریدن حاشیه‌ی پیراهن خود تهیه کرده بود سعی داشته به سبک یک جاسوس مشهور صهیونیستی به نام گرجی لوی پور که در ابتدای انقلاب پس از دستگیری خود را کشته بود، مبادرت به خودکشی نماید که به موقع جلوگیری شد. نکته قابل توجه این بود که پس از اقدام، هرچه از او خواسته شد بگوید نام کسی که این روش خودکشی را از او فرا گرفته بود چیست علیرغم این که بازجوها مطمئن بودند نام گرجی لوی پور را حد اقل ده‌ها بار طی سالیان قبل به زبان آورده است حتا حاضر نبود این اسم را هم بگوید تا خود را خیلی مطلع جلوه ندهد. فقط به این بسنده می‌کرد که یک یهودی بود که نامش یادم نیست.

مرحوم لاوی پور تاجر متمول و سرشناسی بود که در دوران خدمت سربازی با فرزند او احسان که به تازگی پس از پایان یافتن تحصیلاتش در آمریکا به ایران آمده بود آشنا شدم.

بار دیگر سال‌ها بعد، پس از خروج از ایران احسان را که با همسرش و فرزندانش در پایتخت بریتانیا زندگی می‌کرد دیدم. همچنان داغدار و دلشکسته از قتل ناجوانمردانه پدرش توسط رژیم بود. همه‌ی ثروت آن‌ها را مصادره کرده بودند و او و برادران و مادرش در پی قتل مرحوم لاوی پور مدت‌ها در شرایط روحی بسیار بدی به سر می‌بردند. رژیم، مردی را که عاشقانه وطنش را دوست داشت و علیرغم آن که امکان خروج از ایران و انتقال ثروتش را به خارج از ایران در روزهای انقلاب داشت، حاضر به ترک وطنش نشد، به جاسوسی متهم کرده بود. لاوی پور تاجر سرشناسی بود که در بازار حرمت بسیاری برایش قائل بودند. بسیاری از تجار معروف بازار از جمله حاج مانیان و حاج مهدیان که یکی از اعضای شورای جبهه ملی و دومی داماد فلسفی واعظ و از طرفداران سر سخت انقلاب و آیت الله خمینی بود، برای مرحوم لاوی پور احترام بسیار قائل بودند. دستگیری او مدتی کوتاه پس از انقلاب و برای اربعاب او و سلب و نهب ثروتش صورت گرفت، و چندی بعد جسد بی‌جان او را که آثار شکنجه‌های سخت بر آن پیدا بود با این ادعا که در زندان درگذشته است بامطلع ساختن همسرش به خاک سپردند. به گفته فردی که در زندان قصر مرحوم لاوی پور را دیده بود محمدی گیلانی و محمد محمدی ریشهری در بازجویی از گرجی لاوی پور شرکت داشتند. سعید امامی در آن زمان اصلاً در ایران نبود که از

جریان او مطلع باشد، اما آقای جواد آزاده که در آن تاریخ در کمیته مرکزی خدمت می‌کرد و در عین حال در اطلاعات سپاه نیز کار می‌کرد، چندی در بازداشتگاه کمیته مرکزی و سپس در زندان قصر مأموریت داشت. و مدت سه هفته او با این عنوان که لوی پور جاسوس اسرائیل است و او می‌تواند از وی اقرار گیرد، کار بازجوئی از گرجی لوی پور را بر عهده گرفت.

در هشتمین جلسه بازجوئی هفته سوم مرحوم لوی پور زیر شکنجه به قتل رسید. نکته قابل توجه این که مرحوم لوی پور مقادیر زیادی پول نقد و زمین و انباری پر از کالاهای گرانبهای تولیدی کارگاهش داشت که این همه در پی قتل او، نصیب جواد آزاده و شرکایش شد. این ذوب شده در ولایت فقیه اول و دوم، لوی پور را به قتل رساند و بیست سال بعد در شبنامه‌اش کوشید به نوعی قتل او را به سعید امامی و مجموعه‌اش نسبت دهد. و لابد باورش نمی‌شد که آشنائی نگارنده با فرزند مرحوم گرجی لوی پور، باعث شود، راز جنایت هولناک او در پرده نماند.

قربانیان قتل های زنجیره ای در داخل کشور

تا کنون فهرست های مختلفی از قربانیان قتل های زنجیره ای در داخل کشور بین سال های ۶۹ تا ۷۷ که توسط پرسنل وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه به قتل رسیده اند، انتشار یافته است. اما تنها در رابطه با ۵۴ قربانی که نامشان در ذیل این نوشته می آید، اعترافات صریح از سوی مسئولان وزارت اطلاعات در دست است. فهرست اسامی این قربانیان بدون شك با دستیابی به مدارك تازه تر طولانی تر خواهد شد. اگر برای جمع نام مبارزانی را که در خارج از کشور به دستور بلند پایگان نظام توسط سربازان گمنام و گاه آشنای امام زمان سلطنت آباد به قتل رسیدند بیفزائیم، نام ها از سیصد فرزونی خواهد گرفت.

- ۱ - خسرو بشارتی (پائیز ۶۹) جنازه وی در شهر کن کشف شد. او با شلیك گلوله ای به مغزش به قتل رسیده بود.
- ۲ - دکتر تقی تفتی همسر و دوفرزندش (سال ۷۲) در خیابان پاسداران منزل مسکونی خود کشته شدند.

۲- علی اکبر سعیدی سیرجانی (آذر ۷۳) نویسنده معروف و خالق ضحاک ماردوش در ۲۲ اسفند ۱۳۷۲ خورشیدی توسط وزارت اطلاعات بازداشت شد و در ۶ آذر سال ۷۳ در زندان اطلاعات (توحید) توسط شیاف پتاسیم به قتل رسید.

۴ - شمس الدین امیرعلائی (مرداد ۷۳) همکار زنده یاد دکتر محمد مصدق و نخستین سفیر جمهوری اسلامی پس از انقلاب در فرانسه و از رهبران جبهه ملی ایران در اثر يك تصادف مشکوک به قتل رسید.

۵ - ۶ - کشیش دیباچ و کشیش میکائیلیان (مرداد ۷۳) پس از ربوده شدن به قتل رسیدند و جنازه قطعه قطعه شده‌ی آن‌ها که در یک فریزر نگهداری می‌شد بعدها کشف شد. رژیم با ترتیب دادن یک نمایش امنیتی سه دختر عضو سازمان مجاهدین خلق را مسئول این قتل‌ها معرفی کرد ولی بعدها معلوم شد هر دو کشیش به دستور فلاحیان و با مباشرت سعید امامی به قتل رسیده‌اند.

۷ - کشیش هایک هوسپیان (مرداد ۷۳) در کرج به قتل رسید.

۸ - حسین شاه جمالی (مرداد ۷۳) وی یک مسلمان مسیحی شده بود.

۹ - زهره ایزدی (۷۳) از دانشجویان پزشکی دانشگاه تهران بود. وی به علت دگراندیشی به قتل رسید.

۱۰ - مهندس حسین برازنده (دی ۷۳) پس از ترک جلسه‌ی قرآن در تاریخ ۱۳ دی ماه در شهر مشهد ربوده شد جنازه وی سه روز بعد در خیابان فلسطین مشهد کشف شد.

- ۱۱ - احمد میرعلائی (ابان ۷۴) در روم ابان از منزل خارج شد و دیگر بازنگشت. جسد وی در یکی از کوچه های شهر اصفهان کشف شد.
- ۱۲ - اشرف السادات برقی (اسفند ۷۴) در خانه خود در قم به قتل رسید. وی از بستگان نزدیک «مصطفی پورمحمدی» یکی از عناصر اصلی پرونده قتل های زنجیره ای بود.
- ۱۳ - ۱۴ - مولوی عبدالملك ملازاده و مولوی جمشید زهی (سال ۷۴) این دو شخص از متفکران اهل سنت بودند که در کراچی پاکستان کشته شدند. مولوی عبدالملك پیش از قتل در ایران زندانی بود.
- ۱۵ - ۱۶ - ماموستا فاروق فرساد و ماموستا محمد ربیعی (سال ۷۴) هر دو سنی مذهب. محمد ربیعی امام جمعه کرمانشاه بود که با تزریق آمپول هوا کشته شد. فاروق فرساد نیز در تبعیدگاه خود به همان روش به قتل رسید.
- ۱۷ - دکتر احمد صیاد (بهمن ۷۴) از متفکران اهل سنت، پس از بازگشت از سفر در فرودگاه بندر عباس توسط دو تن دستگیر و چند روز بعد جسد وی در فلکه میناب این شهر کشف شد.
- ۱۸ - دکتر عبدالعزیز مجد (۱۳۷۵) استاد دانشگاه زاهدان از پیروان مذهب تسنن، وی پس از سخنرانی انتقادی از مجموعه تلویزیونی امام علی ربوده شد. خودروی او در کنار اطلاعات استان و جنازه او در زاهدان کشف شد.
- ۱۹ تا ۲۴ - جواد سنا (شهریور ۷۵) جلال متین (مهر ۷۵) زهرا افتخاری (آذر ۷۵) سید محمود میدانی به همراه دو تن دیگر (فروردین ۷۶) همگی ساکن مشهد بودند پس از خارج شدن از محل کار یا منزل به

قتل رسیدند.

۲۵ - کشیش محمدباقر یوسفی (روان بخش) (مهرماه ۷۵) در ساری به قتل رسید.

۲۶ - غفار حسینی (ابان ۷۵) در آپارتمان خود در تهران کشته شد.

۲۷ - سیامک سنجری (ابان ۷۵) وی در ۱۳ ابان در ۲۸ سالگی و در آستانه جشن ازدواجش کشته شد.

۲۸ - دکتر احمد تفضلی (دی ماه ۷۵)، محقق، نویسنده، استاد دانشگاه، وی در ۲۴ دی ماه در راه خانه ناپدید شد. جنازه وی همان شب در کنار اتومبیلش کشف شد. جمجمه اش شکسته و استخوان های پا و دستش از جا درآورده شده بود. وی پیگیر پرونده ترور رضا مظلومان «کوروش آریا منش» بود.

۲۹ - ۳۰ - منوچهر صانعی و فیروزه کلانتری (بهمن ۷۵) صانعی کارمندی که بر روی اسناد بنیاد مستضعفان کار می کرد به همراه همسرش در ۲۸ بهمن ربوده شدند.

۳۱ - ابراهیم زال زاده (اسفند ۷۵) نویسنده و روزنامه نگار و ناشر در ۵ اسفند ماه ربوده شد و در فروردین ۷۶ به قتل رسید. سینه و پشت او را با ۱۵ ضربه کارد پاره کرده بودند.

۳۲ - ۳۳ - فرزینه مقصودلو و خواهر زاده اش شبیم حسینی (آبان ماه ۷۵) با ضربات چاقو کشته شدند.

۳۴ - پیروز دوانی (شهریور ۷۷) نویسنده و فعال سیاسی، هنوز اثری از وی به دست نیامده ولی دادگاه رسیدگی به پرونده قتل های

زنجیره ای نام وی را نیز در پرونده ثبت کرده است.

- ۲۵ - ۲۶ - حمید حاجی زاده و کارون پسر ۹ ساله اش در (شهریور ۷۷) وی در سی و یکم شهریور در سن ۴۷ سالگی به خاطر اشعار ملی که می سرود در حالی که پسرش را در آغوش داشت با ۲۷ ضربه کارد به قتل رسید. به کارون نیز ۱۵ ضربه کارد وارد شده بود.
- ۲۷ - مجید شریف (ابان ۷۷) در حین ورزش صبحگاهی و دویدن ربهوده شد و به قتل رسید.
- ۲۸ - ۲۹ - داریوش و پروانه فروهر (اول آذر ۷۷) دبیر کل حزب ملت ایران. این زوج فعال سیاسی با ۱۸ و ۲۵ ضربه کارد در منزل خود به قتل رسیدند. لوازم شخصی و مدارک آنان توسط وزارت اطلاعات برده شد.
- ۴۰ - محمد مختاری (آذر ۷۷) شاعر و نویسنده از فعالان کانون نویسندگان، پس از ریوده شدن با طناب خفه شد.
- ۴۱ - محمدجعفر پوینده (آذر ۷۷) مترجم و از فعالان کانون نویسندگان مانند مختاری به قتل رسید.
- ۴۲ - احمد میرین صیاد (دی ۷۷) استاد دانشگاه.
- ۴۳ - معصومه مصدق (پائیز ۷۷) نوه دکتر مصدق، قاتلان در خانه ی وی دست هایش را بسته و شکنجه اش دادند. سپس پارچه ای به حلق وی فرو کرده او را به قتل رساندند. چمدان وی و مدارک شخصی دکتر مصدق پس از قتل وی ناپدید شد.
- ۴۴ - محمد تقی زهتابی (دی ۷۷) مورخ و زبان شناس.
- ۴۵ - شیخ محمد ضیائی (دی ۷۷) امام جمعه ی بندرعباس.

۴۶ - دکتر جمشید پرتوی (دی ۷۷) متخصص بیماری‌های قلبی و پزشک احمد خمینی بود. او در منزل خود در همسایگی منزل رئیس جمهور به قتل رسید.

۴۷ - ۴۸ - جواد امامی و سونیا آل یاسین (دی ۷۷).

۴۹ - ۵۰ - مهندس کریم جلی و فاطمه امامی (دی ۷۷).

۵۱ - فاطمه قائم مقامی سر مهماندار هواپیما (زمستان ۷۶).

۵۲ - دکتر فلاح یزدی (زمستان ۷۷) پزشک حسینعلی منتظری در جلوی چشمان فرزندش به قتل رسید.

۵۳ - سعید قیدی از پرسنل نیروی هوایی، جنازه‌ی او که با ۳۰ ضربه به قتل رسیده بود در سعادت آباد پیدا شد.

۵۴ - حسین سرشار خواننده ایرانی به جرم خواندن تحریک آمیز «ای ایران ای مرز پرگهر» و دوستی با سعیدی سیرجانی دستگیر و مورد شکنجه قرار دادند به طوری که حافظه‌ی خود را از دست داد. وی را در آبادان رها کرده و در تصادفی ساختگی به قتل رسید.

* * *

در تابستان سال ۱۳۶۶ دکتر سید ابراهیم بیضائی متخصص علوم آزمایشگاهی که مدیریت يك آزمایشگاه را عهده دار بود به دنبال اختلافی که با جهاد سازندگی بر سر يك معدن شن پیدا کرد به دادگاه متوسل شد و دادگاه به نفع او رای داد. اما اطلاعات اصفهان که زیر نظر یکی از اقوام فلاحیان بود به او اخطار داد به دنبال معدن نرود. اما او از پیگیری حقوق قانونی اش دست برنداشت. در زمانی که فرزندان او در خارج بودند، شبی سه تن از مأموران اطلاعات به خانه او ریختند و با گلوله به زندگیش خاتمه دادند. جالب این که در مراسم ختم او یکی از آخوندهای وابسته به اطلاعات منبر رفته بود و می گفت فکر نکنید ما آقای دکتر را کشته ایم. ما به نفع او در دادگاه انقلاب رأی داده ایم. ضد انقلاب او را کشت.

سه تن از مأموران اطلاعات اصفهان که مستقیماً با سعید امامی کار می کردند به نام های اکبر مسلمیان، اکبر توانگر و علی شلتوکی از جمله کسانی بودند که قتل های اصفهان را تدارک دیدند و به اجرا در آوردند. قتل احمد امیرعلائی هم به دست این ها صورت گرفت. این سه تن با حمله به خانه مخالفان دزدیدن پول و اشیاء قیمتی و گاه تعرض به نوامیس افرادی که به ضد انقلاب مشهور بودند رعب و وحشت زیادی در اصفهان و اطرافش ایجاد کرده بودند. از جمله افرادی که به دست این ها به قتل رسید باید از برادر دکتر کازرونی پزشك سرشناس اصفهان و متخصص قلب و عروق یاد کرد. برادر جوان دکتر کازرونی، به شدت با رژیم مخالفت می کرد و بانویسندگان و شاعران و هنرمندان

شهر ارتباط نزدیکی داشت. به دستور سعید امامی حکم قتل او توسط سه نفری که ذکرشان آمد به اجرا گذاشته شد. نوچرخه او و یک پاکت سیگار را در حاشیه رودخانه زاینده رود پیدا کردند و مدعی شدند که او خودکشی کرده است. مدت یک ماه مأموران پلیس و غواصان به دنبال جسد او بودند تا این که یک روستائی در برخورد با یک گورناشناس که وضع غیرطبیعی داشت مأموران را خبر کرد و آن‌ها جسد برادر دکتر کازرونی را بیرون آوردند که به وضع فجیعی به قتل رسیده بود.

دکتر جواد سرخوش از پزشکان عمومی سرشناس اصفهان که در شاهین شهر مطب داشت و به خانواده زندانیان سیاسی و نویسندگان کمک می‌کرد و با میرعلائی و دوستانش در ارتباط بود در سالن فرودگاه اصفهان در یک صحنه سازی عجیب به عنوان کسی که قصد هواپیما ربائی داشته به قتل رسید. و جالب این که ضارب او نیز که از مأموران بود به طور مثلاً خطا هدف گلوله قرار گرفت و در حالی که فریاد می‌زد این طوری قرار نبود، در کف فرودگاه جان داد.

دکتر جواد سرخوش که در دوران شاه نمایندگی دانشجویان را در حزب رستاخیز بر عهده داشت شخصی بسیار محبوب و خوش قیافه و خوش لباس بود و پس از قتلش مدعی شدند او برای استقبال همسرش که از تهران باز می‌گشته به فرودگاه رفته و به خطا هدف گلوله قرار گرفته است.

در کتاب‌های «اعتراف سعید امامی ...» و «ناگفته‌ها در قتل‌های زنجیره‌ای» به تفصیل درباره‌ی سیامک سنجری جوان ورزشکار و با ایمانی که به دستور علی فلاحیان در شب عروسی اش به قتل رسید سخن رفته است. سیامک که يك اتومبیل فروشی بسیار شیک را در شمال تهران دایر کرده بود از جمله قربانیانی است که بدون ارتکاب هیچ جرمی، در آغاز جوانی و زندگی، به ضرب دشنه از پای درآمد. حتا سعید امامی بر او دل می‌سوزاند. در تلفن به فلاحیان گفته بود سیامک کارت دعوت عروسی اش را آورده، او را ببخشید، اما عضو فعلی مجلس خبرگان و مشاور رهبر با تأکید بر این که حتماً باید کار او یکسره شود حاضر به پذیرش درخواست معاونش نشده بود.

چند ماه قبل فردی از آشنایان و همکاران سعید امامی که از ایران خارج شده بود از اسلواک به من تلفن زد و مطالب بسیار مهمی را برایم فرستاد که درباره‌ی آن‌ها مشغول تحقیق هستم. از جمله سخنانی که از او شنیدم یکی هم درباره سیامک سنجری بود. او می‌گفت: محسن پسر فلاحیان مرتب با دوستانش مزاحم سیامک سنجری می‌شد و اتومبیل‌های گرانبی‌قیمت او را به بهانه‌ی امتحان کردن جهت خرید

می‌گرفت و گاهی پس از ساعتی و زمانی بعد از یکی دو روز و اغلب در پی تصادف به سیامک باز می‌گرداند. یکبار او به اتفاق یکی از مسئولان دفتر پدرش به نمایشگاه سنجری آمد و دو اتومبیل بنز آخرین مدل را برگزید و گفت هر دو را خریدار است.

چند روز بعد یکی از اتومبیل‌ها را که بنز سورمه‌ای رنگی بود بازگرداندند. سیامک هنگام معاینه اتومبیل لکه‌های خون را در چند نقطه مشاهده کرد و زبان به اعتراض گشود که با اتومبیل من چه کرده‌اید؟ درباره‌ی اتومبیل دوم که بهایش ۸۰ میلیون تومان بود، سیامک را مدتها به این جا و آجا کشاندند و آخرین بار او به سونای زعفرانیه رفت که هم کارت دعوت به جشن عروسی‌اش را به چند تنی که می‌شناخت از جمله سعید امامی بدهد و هم از این طریق شاید بتواند در شرایطی که نیاز به پول داشت، بعد از چهارماه پول اتومبیلش را بگیرد. اما مردی که در همه فصول جنایت حرف اول را زده است بی‌هیچ درنگی حکم قتل او را صادر کرد.

من در پی مطالبی که پیرامون سیامک سنجری نوشتم با خانواده‌ی محترم او آشنا شدم. گزافه نیست اگر بگویم با قتل سیامک، يك خانواده بزرگ را از شوق زندگی محروم کردند. پدر و مادر سیامک، خواهران او و ... چنان سوخته‌اند که من هرگز طاقت نگریستن در چشم آن‌ها را نداشته‌ام. به واژه‌ای دریای اشک جوشیده است. دردها بغض شده‌اند و بغض اینک درپیکر مادرش، سرطانی است که ریشه‌های زندگی را يك به يك می‌خشکاند.

از پدر نازنینش چه بگویم، آن یل آزاده که حالا پوستی و

استخوانتی بیش نیست. و از خواهرانش که روز و شبشان بایاد و خاطره‌ی برادر ناکام و سینه‌ی شکافته از دشنه‌ی دشمن با اشک و درد طی می‌شود.

از همسر سیامک نپرسید که شش سال تبار عشقی که در شب وصل به خون نشست، باگور سیامک و تصاویر او شب‌های دراز را به صبح آورده است و ...

فلاحیان اگر تنها برای همین جنایت نیز محاکمه شود، عقوبتی گران خواهد داشت. مردی برای همه فصول جنایت، با فرمان به خون کشیدن سیامک سنجری، خانواده‌ای بزرگ را اینگونه ویران کرد، خانه‌اش ویران باد.

عقوبت اسلامی

به توصیه‌ی علی اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی) فقیه‌ی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای پائین کشیده شد. در این کتاب شرح دست به دست شدن پرونده قتل‌ها و متهمان (آمران و عاملان) به تفصیل آمده است.

سرانجام دادگاه متهمان تشکیل شد و قاضی عقیقی، دانشجوی دوره کارشناسی ارشد حقوق که علیرغم همه ارفاق‌ها، چهار سال است در نوشته رساله خود در گِل مانده است مأمور شد، احکامی را که از دفتر ویژه‌ی امنیتی رهبری صادر شده به عنوان احکام دارالقضای ولی فقیه به متهمان ابلاغ کند. شگفتا که در محاکمات اثری از آمران نبود.

دری نجف آبادی با سوگند جلاله حکم برائت را در جیب داشت و دیوان عدالت اداری را نیز به عنوان پاداش زیرنگین گرفته بود. علی فلاحیان و مصطفی پور محمدی زیرسایه ولایت در مقام مشاور ولی فقیه، مشغول خدمت به اسلام و انقلاب بودند و سعید امامی نیز در زیر خاک، خاکستر می شد. برای بقیه اعضای مافیای قتل احکامی صادر شد، رئیس

بخش رسانه‌ای قتل‌های زنجیره‌ای حسین شریعتمداری نماینده ولی فقیه و مدیر مسئول کیهان و قبیله‌اش، نیز به جای عقوبت در پیشگاه مقام معظم رهبری، روسفیدتر از پار، پادافره جنایات خود را، از دست مبارک ولی فقیه گرفتند. و همچنان از مراحم ویژه برخوردارند. آنچه می‌آید رأی محکومین در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای است که امضای قاضی عقیقی زیر آن به چشم می‌خورد. اما جا به جای این حکم، از خاتم بواسحقى علی بن جواد التبریزی موسوم به خامنه‌ای نشان دارد ...

رأی محکومیت متهمین در دادگاه رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای

- ۱ - متهم دریف اول : آقای سید مصطفی کاظمی به جرم آمریت و صدور دستور چهار فقره قتل موضوع کیفرخواست مستنداً به ذیل ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی به چهار فقره حبس ابد محکوم است.
- ۲ - متهم ردیف دوم آقای مهرداد عالیخانی نیز به جرم آمریت و صدور دستور چهار فقره قتل موضوع کیفرخواست مستنداً به ذیل ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی به چهار فقره حبس ابد محکوم است.
- ۳ - متهم ردیف سوم آقای علی (رضا) روشنی به جرم مباشرت در قتل آقایان محمدعلی مختاری نیشابوری و محمد جعفر پوینده مستنداً به صدور ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی (و باره استناد معاونان محترم دادستان نظامی تهران و ذیل ماده مرقوم) و بند الف ماده ۲۰۹ و صدر ماده ۲۰۷ و بندهای ۱ و ۴ ماده ۲۳۱ و صدر ماده

۲۶۴ و ماده ۲۶۵ به دو فقره قصاص نفس محکوم است که پس از استیذان از ریاست محترم قوه قضائیه به نیابت از سوی مقام معظم رهبری مدظله تعالی و مشروط به تودیع یا تأمین متهم الدیه آقای سهراب مختاری نیشابوری (فرزند محجور مقتول) از جانب وارث کبیر و رشید طالب قصاص یعنی آقای سیاوش مختاری (توجهاً به رأی وحدت رویه ۳۱ مورخ (۲۰ / ۸ / ۶۵) به مرحله اجرا گذارده شود .

۴ - متهم ردیف چهارم آقای محمود جعفرزاده به جرم مباشرت در قتل آقای داریوش فروهر مستنداً به مواد فوق الذکر از قانون مجازات اسلامی به يك فقره قصاص نفس محکوم است که فرزندان مقتول پس از استیذان از ریاست محترم قوه قضائیه حق اجرای حکم درباره محکوم علیه را خواهند داشت.

۵ - متهم ردیف پنجم آقای علی (مصطفی) محسنی به جرم مباشرت در قتل خانم پروانه مجد اسکندری مستنداً به مواد مذکور در بند ۳ بالا مضافاً به ماده ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی محکوم است به يك فقره قصاص و اولیای دم مقتوله با پرداخت نصف دیه کامله به قاتل پس از استیذان از ریاست محترم قوه قضائیه حق اجرای حکم در مورد محکوم علیه را دارند.

۶ - متهم ردیف ششم آقای حمید رسولی به جرم آمریت و صدور دستور در راستای اجرای دو فقره و قتل آقای داریوش فروهر و خانم پروانه مجد اسکندری ضمن رد عنوان اتهامی و ماده استنادی از سوی معاون محترم دادستان نظامی تهران مستنداً به ذیل قانون مجازات اسلامی به دو فقره حبس ابد محکوم است.

- ۷ - متهم ردیف هفتم آقای مرتضی حقانی از اتهامات معاونت در قتل آقایان محمدعلی مختاری نیشابوری و محمد جعفر پوینده به لحاظ عدم احراز گناهکاری وی و فقد دلیل کافی و محکمه پسند علیه نامبرده، به استناد اصل ۳۷ قانون اساسی تبرئه می گردد.
- ۸ - متهم ردیف هشتم آقای محمد عزیزی به جرم آمریت و صدور دستور در راستای اجرای دو فقره قتل آقای داریوش فروهر و خانم پروانه مجد اسکندری، ضمن رد عنوان اتهامی و ماده استنادی از سوی محترم دادستان نظامی تهران، مستنداً به ذیل ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی به دو فقره حبس ابد محکوم است.
- ۹ - متهم ردیف نهم آقای ایرج آموزگار از اتهامات معاونت در قتل آقایان داریوش فروهر و محمد جعفر پوینده و خانم پروانه مجد اسکندری به لحاظ فقد دلیل کافی و قانع کننده وجدان علیه وی، مستنداً به اصل ۳۷ قانون اساسی تبرئه می شود.
- ۱۰ - متهم ردیف دهم آقای ابوالفضل مسلمی به جرم معاونت در قتل آقای داریوش فروهر و خانم پروانه مجد اسکندری، مستنداً به بند ۱ و ۲ ماده ۴۲ و بخش دوم ماده ۴۷ و صدر ماده ۵۷ ذیل ماده ۲۰۷ قانن مجازات اسلامی به تحمل هشت سال حبس تعزیری محکوم است.
- ۱۱ - متهم ردیف یازدهم آقای محمدحسین اثنی عشر به جرم معاونت در قتل آقای داریوش فروهر مستنداً به بند ۲ ماده ۴۲ و صدر ماده ۵۷ و ذیل ماده ۲۰۷ قانون مجازات اسلامی به تحمل هفت سال حبس تعزیری محکوم است.
- ۱۲ - متهم ردیف دوازدهم آقای علی صفائی پور به جرم معاونت

در قتل خانم پروانه مجد اسکندری مستنداً به مواد مذکور در بند ۱۱ بالا به تحمل هفت سال حبس تعزیری محکوم است.

۱۲ - متهم ردیف سیزدهم آقای علیرضا اکبریان از اتهامات معاونت در قتل آقای داریوش فروهر و خانم پروانه مجد اسکندری به لحاظ عدم کفایت دلیل اثباتی علیه وی مستنداً به اصل ۳۷ قانون اساسی تبرئه می گردد.

۱۴ - متهم ردیف چهاردهم آقای مرتضی فلاح به جرم آمریت و صدور دستور در راستای اجرای دو فقره قتل آقای داریوش فروهر و خانم پروانه مجد اسکندری، ضمن رد عنوان اتهامی و ماده استنادی از سوی معاون محترم دادستان نظامی تهران مستنداً به ذیل ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی به دو فقره حبس ابد محکوم است.

۱۵ - متهم ردیف پانزدهم آقای مصطفی هاشمی به جرم معاونت در قتل آقای داریوش فروهر و خانم پروانه مجد اسکندری مستنداً به بند ۲ ماده ۴۳ و بخش دوم ماده ۴۷ و صدر ماده ۵۷ و ذیل ماده ۲۰۷ قانون مجازات اسلامی به تحمل هشت سال و نیم حبس تعزیری محکوم است.

۱۶ - متهم ردیف شانزدهم آقای علی ناظری به جرم معاونت در قتل آقایان محمدعلی مختاری نیشابوری و محمد جعفر پوینده مستنداً به بند ۲ ماده ۴۳ و بخش دوم ماده ۴۷ و صدر ماده ۵۷ و ذیل ماده ۲۰۷ قانون مجازات اسلامی و با رعایت بند ۵ ماده ۲۲ قانون مزبور به لحاظ وضع خاص وی به تحمل دو سال و نیم حبس تعزیری محکوم است.

۱۷ - متهم ردیف هفدهم آقای اصغر سیاح از اتهامات معاونت

به قتل آقای داریوش فروهر و خانم پروانه مجد اسکندری به لحاظ عدم احراز گناهکاری وی و عدم کفایت دلیل مقنع وجدان علیه نامبرده، مستنداً به اصل ۳۷ قانون اساسی تبرئه می‌شود. و به جرم معاونت در قتل آقای محمد جعفر پوینده به استناد بند ۳ ماده ۴۳ و صدر ماده ۵۷ و ذیل ماده ۲۰۷ قانون مجازات اسلامی به تحمل شش سال حبس تعزیری محکوم است.

۱۸ - متهم ردیف هیجدهم آقای خسرو براتی از اتهامات در قتل آقای داریوش فروهر و خانم پروانه مجد اسکندری به لحاظ کافی نبودن دلیل اثباتی و عدم حصول قناعت وجدان بر گناهکاری وی، مستنداً به اصل ۳۷ قانون اساسی تبرئه می‌گردد و به جرم معاونت در قتل آقایان محمدعلی نیشابوری و محمد جعفر پوینده به استناد بند ۲ و ۳ ماده ۴۳ و بخش دوم ماده ۴۷ و صدر ماده ۵۷ و ذیل ماده ۲۰۷ قانون مجازات اسلامی به تحمل ده سال حبس تعزیری محکوم است.

گفته‌های علیزاده رئیس دادگستری تهران

عباسعلی علیزاده به دنبال اعتراض کروی به نحوه بازجویی‌ها از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای، روز سه شنبه پنجم فوریه ۲۰۰۲ در مصاحبه‌ای با خبرنگاران، رفتار کروی رادر مجلس مورد انتقاد قرار داد و با اشاره به این‌که علیرضا نوری زاده با پخش صدای همسر سعید امامی از تلویزیون ضد انقلاب باعث ناراحتی کروی شده گفت: من به آقای کروی ارادت دارم دست ایشان را می‌بوسم، سابقه قبل از انقلاب ایشان بر کسی پوشیده نیست. ما آقای کروی را نباید از دست بدهیم، اما از وی گله داریم، من و آقای رئیسی و ایزدپناه بعد از مسئله‌ای که برای لقمانیان اتفاق افتاد به نمایندگی از رئیس قوه قضائیه به منزل وی رفتیم و به وی گفتیم که ۱۸ نفر از جزایری پول گرفته‌اند، البته برخی نه نامه نوشته‌اند و نه درخواستی داشته‌اند بلکه پول به زور پیش آنان آورده شده است که نباید نام ۱۰ نفر از این افراد برده شود. اما چند نفر احتمال دارد که خودشان پول گرفته باشند، نظر شما چیست؟

چگونه باید اعلام شود که وی گفت مجلس متشنج است اجازه بدهید تا چند روز دیگر در این باره تصمیم می‌گیریم.

علیزاده افزود ما شنبه شب پیش آقای کروبی بودیم که روز سه شنبه وی در مجلس اعلام کرد تا قضیه لقمانیان حل نشود به مجلس نمی‌آید.

علیزاده با بیان این که مسئله تابعیت آیت‌الله شاهرودی در همین دوران از سوی یکی از نمایندگان مجلس مطرح شد گفت آیا پس از دو سال و نیم باید این را مطرح کنید! چرا قبلاً مطرح نکردید؟ آیا می‌شود گفت: شما نظر خیری دارید.

وی گفت: البته برای ما محرز شد که چه کسی پیش آن نماینده رفته تا مسئله را مطرح کند مدارک آن موجود است.

وی افزود ما از اسرائیل، آمریکا و نوری زاده گله‌ای نداریم. مسئله تابعیت آقای شاهرودی را، نوری زاده مطرح کرد بعد هم آن آقا در مجلس، من نمی‌خواهم بگویم ایشان با آنان هماهنگ است، بلکه می‌گویم کلاه سرایشان رفته است.

علیزاده در بخش دیگری از سخنانش گفت ما سعی می‌کنیم آن مسئله‌ای که آقای کروبی ترس آن را دارند که جزایری به سرنوشت سعید امامی گرفتار نشوند، پیش نیاید.

علی زاده در سخنرانی دیگری، روی نقش علی رضا نوری زاده در فاش کردن اسناد طبقه بندی شده وزارت اطلاعات در مورد قتل‌های زنجیره‌ای و نوار بازجویی‌های متهمان در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای انگشت گذاشت و مدعی شد «کسانی در داخل نظام، این عنصر معاند

ضد انقلاب را یاری می‌دهند. یک روز نوار فرشاد ابراهیمی را به او می‌دهند، روز دیگر مطالب مربوط به سعید امامی را، و حالا نیز نوار بازجویی‌ها را به او داده‌اند که به نظام ضربه بزند. عراقی بودن آیت‌الله شاهرودی را نیز او شایع کرد.»

(به نقل از کیهان، رسالت، قدس و یالثارات الحسین)

يك اطلاعيه در پی حادثه «برمن»

رابطه مافیای قتل‌ها و مافیای مجاهدین

در ساعت ۵ بعد از ظهر روز شنبه دوم دسامبر، به دعوت شورای پناهندگان شهر برمن Berman - آلمان - در سالن معروف Friedesaemeindevangelische حاضر شدم قرار بود در این روز در رابطه با آخرین یافته‌هایم در زمینه قتل‌های زنجیره‌ای و دو موضوع مهم «زمینه سازی برای قتل‌ها پیش از دوم خرداد» و «فتوادهندگان قتل‌ها» سخنرانی کنم. جمع کثیری از هموطنانم با اشتیاق بسیار در سالن حاضر بودند. و از آنجا که موضوع صحبت من درباره مافیای قتل‌ها و آمران و عاملان در این سیاهکاری اطلاعات رژیم بود تصور نمی‌کردم اعضای شعبه فارسی زبان حزب بعث عراق حداقل برای حفظ ظاهر هم که شده دست به خرابکاری در جلسه بزنند. بیشتر نگاه‌ها متوجه این امر بود که مبادا عوامل مافیای فلاحیان و میرحجازی و سربازان گمنام سردار بهرمانی متعرض من شوند. اما آنچه در سالن رخ داد این نکته را که آن مافیا دیگر نیازی به اعزام افراد خود برای ساکت کردن علیرضا نوری زاده و همه آنها که در راه دستیابی به

آزادی و حاکمیت ملی مبارزه می‌کنند ندارد، کاملاً ثابت کرد. چون اینک این مافیای رجوی است که کارگزار آن مافیا شده است.

در آغاز جلسه و در برابر چشمان حیرت زده هموطنانی که در سالن بودند فردی که هویتش برای پلیس روشن شده است فریاد کنان به سوی من آمد و در حالی که فرد دومی در پی او با کوفتن بادمجانی که پر از رنگ بود به صورت من و شعار مزبور، نگاه‌ها را به سوی خود کشیده بود، مشت‌های من را در فاصله‌ای کمتر از یک لحظه با دیدن انگشتر درشتی که در انگشت این فرد بود مرگ را دیدم. به شکل شگفتی آور این فرد. یعنی ضارب، در همان یک لحظه تبدیل به سعیدامامی و پاسدار نقدی و حسین الله کرم و فلاحیان و ذوالقدر شد.

ضربه فرود آمد اما من به لطف پروردگارم با چرخشی ناخودآگاه محل فرود ضربه را تغییر داده بودم. به طوری که مشت و انگشتر به جای نشستن بر شقیقه و به احتمال زیاد از پا درآوردن من، بر عینک و بینی‌ام نشست. عینک خرد شد و خون فواره زد که یکی از یاران دیر و نورم فیروز از جهش خون از بینی من خونین شد. دو پلیس حاضر در سالن تا به خود آیند یک جمع ده نفری از مأموران رجوی مرا در میان گرفته و با پرتاب بادمجان و گوجه فرنگی رنگین و مشت و لگد «رجوی ایران، ایران رجوی» کشان برآن بودند تا برای همیشه خیال فلاحیان و حاج حبیب مؤتلفه و حسین شریعتمداری و آل بهرمانی را از مزاحمت‌های مستمر من آسوده نمایند و در عین حال رهبرکبیر شعبه فارسی زبان حزب بعث را از نگرانی نوشته‌های من خلاص کنند. اگر فداکاری فیروز و هموطن آزاده‌ام افشین پورکه پیکر خود را سپر کرد و مرا از صحنه به در برد،

نبود بدون شك امروز اگر به سرنوشت حجاریان دچار نشده بودم حداقل چند ماهی را میبایست به دور از قلم و صدا باشم.

جمع مأموران شعبه فارسی زبان حزب بعث همچنان رجوی گویان حمله خود را برای فتح سالن، با نثار کردن مشتی و رنگ و ناسزا به سوی هموطنانی که نسبت به عملکرد آنها معترض بودند، ادامه دادند تا آن که مأموران پلیس سر رسیدند ضارب اصلی البته گریخته بود. نوشته‌ها و شعرها و کتابهای من نیز به وسیله عوامل جمهوری رجوی از صحنه خارج شده بود. مأموران پلیس «برمن» که به سختی نگران جان من بودند بلافاصله مرا به بیمارستان منتقل کردند. ساعاتی را در بیمارستان گذراندم. بینی شکسته، صورت خونین و بارش خون که بارنگ می‌آمیخت. جنایت رجوی و مأمورانش را پیش چشم پزشکان و پرستاران و افسران پلیس و مسئولان شورای پناهندگان «برمن» قرار داده بود. پرستاری پرسید: خمینی‌ها بودند؟ گفتم نه، رجوی‌ها بودند. لابد در آن ساعت با رسیدن خبر پیروزی بزرگ برادران مجاهد در شکستن بینی من و جلوگیری از افشای من درباره قتل‌های زنجیره‌ای و آمرانش به بغداد، رجوی و فلاحیان ابراهیم زاکری این پیروزی را جشن گرفته بودند. و در تهران فلاحیان و شریعتمداری و میرحجازی و پور محمدی و محسنی اژه‌ای و ... شادمانه بعد از مدتها سر آسوده بر بالش خواب نهاده بودند.

خبر به سرعت در همه جا پیچیده بود. دوستان شورای پناهندگان «برمن» همگی غمگین و آزرده و بعضی پر از خشم به چهره میهمان خود می‌نگریستند. برایشان شعر می‌خواندم و گفتم این بهایی است برای

دستیابی به آزادی و حاکمیت ملی باید بپردازیم. حادثه امشب اگرچه جان و روان مرا آزد، اما سر عشق سلامت که تا نفس مدد کند این قلم در راه دفاع از حق و افشای جنایت و فساد همچنان خواهد تاخت.

آنچه که هرگز از خاطر من نخواهد رفت آن چشم‌های پر نفرتی بود که دیدم. چشم‌های مأموران رهبر باطنی‌های بغداد، چشمانی که با عشق و زندگی آشنا نیست. تا به حال مجاهدین بسیار تخم مرغ و بادمجان و بادکنک پراز رنگ به سوی این و آن پرتاب کرده‌اند اما این بار قصد جان مراد داشتند. و همه کسانی که در سالن بودند این نکته را تأیید کرده‌اند. گمان نمی‌کنم حتی هنگام رویا رویی با مقامات رژیم عوامل رجوی با این شدت و خشونت عمل کرده باشند. منهای سفر اخیر کمال خرازی به بغداد که مجاهدین به فرمان برادر بزرگشان صدام حسین خانه نشین شده بودند، تقریباً در سه سال و نیم گذشته، در تمام سفرهای خارجی خاتمی، خرازی، مهاجرانی و دیگر مسئولان دولت خاتمی، مجاهدین با رنگ و تخم مرغ و فریاد حاضر بوده‌اند. در همین مدت نمایندگان رهبر و مقامات وابسته به جناح راست و مافیای قتل‌ها، به راحتی به خارج سفر کرده‌اند و مأموران رجوی حتی شعاری علیه آن‌ها سر نداده‌اند. در این میان نصیب من که از فردای قتل‌های زنجیره‌ای زره بین و چراغ به دست گرفته‌ام و به دنبال رد پاها هستم، چیزی بیشتر از بادمجان و تخم مرغ و گوجه فرنگی پر از رنگ بوده‌است و همین امر می‌رساند که تا چه حد رجوی و اصحابش دل و جانشان با مافیای قتل‌ها یکی است. فلاحیان روح‌الله حسینیان را به میدان می‌فرستد تا نام مرا سیاه کند و رجوی فرهاد و علی و مسعود را به «برمن» اعزام

می‌کند تا صدای مرا ببرند. حسینیان ادعا می‌کند که نوری زاده با سعید امامی ارتباط داشت و ... مأموران رجوی فریاد کنان مرا «مزدور سعید امامی» خطاب می‌کردند و کسی نبود به آنها بگوید سعید امامی را من معرفی کردم و تصویرش را به چاپ رساندم و ارتباط او را با فلاحیان و میرحجازی برملا ساختم.

آنچه در «برمن» رخ داد مرا مصمم‌تر کرد که جریان قتل‌های زنجیره‌ای و مشخص ساختن نقش آمران و هویت عاملان را با شدت و حدت بیشتری دنبال کنم چون هر لحظه احتمال آن هست که مأموران عالیجنابان خاکستری و سرخ رژیم و کارگزاران رئیس باطنی‌های بغداد مشتکی را که در «برمن» خطا رفت و بر بینی من فرود آمد این بار با خنجری بر سینه‌ام نشانند.

در زلف چون کمندت ای دل میبچ کانجا سرها بریده بینی، بی جرم و بی جنایت

۱ - عمادالدین باقی نویسنده و محقق شجاع میهنمان که به جرم فاشگویی و برملا کردن اسرار تاریکخانه اشباح زندانی است روز ۱۹ بهمن ۱۳۷۸ ده ماه پیش در پاسخ به اظهارات یکی از مسئولان قوه قضائیه و نیز در تفسیر اطلاعیه‌هایی که از سوی دار و دسته سعید امامی - فلاحیان زیر «فدائیان اسلام ناب محمدی» منتشر می‌شد، به روزنامه آفتاب امرز چنین می‌گوید: «قبلاً سعید امامی در سخنرانی خود در همدان گفته بود که مادر تشکیلات منافقین - مجاهدین خلق - نفوذ زیادی داریم و اگر آب بخورند خبردار می‌شویم و اصولاً سازمان‌های اطلاعاتی مخفی در هم نفوذ و رخنه می‌کنند. با توجه به جمع این مطالب مواردی هم بوده است که با استفاده از همین نفوذ و رخنه در کانال ارتباطی منافقین، احیاناً کارهایی را سعید امامی برنامه‌ریزی می‌کرده و منافقین اجرا می‌کردند ... گاهی پیش آمده است نوتا دشمن سرسخت در یک جاهایی با هم اهداف و منافع مشترک پیدا می‌کنند و به طور تاکتیکی سر منافعشان در یک جا تلاقی می‌کند...»

به دنبال آنچه روز دوشنبه دوم دسامبر در شهر «برمن» آلمان برای

من رخ داد و سپس لشکر کشی و ابستگان شعبه فارسی زبان حزب بعث به شهراسن برای فتح کتابفروشی نیما و ... حالا من نیز مثل باقی، اطمینان یافته‌ام که چیزی بیش از مصالح مرحله‌ای دارودسته رجوی را به نابکارترین بخش هیأت حاکمه و مافیای اطلاعاتی فلاحیان پیوند می‌دهد. که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. اصولاً موفقیت خط جامعه مدنی و دموکراسی، به منزله مرگ مطلق مافیای بغداد و مافیای سلطنت آباد است. به همین دلیل، همه آنهایی که در راه جا انداختن جنبش جامعه مدنی و دستیابی به دموکراسی و حاکمیت ملی، بدون خونریزی و خمپاره پراکنی تلاش می‌کنند، از سوی هر دو مافیا در معرض تهدید و خطر قرار دارند.

دوست و همکار قدیمی‌ام «فیروزگوران» که برای معالجه به آلمان آمده است و روز حادثه در شهر «برمن» حاضر بود و علیرغم بیماری و رنجوری بسیار، خود را به میان انداخت تا مانع آسیب دیدن زیاد من شود. ساعاتی پس از حادثه در بیمارستان می‌گفت، رفتار و نحوه حمله و ابستگان رجوی آنقدر با عملکرد و روش انصار و حزب الله و گروه‌های ضربت در داخل کشور شباهت داشت که یک لحظه گمان کردم دار و دسته انصار به تو حمله کرده‌اند. جالب این که شبیه همان انصار، دارودسته رجوی نیز پس از ارتکاب عمل شرم‌آورشان با ارسال نامه و تلفن کردن به وسایل ارتباط جمعی مدعی شدند که «تنبیه‌کنندگان علیرضا نوری زاده از ایرانیان پناهنده شهر برمن بوده‌اند که از مزدور سعید امامی با بادمجان گندیده و گوجه فرنگی ... استقبال کردند.»

انصار هم همیشه می‌گویند: این جوانان غیور و مردم شهیدپرور

... بودند که سیلی به گوش ... زدند و مانع سخنرانی ... شدند.

این همه شباهت آشکار می‌کند که دست اینها در دست یکدیگر است و حرف دلشان - اگر دلی هنوز باقی مانده باشد - یکی است. بی آنکه قصد داشته باشم بیش از این در باب حادثه «برمن» سخن بگویم - چرا که باید حرفهایم را جهت عرضه در دادگاهی که به شکایت من علیه رهبر شعبه فارسی زبان حزب بعث و عواملش در آلمان رسیدگی خواهد کرد، به زمانی دیگر واگذارم - از همه یاران اهل قلم و شخصیت‌های مبارز در خارج از کشور، احزاب و گروه‌های سیاسی و هموطنانی که از داخل کشور و یا در خارج با e-mail نامه و تلفن و انتشار بیانیه و اطلاعیه عمل و وابستگان رجوی را محکوم کردند، سپاسگزاری می‌کنم. من هرگز قادر به پاسخگوئی به این همه لطف و جوانمردی نخواهم بود. از این بابت خوشحالم که بینی شکسته و چهره خونین من و خون و رنگی که به هم آمیخته شد، بیش از هر نوع سند و مدرکی که تا کنون در دسترس بود به رسوائی و عریان کردن چهره واقعی رجوی و دار و دسته اش کمک کرد. همین امر آلام مرا تسکین می‌دهد که ملت ایران و به ویژه آنها که علیه حکومت جهل و استبداد ولایتی به پا خاسته‌اند، امروز کاملاً پذیرفته‌اند هیچ نوع تفاوتی بین مسعود رجوی و سعید امامی وجود ندارد و سربازان گمنام امام زمان بغداد به همان اندازه درنده‌خو هستند که سربازان گمنام فلاحیان و سعید امامی.

به همین قلم

الف: دفترهای شعر

- ۱ از پشت شیشه ۱۳۴۵ تهران
- ۲ الف. لام. میم ۱۳۴۹ تهران
- ۳ شمشادهای خونی - شهریور که بعدا (گریز) شد
۱۳۵۰ (توقیف شد)
- ۴ شب هزار و یکم ۱۳۷۰ - لندن
- ۵ وطنم، نور و آب و عطر و عسل ۱۳۷۴ - لندن
- ۶ نوروز بر شبانه‌ی تبعیدی، ۱۳۷۹ استکهلم - سوئد

ب: پژوهش، گزارش، روایت

- ۱ شش هزار کیلومتر در جستجوی واقعیت (گزارشی از لبنان و فلسطین و مصر در شش جزء) جزء اول چاپ تهران ۱۳۵۶
- ۲ انقلاب مصر، آنچه گفته نشد
(رساله دکترای که نیمی از آن در تهران در سال ۱۳۵۷ چاپ شد)
- ۳ ما بچه‌های خوب امیریه (روایتی تازه از انقلاب) ۱۳۷۴ لندن
- ۴ از خون دل نوشتم (گزیده مقالات) ۱۹۷۵ لس آنجلس
- ۵ با نیمه‌های گمشده (سفرنامه‌ای به آسیای میانه) آماده چاپ
- ۶ از لابلای دفتر ایام (یادداشت‌هایی از عصر شاه و امام) ۱۳۷۸ استکهلم

- ۷ گزارش قتل‌ها و اعترافات سعید امامی چاپ اول ۱۳۷۸/ استکهلم - سوئد
چاپ دوم اسفند ۱۳۷۸ استکهلم - سوئد
- ۸ ناگفته‌ها در قتل‌های زنجیره‌ای ۱۳۷۹ اسن - آلمان چاپ دوم
- ۹ بنیادگرایان (نگاهی ویژه به جنبش‌های بنیادگرای منطقه) آماده چاپ

ج : ترجمه‌ها

- ۱ حماسه فلسطین (مجموعه شعر شاعران فلسطین) ۱۳۴۹ تهران
- ۲ بیرون از اسطوره‌ها (مجموعه اشعار محمود درویش) ۱۳۵۰ تهران
چاپ دوم امیر کبیر ۱۳۷۷ تهران
- ۳ با شاخه زیتون (ادبیات فلسطین) ۱۳۵۶ تهران
- ۴ نبرد سوئز، اثر محمد حسنین هیکل ۱۳۵۶ تهران
- ۵ گزیده اشعار غسان کنفانی ۱۳۵۶ تهران
- ۶ شعر مقاومت (برگزیده اشعار شاعران مبارز فلسطین) ۱۳۵۸ تهران
- ۷ ترانه‌های حجاز برگزیده شعرهای حسن عبدالله اقرشی، لندن - بیروت
۱۳۷۰
- ۸ توپخانه آیت‌الله، اثر محمد حسنین هیکل (پاورقی در پست ایران)
- ۹ برگزیده اشعار نزار قبانی آماده چاپ
- ۱۰ شعر عشق (عاشقانه‌های شاعران معاصر عرب) آماده چاپ

